

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه: هندی، سعید، ۱۳۴۲- ۱۳۸۶

عنوان و نام پدیدآور: هفت‌بند هفتادبند (هفت‌بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت‌بند و یک تخمیس و تضمین به
اقتضای آن)/ به کوشش سعید هندی.

مشخصات نشر: تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: چهل و چهار، ۱۶۸ ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال: 8-21-5594-600-978

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: واژه‌نامه.

یادداشت: کتاب‌نامه. ص. [۱۶۵]-۱۶۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه‌ها

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۸ ق

شناسه افزوده: حسن کاشی، قرن ۸ ق.

شناسه افزوده: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۷ ۸۷۷/۴۰۳۲ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۱۰/۰۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۸۵۶۴۲

هفت‌بند هفتادبند

(هفت‌بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت‌بند و یک تخمیس

و تضمین به اقتفای آن)

به کوشش:

زنده‌یاد سعید هندی

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۸۸



هفت‌بند هفتاد‌بند

(هفت‌بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت‌بند و یک تخمیس
و تضمین به اقتضای آن)

به کوشش: زنده‌یاد سعید هندی

حروفچین و صفحه‌آرا: رضا علی محمدی
قلم‌های استفاده شده: لوتوس زر یاقوت Times
کاغذ مورد استفاده: ۷۰ گرمی تحریر خارجی

شماره انتشار: ۱۶۸

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

چاپخانه: فرشویه

لیتوگرافی: نقره‌آبی

صحافی: سیاره

چاپ اول: ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۳۵۰۰۰ ریال

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه،
موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.
شابک: 978-600-5594-21-8

انتشارات و توزیع:

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه، ساختمان فروردین
طبقه ۷، واحد ۲۷ و ۲۸؛ تلفن: ۶۶۹۶۴۱۲۱

نشانی سایت اینترنتی: WWW.Majlislib.com (org)
نشانی پست الکترونیکی: Pajooohesh@Majlislib.com

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

دو ویژگی مهم برای تفکر ایرانی در قرن هفتم هجری و پس از آن وجود دارد. نخست، تأثیرپذیری از ادبیات صوفیانه است که از قرن چهارم به این سوی در ایران بویژه خراسان رواج یافته بود، و دوم، نیرومند شدن بُعد ادبی و رواج روح شاعرانه و تسلط آن بر کلیت فکر اسلامی-ایرانی. این دو ویژگی سبب شده است تا تولیدات فکری این قرن و پس از آن تا قرن دهم، تولیداتی صوفیانه-ادیبانه بوده و بویژه در احیای زبان فارسی و صورت بخشی به آن مؤثر باشد. در این زمینه، دو ویژگی دیگر را هم می‌توان افزود: نخست، تسلط آرام احساسات شیعیانه بر نوشته‌ها و سروده‌های این دوره، و دیگری رنگ و روی داستانی. به این معنا که متونی که بتدریج پدید آمدند، رابطه‌شان با احساسات شیعی بسیار نیرومندتر از گذشته بود، چنان که تقویت بُعد ادبی-داستانی، سبب پدید آمدن شمار زیادی داستان‌های تاریخی-مذهبی گردید.

اگر با ملاحظه این چهار ویژگی، تاریخ ادبیات این دوره را بررسی کنیم، بهتر می‌توانیم جایگاه شاعران و ادیبان این دوره را بشناسیم. چنانکه می‌توانیم تاریخ تفکر اسلامی-ایرانی این عهد را بازشناسی کرده و منابع و مواد آن را استخراج کنیم.

در این زمینه، شاعرانی را می‌شناسیم که بسیار تأثیرگذار هستند. این شعرا سرخط برخی از گرایش‌ها و جریان‌های فکری بوده و پسینیان با تأثیرپذیری از آنان و الگو گرفتن از ایشان، راهی را تقویت کردند و مردم را در آن راه، راه بُردند. این افراد مانند سرسلسله‌های مشایخ صوفیه، جریانی را تعریف می‌نمودند و شمار بسیاری از شاعران و نویسندگان را تحت تأثیر قرار دادند.

شیخ حسن کاشی را باید از زمره این افراد دانست، شاعری برجسته که این بخت‌خوش را داشت تا در روزگار سلطان شیعی مغولی، یعنی سلطان محمد خدابنده، ظهور کند و همزمان با تقویت تشیع در ایران، در رواج شعر و ادبیات شیعی، تأثیری ماندگار از خود باقی بگذارد.

جستجویی در متون شعری و مجموعه‌های ادبی از قرن هشتم به بعد، و حتی تا

روزگار صفوی، نشان می‌دهد که تأثیرپذیری از شیخ حسن کاشی تا چه اندازه بوده و چه کسانی از وی پیروی کرده‌اند. این که شاعری همه اشعار خود را در مدح و منقبت امامان بسراید، یک ویژگی استثنایی برای شیخ حسن کاشی در آغاز قرن هشتم هجری است، کاری که بعد از وی بسیاری از شاعران فارسی زبان دنبال کردند.

هفت‌بند کاشی، یک نمونه ایده‌آل برای سرایش شعر در ستایش امیرمؤمنان (ع) است که پس از وی سرمشق بسیاری از شاعران قرار گرفت و این تأثیر تا روزگار صفوی پیش رفت و حتی یکی از بلندپایه‌ترین شاعران این دوره یعنی محتشم کاشانی را هم متأثر نمود.

مجموعه‌ای که پیش رو دارید، کند و کاوی است در هفت‌بند شیخ حسن کاشی و شاعرانی که به پیروی از وی هفت‌بند سروده‌اند. در این زمینه، این کار، کاری بکرو برای شناخت تاریخ ادبیات شیعی در زبان فارسی قابل توجه است.

در اینجا می‌بایست برای مرحوم سعید هندی که تلاشی قابل ستایش برای تدوین این اثر کشیدند، طلب رحمت و مغفرت کنیم و از خداوند بخواهیم ایشان را با اهل بیت طاهرین محشور گرداناد.

رسول جعفریان

رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	نه
زندگی نامه حسن کاشی.....	نه
مونس الاحرار فی دقایق الاشعار.....	نه
تاریخ جدید یزد.....	ده
تذکرة الشعراء.....	ده
کاشی در سایر تذکرها.....	هفده
آثار قلمی کاشی.....	هجده
برابری کاشی با محقق کرکی و علامه حلی.....	نوزده
هفت نشد.....	نوزده
کاشی، یک استثنا.....	بیست
کاشی، شاعری کم شناخته.....	بیست و دو
ترکیب بند.....	بیست و دو
اهمیت عدد هفت.....	بیست و سه
هفت بند کاشی.....	بیست و چهار
قالب و محتوای هفت بند.....	بیست و پنج
تمایز هفت بند نسبت به سایر اشعار کاشی.....	بیست و شش
هفت بند در تذکرها.....	بیست و هفت
هفت بند در اشعار.....	بیست و هشت
پیروان کاشی.....	سی
دو شرح بر هفت بند.....	سی و سه
معادن الرضا.....	سی و چهار
هشت بهشت یا قنبرنامه.....	سی و پنج

هفت بند در قلمرو خوش‌نویسی	سی و شش
هفت بندهایی با موضوعات دیگر	سی و شش
گزارش کار	سی و هفت
سرانجام جست‌وجو	سی و هشت
تاریخ و جغرافیای هفت‌بندها	چهل و یک
پیوست	چهل و دو
روش تصحیح	چهل و دو
سپاس‌نامه	چهل و سه
ملاً حسن کاشی‌آملی	۱
سلیمی تونی	۹
صدقی استرآبادی	۱۷
محتشم کاشانی	۲۵
نثاری تونی	۳۳
عرفی شیرازی	۴۱
ملاعلی صابر تبریزی	۴۹
میرحیدر معمای کاشانی	۵۷
فیاض لاهیجی	۶۵
حاجی فتوح‌ای مراغه‌ای	۷۳
مقبل اصفهانی	۸۱
حزین	۸۹
مفتی احسن	۹۷
میرفدا علی صاحب تنها	۱۰۵
پیوستها	۱۱۳
تخمیس محمد رضاخان شاملو	۱۱۵
تضمین شاعری ناشناخته	۱۲۷
واژه‌نامه	۱۳۹
نمایه عام	۱۶۳
کتابنامه	۱۶۷

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

پیشگفتار

دفتر حاضر، دربردارنده یک ترکیب‌بند از ملا حسن کاشی آملی و سیزده ترکیب‌بند از پسینیان وی است که با الگوبرداری از سروده این شاعر و پیروی از او، آنها را گفته‌اند. هر یک از این ترکیب‌بندها، هفت‌بند و به همین اسم موسوم است. نام دفتر حاضر نیز از سامان‌پذیری آنها اخذ شده است.

از آنجا که شالوده و شیرازه این دفتر را کاشی آملی و هفت‌بند او تشکیل می‌دهد، ضرورت می‌یابد که ابتدا در شناخت این شاعر و سپس شناسایی شعر او و جایگاهی که در ادب فارسی دارد کوشیده شود. همه این نکات را در پیشگفتار عرضه کرده‌ام. در متن، پس از هفت‌بند کاشی، هر یک از هفت‌بندهای چهارده‌گانه را ضمن مرور بر احوال و آثار سراینده آنها آورده‌ام.

به منظور تتمیم فایده، در پیوست دفتر، یک نمونه از تخمیس‌ها و یک نمونه از تضمین‌های هفت‌بند کاشی را نیز ارائه داده‌ام. در انتها معنی الفاظ و ترکیبات دشوار و دیریاب و نیز ترجمه و مأخذ آیات و روایات به کار رفته در اشعار را ذکر کرده‌ام. نام همه منابع مورد استفاده هم پس از آن مشاهده می‌شود.

زندگی‌نامه حسن کاشی

مونس‌الاحرار فی دقایق الاشعار

نخستین اثری که نام وی را دربردارد مونس‌الاحرار فی دقایق الاشعار محمدبن بدر

جاجرمی است. اهمیت این یادکرد کوتاه و مختصر از این ناحیه است که مؤلف، هم‌روزگار کاشی بوده و تألیفش را در سال ۷۴۱ به پایان آورده است. در متن مونس‌الاحرار چنین می‌خوانیم:

«مَلِكُ الْحُكَمَاءِ، جمال الدِّين حسن کاشی فرماید: هر سحر کز موج این دریای گوه‌ر زای من.»^۱

تاریخ جدید یزد

دومین مرجعی که به ذکر نام ملاحسن کاشی آملی مبادرت ورزیده، تاریخ جدید یزد، تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب (درگذشته پس از ۸۶۲) است. او در مقالت پنجم کتاب خود می‌نویسد:

«چون سلطان [محمد خدا بنده] به مشهد درآمد، درویشی نمدپوش را دید که پشت به قبر امام بازداشته بود. سلطان قهر کرد و گفت: تو کیستی؟ آن درویش، مولانا حسن کاشی بود و چون سلطان گفت: تو کیستی؟ گفت:

منم که می‌زنم از حب آل حیدر لاف ز جان و دل شده مولای آل عبدمناف
منم که موی وجودم به گاه رزم سخن شود به کین خوارچ چو رُمح نیزه شکاف
و این قصیده در بدیهه گفت و بر سلطان خواند. سلطان محمد یک طشت طلا بدو بخشید.»^۲

تذکرة الشعراء

دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء (نگاشته حدود ۸۹۲) راجع به شاعر ما اطلاعات افزونتری در اختیار می‌گذارد و می‌نویسد:

«ذكر افضل المتكلمين، مولانا حسن کاشی -رحمة الله عليه. از جمله مادحان حضرت شاه ولایت پناه امیرالمؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب -کرم الله وجهه - بود و

۱. مونس‌الاحرار فی دقائق الاشعار، ج ۱، ص ۳۶۰. ۲. تاریخ جدید یزد، ص ۷۹.

هیچ‌کس به متانت و لطافت او سخن نگفته است. مرد دانشمند و فاضل بوده است. اصل او از کاشان است؛ اما در خطّه آمل متولّد شده و آنجا نشو و نما یافته چنان‌که می‌گوید:

مسکن کاشی اگر در خطّه آمل بود

لیکن از جدّ و پدر مسکن به کاشان می‌رود

گویند که مولانا حسن بعد از زیارت کعبه معظمه - شرفها الله - و حرم حضرت رسالت - علیه الصّلاة والسلام - به عزم زیارت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - به دیدار عراق عرب افتاد و به عتبه بوسی آن آستانه شریف مشرف شد و این منقبت بر روضه مطهره منوره آن حضرت خواند. مطلع

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین وی ز عزّت ماح بازوی تو روح الامین
در آن شب، حضرت شاه ولایت را - کرم الله وجهه - به خواب دید که عذرخواهی او می‌کند که ای کاشی از راه دور و دراز آمده و تو را دو حقّ است بر ما؛ یکی حقّ مهمانی و یکی حقّ صلّه شعر. اکنون باید که به بصره شوی و آنجا بازرگانی است که او را مسعود بن افلح گویند. از ما سلامش رسانی و گویی که در سفر عمان در این سال در آب، کشتی تو غرق خواست شدن. یک هزار دینار بر ما نذر کردی و ما مدد کردیم و کشتی و اموال تو را به سلامت به ساحل رسانیدیم. اکنون از عهده آن به درآی و از خواجه بازرگان زرستان.

کاشی به بصره آمد و آن خواجه را پیدا ساخت و پیغام امیرالمؤمنین علی را با بازرگان رسانید. بازرگان از شادی چون گل بشکفت و سوگند خورد که من این حال به هیچ آفریده نگفته‌ام و فی الحال زر تسلیم مولانا حسن کرد و خلعتی بر آن مزید ساخت و شکرانه آن‌که فریادرس، شاه ولایت شده دعوتی مستوفی جهت صالحان و فقرای شهر بداد. و مولانا حسن در عهد شباب، مرد نیکو صورت و سیرت و خداترس و متقی بوده و غیر از مناقب ائمه - علیهم السلام - چیزی نگفتی و به مدح ملوک اشتغال نکردی و قصاید او در مناقب شهرتی دارد و وفات مولانا حسن معلوم نبوده که در چه تاریخ بوده [است] و الله اعلم. مدفن او در سلطانیّه عراق است و در عهد سلطان محمد خدابنده بود.^۱

۱. تذکره الشعراء، صص ۲۹۶-۲۹۸.

چنان که از نظر گذشت، دولت‌شاه، نام شاعر ما را حسن و شهرتش را کاشی ضبط کرده است. این نام و شهرت در همه تذکرها و کتب تاریخ دیده می‌شود جز در تذکره روز روشن که مولانا محمد حسن کاشی و در ریاض العلماء ملاحسن بن کاشی آمده است.^۱ خود او درباره نامش می‌گوید:

آن حسن نامم که اندر مدح داماد نبی می‌کند بر طبع پاکم روح حسان آفرین
تخلص او نیز کاشی است که در پایان کلیه اشعارش می‌آید و بندرت اتفاق می‌افتد که
تخلصی غیر از این، مثلاً حسن یا حسن کاشی ذکر شود:

خلف صدق محمد تویی از روی یقین شاید از بنده حسن نایب حسان آمد

قنبر او را غلامم، بختیارم زین قبول وین حسن کاشی بود از فضل یزدان یافته
اما لقب او را به صورت‌های گونه‌گون مشاهده می‌کنیم. در خلاصه‌التواریخ و فتوت‌نامه
سلطانی: تاج‌الدین؛ در هفت‌اقلیم و معادن‌الرضا: کمال‌الدین و در مونس‌الاحرار: جمال‌الدین.
نخستین خصیصه‌ای که دولت‌شاه از ملاحسن ذکر می‌کند مداحی حضرت
امیرالمؤمنین به طور اخص، و منقبت‌گویی ائمه - علیهم‌السلام - به نحو اعم است و این که
غیر از مناقب ائمه چیزی نمی‌گفت و به مدح ملوک اشتغال نمی‌ورزید. کاشی خود در این
باره گوید:

ثنای مرتضی گویم شب و روز کزین بهتر مرا ورد و دعا نیست

من غلام حیدر و آن‌گاه مداحی غیر! خواجه‌گان حشر کئی معذور دارندم در این؟
آن حسن نامم که اندر مدح داماد نبی می‌کند بر طبع پاکم روح حسان آفرین

منم که یرلغ طبعم به دارم‌لک بقا نوشته‌اند به مداحی محمد و آل
درون مدت سی سال، کس نداد نشان که بوده‌ام به سخن، پیش کس مدیح سگال

۱. نک: تذکره روز روشن، ص ۲۰۸؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلا، ج ۱، ص ۳۴۸.

مَخْدَرَاتِ سَرَاپِرْدَهٗ ضَمِيرِ مَرَا به مدح آل علی بسته‌اند عقد وصال
به روضهٔ دلِ کاشی ثنای‌شان خواند هر آن شکوفه که سر برزند ز شاخ خیال
من آن نی‌ام که ز دیوان‌های کهنه به زور فراهم آرم شعری به صد هزار اشکال
ولی گهی که چو عرضِ سخن پدید آید کنم به معجز معنا، ادای سحرِ حلال

* * *

خاطر دنیا و دنیایی ندارم زین سخن نیستم زان‌ها که این کار از پی زر کرده‌اند
قُربِ سی سال است افزون کَاجِرِ مستوفای من در کف سلطانِ دین ساقیِ کوثر کرده‌اند
کاشی، پرهیز از دنیا داران و سلاطین و حکام را در حالی و جهةٔ همّت خود کرده بود
که در فقر و فاقه‌ای نفس‌گیر و جان‌کاه به سر می‌برد و این اوج زهد و ورع و تقوای او را
نشان می‌دهد. شکایت غمگانه و سوگمندانهٔ او را از دنیا، در عین مناعت طبع و
سرافرازی و بی‌نیازی معنوی بنگرید:

گرچه اندر شاعری هم‌تا ندارم در زمین
نیست اندر نامرادی نیز کس همتای من
ور ز بی‌قوتی فرو ماندم ز قوّت، باک نیست
قوّت دل‌ها فزاید شعر جان‌افزای من
آن توانگرِ هم‌تم در دین که با افراط فقر
ظاهر است از خلقِ عالم، فرط استغنائی من
تا نریزد آبرویم پیشِ دنوان بهر نان
قفلِ خاموشی است دایم بر لب گویای من
قطعاً از همین حیث است که دولتشاه، ملاحسن را از دوران جوانی مردی
نیکو صورت و سیرت و خداترس و متقی می‌شناساند و الحق که جز این نمی‌توانست
باشد.

دولتشاه، کاشی را علاوه بر آن که «مرد دانشمند و فاضل» می‌داند «افضل المتکلمین»
می‌خواند. این دو ویژگی از مجموعهٔ اشعار او نیک هویدا و آشکار است. هر که سیر و

سیاحتی در سروده‌های ملاحسن داشته باشد، احاطه او را بر قرآن و تفسیر و حدیث و تاریخ و خصوصاً تاریخ صدر اسلام تصدیق می‌کند:

اندر اخبار، أَنْتَ مِنِّي آیت توقیع اوست در کلام الله منشور کمالش هَلْ أَتَى است

کسی چون شهسوار لافتا نیست	به علم چار دفتر در ره دین
که این معنی، جز آن شه را سزا نیست	بخوان تو قُلْ كَفَى را تا بدانی
کدام آیت که بر آل عبا نیست؟	خطاب أَحْسَنُوا فیها به قرآن

پوشید و بعد از احمد، فرمان‌گذار کرد	وی را ز هَلْ أَتَى کمر، از اِنَّمَا قبا
تشریف داد، در دو جهان بختیار کرد	آن را ز کارخانه وَالنَّجْم وَالضُّحَى

نقش او زین سان که در اعراف و انسان می‌رود	تارِ آن از قُلْ تَعَالُوا، پودِ آن از اِنَّمَا
لیکن از ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ به پایان می‌رود	مطلعش از اِنِّیْ اَعْلَمُ بود، مقطع قُلْ كَفَى
چون تجلّی بر کُهِ سینا درخشان می‌رود	آیت تطهیرِ یُذْهِبْ عَنْكُمْ الرَّجْسِ اندر او

کلام شیعی هم در عمده ابیات و مصاریع وی حضوری برجسته و پررنگ دارد:

آن خدایی را که بتوان دید بیزارم از او

وان رسولی کاندراو نوعی ز عصیان می‌رود

گر خدا بر کفرِ فرعون از ازل راضی بُدی

ظلم باشد آنچه بر فرعون و هامان می‌رود

هر که بر جان‌آفرین چیزی روا دارد از این

بی‌شکی کاو بسته بر زنجیر شیطان می‌رود

وان امامی کاو نه عالم باشد و معصوم و پاک

زان که حیف از امر او بر جمله خلقان می‌رود

عادل و پاک و منزّه دانم از شرک و فساد
آیت **ثُمَّ اسْتَقَامُوا** بهر برهان می‌رود
هر که او عادل نباشد ظالم و جاهل بود
ظالم و جاهل، همه بر خُیْب و خُسران می‌رود
در ره توحید و عدل استاده‌ام مردانه‌وار
حُجَّتَم قاطع‌تر از شمشیرِ برّان می‌رود

امامت را کسی باید که در دین واجب الطّاعه
که باشد جنّ و انس او را سلیمان‌وار در فرمان
طریق اختیارِ خلق جایز نیست؛ گر بودی
بُدی از احمدِ مُرسِل، بُدی از موسیِ عمران
هر آن نایب که پیغمبر نشاند مثل او باید
که گر نبود، خلل خیزد هم از مُرسِل هم از سبحان
به دین‌گر واجب الطّاعه کسی چون مصطفی باید
به علم و عدل و عُرف و شرع، غیر از مرتضی نتوان
فضل و دانش، هم‌چنین تبخّر و توانایی کاشی را در علم کلام، گذشته از سایر اشعار
می‌توان در هفت‌بند او نیز در این دفتر به روشنی و وضوح مشاهده کرد.
دولتشاه، کاشی را زاده و پروردهٔ آمل معرفّی می‌کند و اصل و اَصالت او را از کاشان
می‌داند. مَلاحسن در مواضع مختلف به ریشه و خاستگاه خود می‌پردازد:
کاشی اصلم، آملی مولد، حسن نامی که هست
هم‌چو حَسّان از مناقب، صدرِ جَنّت جای من
کمترین مملوک حیدر، کاشی‌ام کز فضل او
در سخن، بالاتر از عیسی است استعلای من

گرچه دارم وطن خویش در آمل، لیکن نسبت شعر من از خطّه کاشان آمد
لازم به ذکر است که کاشی از آمل و اهل آن سخت ناخرسند و دلگیر بود؛ چنان که در
اشعارش می‌خوانیم:

کربلای من شد آمل زان که نان من در او تنگتر زآبی است کان بر آل حیدر کرده‌اند

میان بقعه آمل چنان فرو ماندم کز اضطرار، تعرّف رواست بر محظور
نه مُکرمی است در ایام من کرم‌پرور که نام نیک بود در ذخایرش مذکور،
نه مؤمن متمکن که روز اجر عمل به دستگیری اهل دلی شود مأمور

مردم مازندران، مردمکی تنگ‌چشم باد به کاشان صفا تا که فلک را بقاست
سپس دولت‌شاه به شهرت و رواج اشعار کاشی در مناقب و مدایح اشاره دارد. خود
ملاحسن در این باره چنین سروده است:

قُرب سی سال شد که خاطر من هست در شاه دین ثناگستر
در خراسان و در عراق همی شعر کاشی همی کنند از بر
بُرده‌ام در جهان به مدح علی گوی دانش ز جمله دانشور
دولت‌شاه، راجع به وفات ملاحسن اظهار ناآگاهی کرده و در خصوص ولادت او هیچ
سخنی نگفته است؛ اما از رهگذر دقت در برخی از اشعار کاشی می‌توان بر این هر دو-به
نحو تقریبی-اطلاع حاصل کرد. او در قصیده‌ای به مطلع:

کیست آن مهترِ همایون‌فر که بدو یافت مهتری مهتر
که در سال ۷۳۲ سروده و گفته است:

از پس هفصد و سی و دو زَمَن گو بیا معجزات من بنگر
اشاره دارد به این که نزدیک سی سال ستایشگر امیرالمؤمنین و خاندان او است:
قرب سی سال شد که خاطر من هست در شاه دین ثناگستر
به این ترتیب، اگر شروع شاعری او را در بیست‌سالگی بدانیم خصوصاً از آنجا که

بنابر نقل دولتشاه از عهد شباب، پارسا و پرهیزگار بوده و جز مناقب اهل بیت عصمت و طهارت چیزی نمی‌گفته در سال ۷۳۲ حدود پنجاه و یکی دو سال داشته و تولدش در محدوده زمانی ۶۸۰ یا یکی دو سال کمتر و بیشتر خواهد بود.

وی در قصیده دیگری با مطلع:

ای ز یدو آفرینش پیشوای اهل دین وی ز عزت ماح بازوی تو روح‌الامین
در اشاره به سی و شش سال ثناگستری خاندان رسالت چنین می‌گوید:

سی و شش منزل بریده کاروانِ عمر من

در ثنای خسروان، بر اسب معنی بسته زین

پس با استناد به سی سال ستایشگری او در سال ۷۳۲ سی و شش سال منقبت‌گویی، برابر ۷۳۸ خواهد شد. از این رو آشکار می‌گردد که ملاحسن تا این سال، یعنی ۷۳۸ در عرصه حیات بوده است.^۱

دولتشاه در پایان شرح حال کاشی، اظهار می‌دارد که «مدفن او در سلطانیه عراق است و در عهد سلطان محمد خدابنده بود.»

آری، آرامگاه کاشی در سلطانیه، نزدیک شهر زنجان کنونی است و بقعه و گنبدی نیز دارد که در دوره‌های مختلف بازسازی شده است. البته ناگفته نماند که برخی تذکرها مانند ذریعه، قبر ملاحسن را در کاظمین ذکر کرده‌اند.^۲

اما اگر منظور دولتشاه از عهد سلطان محمد، دفن و خاک‌سپاری کاشی در آن دوران باشد، با توجه به تاریخی که از زنده‌بودن کاشی در ۷۳۸ به دست دادم، مرگ او نمی‌تواند در زمان سلطنت این سلطان اتفاق افتاده باشد؛ چه محمد خدابنده به سال ۷۱۶ درگذشته است.

کاشی در سایر تذکرها

آنچه از تذکره الشعراء در شرح حال ملاحسن کاشی آملی نقل شد، تقریباً در کتب

۱. مقدمه دیوان چاپ نشده کاشی به قلم حسن عاطفی.

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

تراجم و احوال پس از آن نیز آمده است و افزونتر از این اطلاعات، تقریباً چیزی به چشم نمی‌خورد.

فقط دو نکته قابل ذکر می‌ماند: یکی آثار قلمی کاشی و دیگر، برابری او با محقق کرکی و علامه حلّی.

آثار قلمی کاشی

تصنیفات و تألیفاتی که از ملاحسن به یادگار مانده و تاکنون شناخته شده چنین است:
۱. دیوان. برخی از تذکرها به تلویح و بعضی به تصریح از وجود دیوان کاشی خبر داده‌اند. وی مانند عموم شاعران، دیوانی دارد دربردارنده انواع و قالبهای شعر چون: قصیده، غزل، رباعی، مسمط، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند. البته عمده شعرهای او در هیأت قصیده عرضه شده و اوج توانایی اش نیز در همین عرصه به ظهور رسیده است.

در همین جا باید خاطر نشان کنم که دیوان او به همت یکی از دوستان اخلاصمند و ولایتمدار، سید عباس رستاخیز مورد تدوین و تصحیح قرار گرفته و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به حلیه طبع محلی می‌شود. به لطف نام برده، روگرفتی نهایی نشده از دیوان کاشی به دستم رسید و اشعار منقول از او را در این پیش‌گفتار از آن برگرفتم.
کلیه اشعار ملاحسن کاشی آملی که به بیش از دو هزار بیت بالغ می‌گردد، در مدح و منقبت ذوات معصوم و اکثر قریب به اتفاق آن‌ها راجع به امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهم - است.

۲. هفت‌بند. یکی از ترکیب‌بندهای ملاحسن که هفت بند دارد و به همین نام شهرت یافته از سوی اکثر ارباب تذکره، مشخصاً و به نحو متمایز در عداد آثار او ذکر شده است. در این باره، سپستر گزارشی تفصیلی ارائه خواهم داد.

۳. کتاب الانشاء. آقابزرگ تهرانی در ذریعه می‌نویسد که سید حسن صدر این کتاب را به منزله اثر کاشی دیده و مشتمل است بر علم و ادب و شعر و حکمت.^۱

۱. الذریعه، ج ۲، ص ۳۹۱ و ج ۱۵، ص ۳۰۳.

آثار کاشی در تذکرها به همین تعداد منحصر است؛ اما چند سال پیش کتابی با نام تاریخ محمدی که ضمیمه‌ای موسوم به معرفت‌نامه دارد^۱ منسوب به کاشی آملی منتشر شد. از آن‌جا که این کتاب بنا به دلایلی چند نمی‌تواند متعلق به شاعر ما باشد، آثار کاشی از آن سه مورد پیش گفته تجاوز نمی‌کند.

برابری کاشی با محقق کرکی و علامه حلی

ملا عبدالله افندی اصفهانی در تذکره خود،^۲ با ض العلماء دقیقه‌ای را متذکر شده که از کمال اهمیت برخوردار است. به سخنش گوش فرا دارید:

«او و شیخ علی کرکی و بل که علامه حلی در نشر مذهب شیعه برابر بوده‌اند. برای آن که کاشانی هم حق بزرگی به گردن مردم داشته از جهت آن‌که آن‌ها را به راه حق هدایت و به آیین شیعه رهبری کرده است و به همین مناسبت، مردم عامه از گذشته و حال با وی دشمنی می‌کرده‌اند و او را سرآغاز حدوث مذهب شیعه در دولت صفویه یا در روزگار سلطان محمد الجایتو خداپسند می‌دانسته‌اند.»^۲

برابری اثر وجودی کاشی با علامه حلی (درگذشته ۷۲۶) که معاصر او بوده و محقق کرکی (سده دهم) در نشر و گسترش تشیع، آن‌هم در نگاه یک فقیه عصر صفوی نکته‌ای به غایت قابل تأمل است و با توجه به موقعیت علمی و اجتماعی مؤلف، تردید نباید کرد که این سخن، دور از مجامله و تعارف و تکلف بیان شده است.

ملا عبدالله افندی اصفهانی برای تأیید و تحکیم ادعای خود، به دشمنی مردم سنی مذهب با ملاحسن اشاره می‌کند از این حیث که آنان او را مسبب حدوث یا رواج تشیع می‌شمردند. به این ترتیب، عمق و وسعت نقش کاشی در جامعه ایران آن روزگار و روزگارهای بعد آشکارگی بیشتری می‌یابد.

هفت نشد

در پایان این فصل، یک نکته می‌ماند و آن این که خاقانی شروانی (درگذشته اواخر

۱. تاریخ محمدی، به اهتمام رسول جعفریان، قم، کتابخانه تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۷ ش.

۲. ریاض العلماء، ج ۱، صص ۳۴۸-۳۴۹.

سده ششم) قصیده‌ای دارد به مطلع:
صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من
چون شفق در خون نشیند چشم شب‌پیمای من
ملاحسن بر همین پایه و به استقبال از خاقانی، قصیده مطول و غزایی ساخته و
پرداخته که بنابر گفته قاضی نورالله «گنجینه معانی» است با این مطلع:
هر سحر کز موج این دریای گوهرزای من
گوهر معنا دهد فکر فلک‌پیمای من
و در خلال آن چنین سروده است:
از صمیم سینه تحقیق بیرون آورم
گوهری کاندربها، خاقان ندارد پای من
لوح ابجد در کنار طبع خاقانی نهد
در دبیرستان معنی خاطر دانای من
شیخ آقا بزرگ تهرانی، شعری را که کاشی در تتبع قصیده خاقانی گفته با عنوان «هفت
نشُد» ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که به همراه هفت‌بند در لکهنو به چاپ رسیده است.^۱
شعر مورد نظر آقابزرگ، همین قصیده‌ای است که در سطور بالا معرفی‌اش کردم؛ اما این
که چرا و از سوی چه مرجعی «هفت نشُد» نامیده شده معلوم نیست!

کاشی، یک استثنا

چنان که پیشتر هم گفتم، ملاحسن کاشی آملی در مقام یک شاعر، اشعار بسیاری بالغ
بر حدود دو هزار و پانصد بیت دارد که همه و همه در مدح و منقبت ذوات معصوم و
بیشتر نزدیک به همه آنها راجع به امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیهم - می‌باشد. آشکار است که
این نکته، نکته‌ای خُرد و بی‌اهمیت نیست؛ چه در حالی که تاریخ ادب فارسی تلاش و
رقابت مشمئزکننده خیلی از شاعران را در باریابی به پیشگاه شاهان و فرمان‌گذاران برای

۱. ذریعه، ج ۳ / ۹، ص ۸۹۹

گفتن مجیز اغراق‌آمیز و تعجب‌برانگیز آنان در ازای صله‌ای بی‌مقدار نشان می‌دهد، ملاحسن، این شاعر شیراوژن و شجاع شیعی، تنها مدّاح و ستایشگر کمال انسانی در انسان‌های کاملی است که با وجود و ویژگی‌های خود، اسما و صفات حقّ متعال را در عالی‌ترین مرتبه ممکن به نمایش می‌گذارند؛ انسان‌هایی که حاقّ حقیقتند و عین فضیلت. اهمیت این نکته هنگامی بیشتر روشن می‌شود که زمان زندگی کاشی را به یاد آوریم. شاعر ما در نیمه دوم سده هفتم و نیمه اول سده هشتم می‌زیست. این دوره، دوره‌ای است که هنوز در ایران، تشیع رسمیت نیافته بود و مذهب تسنّن شیوع و غلبه‌ای بارز داشت.

کسی چون کاشی با اعتقادات شفاف شیعی و باورهای قهرآمیز نسبت به سنت و جماعت می‌بایست بی‌باکی و دلیری فراوانی می‌داشت تا فارغ از دغدغه گزند روزگار، در حقّ اهل بیت پیامبر - علیهم‌السلام - این‌گونه مدّاحی و منقبت‌سرایي کند و فراتر از آن در تبری از ستیزندگان آنها به الفاظ و تعبیر گونه‌گون بکوشد:

خدایا کی بود روزی که من اندر جهان بینم

منافق را به تن لرزان، چو زهرش جان شده در بر؟

آلا ای ناصبی! چون تو به دل بغض علی داری

یقین می‌دان که بغض او ندارد جز سگ کافر

عدوی آل پیغمبر بود در لعنت داور

ز بهر آن‌که بر حیدر شدند از جهل چون عتتر

من مقتدای مارگزیده کجا برم؟

میر من آن‌که مار به فتواش کار کرد

اندر غبار جهل فرو رفت و جان بداد

آن‌کس که دشمنی شه ذوالفقار کرد

چشم بصر نداشت، از آن بر طریق جهل
در بوستانِ فضل، تبسم به خار کرد
به این ترتیب، کاشی را اگر با این خصوصیت، منحصر به فرد ندانیم، قطعاً می‌توانیم
جزو استثنائات عرصه شعر و شاعری قلمداد کنیم.

کاشی، شاعری کم‌شناخته

شاید عمده‌ترین دلیل کم‌شناختگی و عدم شهرت ملاحسن کاشی همین مهم، یعنی دوری جستن او از مراکز قدرت باشد. وقتی شاعری شاه و حاکم و فرمانگذاری را مدح نگوید، طبیعتاً هیچ تشویقی نمی‌شود و صله و پاداشی نمی‌گیرد و نام و نشان از بوق‌های پر سر و صدای قدرتمندان بر نمی‌خیزد و به گوش نمی‌رسد و مهجور و متروک و مطرود می‌ماند و می‌رود.
بنابراین، اگر کاشی برای زمان‌ها و زمانه‌ها ناآشناست نباید شگفتی برانگیزد و موجب تعجب شود.

ترکیب بند

پیش از ارائه توضیحاتی راجع به هفت‌بند کاشی، لازم به نظر می‌رسد که ابتدا تعریف ترکیب‌بند و خصوصیات آن بیان شود تا اثر دیرپا و مانای شاعر ما نیکوتر مفهوم افتد.
یکی از انواع شعر فارسی ترکیب‌بند است و آن به شعری گفته می‌شود که از چند بخش تشکیل شده باشد؛ همه در وزن یکسان و در قافیه گوناگون. با این توضیح که چند بیت بر یک وزن و قافیه بگویند و در پایان آن، یک بیت مقفّی بیاورند که با ابیات پیش در وزن متحد و در قافیه مخالف باشد. این عمل را چند بار تکرار کنند به طوری که در فواصل همه بخش‌ها، بیتی منفرد آمده باشد. اگر ابیات فواصل با یکدیگر فرق داشته باشد آن‌نوع شعر را ترکیب یا ترکیب‌بند و بیت فاصله را بند ترکیب خوانند.
در صورتی که یک بیت در فواصل، عیناً تکرار شده باشد، آن‌نوع شعر را ترجیع یا

ترجیع‌بند و بیت فاصله را بندِ ترجیع یا بندِ گردان نامند. هر بخشِ شعر را در هر دو نوع، خانه یا بند گویند.

باید دانست که اصطلاح ترکیب‌بند و هم‌چنین نامیدن ابیاتِ فواصلِ خانه‌ها به بندِ ترجیع و بندِ ترکیب و اکثر اصطلاحات مربوط به این دو نوع شعر، پس از سدهٔ هفتم هجری رایج و متداول شده است. در قدیم، اصلاً اصطلاح ترکیب‌بند نبود و این هر دو نوع شعر را یکی شمرده، ترجیع می‌نامیدند و جمع آن را ترجیعات می‌گفتند.^۱

اهمیت عدد هفت

هفت‌بند ترکیبی است متشکل از هفت خانه یا هفت بند که به همین نام شهرت دارد. راستی چرا کاشی این ترکیب را در هفت‌بند سروسامان داده؛ نه بیشتر و نه کمتر؟ اهمیت این پرسش زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم او دو شعر دیگر هفت‌خانه‌ای به نام‌های هفت‌گنج و هفت‌رنگ^۲ نیز دارد.

پاسخ این پرسش باز می‌گردد به جایگاه عدد هفت در فرهنگ و تمدن بشری و از آن‌جمله، آموزه‌ها و باورهای اسلامی و ایرانی.

ظاهراً قدیم‌ترین قومی که به عدد هفت توجهی ویژه داشتند سومریان بودند؛ اما این توجه منحصر به ایشان نیست. بل تمایز و برجستگی این عدد در اقوام و آیین‌ها، آداب و افسانه‌ها، اقالیم و آرمان‌های سراسر پهنهٔ خاک به نحو بارزی دیده می‌شود. در آموزه‌های اسلامی عدد هفت، موقعیت متمایزی دارد. برای نمونه: سورة فاتحه را سَبْعُ المَثَانِ هم خوانده‌اند. در تعبیری، تمامت قرآن نیز سَبْعُ المَثَانِ است.

هفت‌سوره از سور قرآن را سَبْعُ الطُّوَال نامیده‌اند.

هفت سُبُع یکی از نام‌های قرآن می‌باشد.

هم‌چنین قرآن بر أَحْرُفِ سَبْعِه نازل شده است.

۱. فنون بلاغت و صناعات ادبی، صص ۱۸۰-۱۸۲.

۲. هر یک از بندهای ترکیب هفت‌رنگ، ملتزم به یک رنگ است و بسیار قشنگ!

قاریان مقبول که قرائتشان مَدْرک و مستند مسلمانان شمرده شد، هفت تن بودند. طواف پیرامون کعبه و نیز رمی جَمَرات، هفت بار انجام می‌گیرد. سجده در نماز با هفت عضو بدن صورت می‌پذیرد. در زبان و ادب فارسی نیز عدد هفت، اساس و شالوده بسیاری از آثار قرار گرفته است مانند:

مثنوی هفت‌پیکر یا هفت‌گنبد نظامی. هفت گنج خسرو پرویز، داستانی که نظامی در خسرو و شیرین آن را به نظم درآورده است.

تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی. هفت اورنگ جامی که مشتمل بر هفت مثنوی است. منطق الطیر عطار دربردارنده هفت وادی است. در شاهنامه فردوسی نیز هفت خان رستم، هفت خان اسفندیار و هفت واد شرح داده شده است. علاوه بر آثار، بسیاری از لغات و اصطلاحات نیز با عدد هفت ترکیب شده که معدودی از آن‌ها چنین است: هفت آسمان، هفت ایوان، هفت بنیان، هفت پرده، هفت پشت، هفت چشم، هفت خط، هفت دریا، هفت سین، هفت قلم، هفت کشور و هفت وادی.^۱

هفت بند کاشی

نخستین نکته‌ای که در این باره باید بگویم این‌که آقابزرگ تهرانی در ذریعه آن را با عنوان «العقود السبعة» (= بندهای هفت‌گانه) معرفی کرده^۲ و این در حالی است که هیچ یک از تذکره‌های متقدم بر آن چنین نکرده‌اند. بنده در نسخ خطی هم این عنوان را ندیدم. البته ناگفته نماند که ملا ادهم عزلتی خلخالی در هشت بهشت، تعبیر «عقود جواهر هفت‌گانه» را برای ترکیب‌بند کاشی به کار برده است.

۱. نک: معین، محمد، «شماره هفت و هفت پیکر نظامی» در مجموعه مقالات، صص ۲۵۳-۳۳۴.

۲. ذریعه، ج ۱۵، ص ۳۰۳.

قالب و محتوای هفت‌بند

هر یک از بندهای هفت‌گانه این ترکیب، سیزده بیت دارد (دوازده بیت در پیکره‌بند و یکی هم بمنزله بیت ترکیب) و در مجموع، نود و یک بیت است.^۱ وزن آن نیز «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن» یعنی بحر رمل مثنی محذوف می‌باشد.

بیت آغازین هر یک از بندها و ویژگی آن‌ها به لحاظ قافیه و ردیف از این قرار است:
بند اول مقفّی به قافیه، آخرین حرفش ن و مطلع آن، این بیت است:

السّلام ای سایه‌ات خورشید ربّ العالمین

آسمان عزّ و تمکین، آفتاب داد و دین

بند دوم نیز مقفّی به قافیه، آخرین حرفش س با مطلع:

ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس

بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس

بند سوم مُردّف به ردیف یافته با مطلع:

ای سپهر عصمت از فرّ تو زیور یافته

آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته

بند چهارم مُردّف به ردیف مصطفی با مطلع:

ای معظّم کعبه اصل از بیان مصطفی

قبله دنیا و دین، جان و جهان مصطفی

بند پنجم مُردّف به ردیف امیرالمؤمنین با مطلع:

ای ستوده مرّ خدایت یا امیرالمؤمنین

خوانده نفس مصطفایت یا امیرالمؤمنین

بند ششم مُردّف به ردیف شماس با مطلع:

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس

دور دورانِ فلک دوری ز دوران شماس

۱. معلوم نشد که چرا جناب احمد منزوی در دست‌نویس فهرست خود که از سر لطف و شفقت در اختیار نگارنده گذاشت، مجموع ابیات این هفت‌بند را ۸۹ ذکر کرده است.

بند هفتم مقفی به قافیه، آخرین حرفش م با مطلع:

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام

خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت الحرام

این شعر در عین استواری، زیبا و دل‌نشین است. کاشی در جای جای آن با اشاره به آیات و روایات و رخ‌داده‌های گونه‌گون، تلمیحات نغز و جان‌داری ساخته است. علاوه بر آن، او آرایه‌های ادبی دیگری چون: انواع جناس، تشبیه، استعاره، تضمین، مراعات نظیر، واج‌آرایی، تضاد و جز آن‌ها را در ابیات این ترکیب به کار برده است.

شاعر ما با همه شیفتگی و ارادت که به وجود مقدس امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - دارد در سرتاسر هفت بند خود از دایره مبانی و اصول تشیع که برگرفته از کتاب و سنت می‌باشد گامی فراتر ننهاد و همچنان متعهدانه و مقید راه پیموده است. از این رو حتی رگه‌های غلو نیز در اثر او به چشم نمی‌خورد و این، نکته‌ای به غایت قابل اعتنا و گران‌بهاست.

کاشی در هفت‌بند خود به بسیاری از مفاهیم و موضوعات مرتبط با ذات و صفات حضرت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - اشاره دارد که مهم‌ترین آنها را می‌توان چنین بیان کرد:

احاطه وسیع علمی و دانش غیبی، اشتراک نفس و همتایی با رسول مکرم، واقعه غدیر و اكمال دین، ولایت تشریعی، ارجحیت آن حضرت نسبت به پیامبران اولوالعزم چون موسی و عیسی - علیهم‌السلام - ولایت تکوینی، شجاعت و شهامت، عصمت، جود و بخشش ناپیدا کرانه، رفعت و بلندی قدر، دامادی پیامبر، سبقت در ایمان، ناتوانی خلق از درک و توصیف مولا، عرش‌آشیا نی آن حضرت، شرافت بارگاه امیرالمؤمنین بر کعبه، فرمان‌بری قضا و قدر از آن وجود مقدس.

تمایز هفت‌بند نسبت به سایر اشعار کاشی

چنان که پیشتر هم گفتم، از ملاحظه کاشی آملی، اشعار بسیاری به یادگار مانده

است؛ اما شگفتی‌آور این که هفت‌بند او در میان اهل شعر و ادب آوازه و رواج و برجستگی فوق‌العاده‌ای یافته به نحوی که از سوی بسیاری از اخلاف او بمنزله انگاره و الگویی فخیم و زیبا نگریسته شده و مورد استقبال قرار گرفته است.

در توضیح برجستگی و تمایز هفت‌بند نسبت به سایر اشعار ملاحسن باید گفت که این اثر طی سده‌های گذشته در ایران و هند و پاکستان و دیگر سرزمین‌ها کراراً نوشته و باز نوشته شده و میان اهل فضل و فرهنگ و فرهیختگی دست به دست گشته است. هم‌چنین از بدو ورود چاپ سنگی به مشرق‌زمین هم، هفت‌بند کاشی به شکل‌های مختلف و در قطع‌ها و اندازه‌های متفاوت به طبع رسیده است. از همین رو، در کتب تاریخ و تذکره و نیز در خلال اشعار برخی از شاعران می‌بینیم که هفت‌بند کاشی دوش به دوش سایر آثار او با هویتی مستقل و مشخص معرفی شده است.

هفت بند در تذکره‌ها

قاضی نورالله شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) در ضمن شرح احوال کاشی، این‌گونه می‌نویسد:

«و از جمله قصاید بی‌مانند او قصیده‌ای است هفت‌بند که اکثر استادان متأخرین در تتبع آن، دُر‌ها سفته‌اند و به آن لطافت تا غایت چیزی نگفته‌اند.»^۱

ملا عبدالله افندی اصفهانی (درگذشته ۱۱۲۰ / ۱۱۳۰) صاحب‌ریاض العلماء و حیا ض الفضلاء نیز دربارهٔ ملاحسن و هفت‌بند او چنین نوشته است:

«ملاحسن از اعلام جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن بوده؛ لیکن من به اثری از او دست نیافته‌ام. از آثار او هفت قصیده پاریسی است که به نام هفت‌بند ملا حسن کاشی معروف است. ملاحسن قصاید مزبور را در منقبت حضرت مولا - علیه‌السلام - سروده و به خوبی از عهده برآمده است. این قصاید هم‌اکنون در میان خواص و عوام متداول است.»^۲

نکته جالب توجه و شگفتی‌انگیز این‌که در زمان و مکان زندگی مؤلف‌ریاض العلماء،

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۴۹.

هیچ اثری از ملا حسن در دسترس نبوده جز هفت‌بند او که میان خاص و عام کاملاً شهرت و رواج داشته است.

مؤلف تذکره روز روشن (پایان‌یافته ۱۲۹۶) را بنگرید که از هفت‌بند بمنزله یک اثر کاملاً معروف و شناخته یاد می‌کند و می‌خواهد صاحب آن را نیز بشناساند: «ناظم هفت‌بند همین کاشی است که مضامین لطیفه و مکاتیب فصیح و بلیغه از آن ناشی.»^۱

این بیان نشان می‌دهد که پیش و بیش از آن که فارسی‌زبانان با کاشی آشنا باشند، هفت‌بند او را می‌شناختند و با آن انس داشتند.

یکی از دو اثری که میرزا محمد علی مدرّس تبریزی (درگذشته ۱۳۷۳) در ریحانة الادب از کاشی نام می‌برد هفت‌بند است. او می‌نویسد:

«هفت‌بند» که هفت قصیده به زبان فارسی در مدح حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - گفته و از ابیات آن است:

شمار جود تو بر ناید ار شود به مثل
سپهر، کیل و قضا عامل و قدر کیال
ستارگانِ فلک سر به سرفرو ریزند
اگر برند ز دیوان هیبت تو مثال
خرد ز رفعت قدر تو قاصر است که نیست
به قدرِ قدّ تو اندازه قبابی مقال^۲
لازم به گفتن است که این سه بیت، از ابیات هفت بند نیست؛ بل به قصیده‌ای غرّاء و زیبا از ملا حسن تعلق دارد، با این مطلع:
در ابتدای جهان لطف ایزد متعال
چو می‌نهاد اساس جهان علی‌الجمال

هفت‌بند در اشعار

علاوه بر تذکره‌نویسان، گویندگانی یافت می‌شوند که به لحاظ اهمیت هفت‌بند، در

۱. تذکره روز روشن، ص ۲۰۸.

۲. ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۳۳.

اشعار خود از این اثر تأثیرگذار با تجلیل و تفخیم نام برده‌اند. یکی از این شمار، نثاری تونی (درگذشته ۹۶۸ یا ۹۶۷) است که به پیروی از ملاحسن هفت‌بندی سروده که در این دفتر موجود است. نثاری راجع به کاشی و تأثیرش در نظم ترکیب خود چنین گفته است:

حدّ آنم نیست کز مدح تو لافم، غایتش
می‌کنم گاهی به مدّاحان ماضی اقتدا
نظم این ترکیب، حدّ من نبود امّا رساند
مدح سنج خطّه کاشان به گوشم این ندا
منّت ایزد را که بر حسب المراد اتمام یافت
این مناقب کز کمال صدق کردم ابتدا
همّت کاشی - سقاک‌الله - به من دم‌ساز شد
ورنه تا من در سخن می‌لافم از حُسنِ ادا،
هرگز در بزمِ مدّاحی بدین آهنگ و ساز
از قلم بیرون نیامد هفت بندِ پرصدا

محتشم کاشانی (درگذشته ۹۹۶) هم که در اقتفای کاشی یک هفت‌بند ساخته و در این دفتر مشاهده می‌شود راجع به شاعر ما و اثر او در یکی از قصاید خود به مطلع: خوش آن زبان که شود چون زبان لوح و قلم به مدح و منقبت شاه ذوالفقار، عَلم چنین سروده است:

ببین ببین که رسیده‌ست از نعیم عطا
به بلبلان گلستانِ منقبت چه نعم!
علی‌الخصوص به سر خیلِ منقبت‌گویان
که ریختی دُرِ جنت‌بها ز نوک قلم

فصیح بلبل خوش لهجه کاشی مدّاح
 که بوده روضه آمل از او ریاضِ اِرم
 به مدح شاه عدوبندش از مهارت طبع
 چو داد سلسله هفت بند دست به هم
 اگر به سرّ خفی بود، اگر به وجه جلی
 برای او صله‌ها شد ز کلکِ غیب رقم
 به پیروی، من گستاخ هم به رسم قدیم
 به حکم شوق نهادم بر آن بساط قدم^۱
 دیگر از شاعرانی که در اشعار خود به هفت بند کاشی اشاره کرده‌اند سالک قزوینی
 (درگذشته ۱۰۸۴) است. او در قصیده‌ای که در مدح امیرالمؤمنین با این مطلع سروده:
 صبح صادق علم افراخت به نورافشانی تا شود مدح ترازِ علی عمرانی
 از اثر جاودانه کاشی آملی این گونه یاد کرده است:
 در نبوت بُودش مرتبه هارونی در ولایت رسدش منزلت سبحانی
 نظم افلاک پی منقبت منزلتش هفت بندی است ز ملاحسن کاشانی^۲
 سالک در مثنوی محیط کونین هم به دنبال نام چندی از شاعران فارسی زبان، ملاحسن
 کاشی و هفت بندش را بدین سان ستوده است:
 حافظ همه وقت صوفیانه در وجد آید از این ترانه
 یک لقمه به این نمک نیفتاد بر خوانِ نظامِ استرآباد
 ملاحسنی که بود کاشی بافنده شعر خوش قماش
 چون منقبت است هفت بندش ناخن نزنم به چون و چندش
 در پله شاعری ولی بود چون ماح مرتضی علی بود^۳

پیروان کاشی

اقبال بلند کاشی- که لابد از صفای باطن او و خلوص و بی شائبگی اش در سُرایش

۱. دیوان، ص ۱۴۵.

۲. دیوان، صص ۴۷۵-۴۷۶.

۳. همان، ص ۶۳۸.

هفت‌بند و نتیجتاً عنایت ویژه مولایش امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - به او و اثر او نشأت گرفته است. باعث آن شد که بسیاری از شاعران و گویندگان فارسی‌زبان ایران و فراتر از آن، به هفت‌بند روی آورند و این منظومه را به دیده تأمل بنگرند و به تأسی و پیروی از آن و سازگار با ویژگی‌هایش، اشعاری زیبا و دل‌ربا خلق کنند.

این سرایندگان را می‌توان در سه دسته معرفی کرد:

۱. نخستین دسته، کسانی‌اند که به اقتضای کاشی، ترکیب‌بند یا احیاناً ترجیع‌بند ساخته‌اند. برخی از آنان دقیقاً به مانند او ترکیب خود را در هفت‌خانه، با موضوع و وزن و قافیه و ردیف مطابق با الگو ترتیب داده‌اند.

چهارده شاعری که هفت‌بند آنها در این دفتر آمده از این جمله‌اند. درباره این شاعران چهارده‌گانه، پس از این بیشتر سخن خواهم گفت. علاوه بر ایشان، باید از کسان دیگری چون شاملو متخلص به ظفر نیز یاد کرد. مطلع هفت‌بند شاملو - که اتفاقاً استحکام و زیبایی خاصی دارد - از این قرار است:

السَّلام ای واقفِ اسرار ربِّ العالمین السَّلام ای روح پاکت همدم روح‌الامین^۱
از دسته نخستین بعضی هم با تفاوت‌هایی نسبت به هفت‌بند کاشی، ترکیب یا ترجیع خود را در کمتر یا بیشتر از هفت‌خانه، با موضوع و وزن و قافیه و ردیف هم‌سان یا ناهم‌سان سرو سامان بخشیده‌اند.

از این شمار، می‌توان به مولانا نعمتی (درگذشته ۹۶۰) اشاره کرد که ترکیبی چهارخانه‌ای با این مطلع سروده است:

السَّلام ای مظهر الطاف ربِّ العالمین مقتدای اهل ملت، ملجأ ارباب دین
سید حسن طباطبایی جوشقانی متخلص به نیاز (سده سیزدهم) نیز ترکیبی هشت خانه‌ای با این مطلع گفته است:

السَّلام ای آفتاب عقل و دین را آفتاب سایه حق، نور یزدان، شافع یوم الحساب

۱. هفت‌بند شاملو در نسخه خطی شماره ۲۹۳۱ کتاب‌خانه سپهسالار، صص ۷۷-۸۰ مندرج است. متأسفانه ابیاتی از بندهای ششم و هفتم این ترکیب (ظاهراً عامدانه) محو شده است. بدین رو، با حیف و حسرت، از آوردن آن در این دفتر صرف‌نظر کردم.

استقبال از هفت بند کاشی به این تعداد منحصر نمی‌شود. قطعاً کسان دیگری هم بوده‌اند که به پیروی از او هفت‌بند سروده‌اند؛ اما این آثار یا به جا نمانده و از میان رفته است یا هنوز مکشوفِ اهل پژوهش و تحقیق واقع نشده است.

مؤید این ادعا، سخن نصر آبادی (زاده ۱۰۲۷) است. او در جایی از تذکره‌اش به «حاجی جعفر، ولد حاجی میرزا محمد نطنزی» اشاره می‌کند که «طبعش خالی از قدرت و لطف نیست؛ چنان‌چه [= چنان‌که] هفت‌بند ملاحسن را جواب گفته و خوب گفته».^۱ شیخ آقابرگ تهرانی، صاحب ذریعه هم مولوی سید نثار حسین عظیم‌آبادی را نام می‌برد که از معاصران بوده و هفت‌بندی دارد. آغازگر آن این است:

السلام ای سایه‌ات خورشید و زان بالاترین^۲

فراتر از این اقوال، گفته اسکندربیک منشی (درگذشته ۱۰۳۴) در تاریخ عالم‌آرای عباسی است. او در فراوانی هفت‌بندگوها، گزارش جالب‌توجه و تعجب‌برانگیزی را ارائه می‌دهد: «شعرای پایتخت همایون [= قزوین] شروع در هفت‌بندگویی کرده، قریب به پنجاه شصت هفت‌بند غراً به تدریج به معرض عرض درآورده شد و همگی به جایزه و صله مفتخر و سرافراز گشتند».^۳

واله اصفهانی هم در خلد برین- وقتی وقایع عصر شاه طهماسب اول (جلوس ۹۳۰- مرگ ۹۸۴) را شرح می‌دهد- همین گزارش اسکندربیک منشی را باز می‌گوید:

«و هم‌چنین شعرای بلاغت شعار که در دربار عرش مدار بودند پیروی جناب مولوی [= حسن کاشی] اختیار نموده، هفت‌بند بسیار به عرض اقدس رسانیده، همگی به جوایز و صلات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردیدند».^۴

۲. دسته دوم، کسانی‌اند که بر پایه هفت‌بند کاشی، مسمط مخمس پرداخته‌اند. چنان‌که بر اهل ادب پوشیده نیست مسمط اشعاری است هم‌وزن، مرکب از بخشهای کوچک که همه در وزن و عدد مصراع‌ها یکی و در قوافی مختلف باشند؛ مثلاً در ابتدا، پنج مصراع بر یک وزن و قافیه بگویند و در آخر، یک مصراع بیاورند که در وزن با

۱. تذکره نصرآبادی، ج ۱، ص ۵۸۳.

۲. ذریعه، ج ۲۵، ص ۲۳۲.

۳. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۳.

۴. خلد برین، ص ۴۷۴.

مصرع‌های قبل یکی و در قافیه مختلف باشند. از مجموع آن شش مصرع، یک بخش تشکیل می‌شود که آن را به اصطلاح شعرا، یک لَخت یا یک رشته از مسمط گویند و در رشته دوم، باز بر همین منوال عمل کنند و رشته‌های دیگر را نیز همین‌گونه سامان دهند تا آخر مسمط که باید ده - دوازده بار و بیشتر تکرار شوند. نمونه گفته شده، مسمط شش مصرعی یا مسمط مسدس نام دارد.

ممکن است عدد مصرع‌های هر لَخت، کمتر یا بیشتر از شش مصرع باشد. پس به شماره مصرع‌ها مثلاً آن را مسمط مثلث (= سه مصرعی)، مربع (= چهار مصرعی)، مخمس (= پنج مصرعی) می‌خوانند.^۱

به هر روی، بنابر گزارش فهرست‌ها و تذکره‌ها و کتب تاریخ ادبی، شاعران چندی بوده‌اند که به تخمیس هفت‌بند کاشی دست یازیده و اشعار زیبا و استواری را آفریده‌اند. شما در پیوست این دفتر، یکی از این تخمیس‌ها را که متعلق به محمدرضا خان شاملو است، ملاحظه می‌کنید.

۳. دسته سوم از پیروان کاشی آملی، کسانی‌اند که به تضمین هفت‌بند او همّت گماشته و در قالب ترکیب‌واره شعر سروده‌اند.

جالب توجه این‌که این تضمین‌ها در برخی از نسخ خطی ملمّع نام گرفته‌اند. ملمّع، اصطلاحاً به شعری گفته می‌شود که به دو زبان مثلاً فارسی و عربی سروده شده است. در توجیه این نام‌گذاری می‌توان گفت که ملمّع در این کاربرد، شعری است تراوش یافته از دو ذهن نه سروده شده به دو زبان! من در پیوست این دفتر، یک نمونه از این تضمین‌ها را که اثر طبع یک شاعر ناشناخته است آورده‌ام.

دو شرح بر هفت‌بند

تا از این فصل خارج نشده‌ایم، ذکر یک نکته دیگر راجع به پیروان کاشی لازم به نظر می‌رسد. در خلال کاوش‌هایی که انجام می‌دادم به دو شرح بر منظومه هفت‌بند برخوردیم به نام‌های معادن الرضا و هشت بهشت یا قبرنامه.

۱. فنون بلاغت و صناعات ادبی، صص ۱۷۲-۱۷۳.

معادن الرضا

این شرح متعلق به اصغر حسین، ظاهراً یکی از فارسی‌زبانان شبه‌قاره است و در ۱۹۲ صفحه، در لکهنو نگارش یافته و در کتاب‌خانه مجلس به شماره ۱۴۱۲۰ نگه‌داری می‌شود.

مؤلف معادن الرضا شرح خود را با یک مقدمه آغاز می‌کند و سپس وارد توضیح و تفسیر هفت‌بند می‌شود؛ به این ترتیب که هر بیت آن را می‌آورد و دربارهٔ تک‌واژه‌هایش سخن می‌گوید و بعد مفهوم کل بیت را بیان می‌کند. اصغر حسین دست آخر با یک خاتمه کوتاه این شرح را به پایان می‌برد.

آغاز کتاب معادن الرضا چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم کلامی که مطلع و مقطعش به حلیه معانی رفیع مُحَلّی و مزین است و ثناء علامی که عندلیب لسان را به هزاران لغات، ناطق و مترنم گردانید؛ بیانی که نظم و نثرش به جلوه معانی بدیع، متجلی و روشن است. حمد، طراخی که در زمین تکوین، یاسمن‌زار مضامین رنگین شکفانید. قادر یکتایی که بربند هفت فلک بلند را ثوابت قوت کامله‌اش بسیار نمود [...] بالجمله در اوان مطالعه کتب محبان دینی و مؤمنان یقینی، کلامی به نظر آمد که به مشاطگی زبده زمین و زَمَن، به فضل حق ناشی^۱، مولانا کمال‌الدین حسن کاشی در مدح شهنشاه دو سرا از نقاب خفا به عرصه صحیفه، قدم جلوه‌گری نهاده و به زبان عذب‌البیان فارسی داد خوش کلامی داده...»

انجام معادن الرضا از این قرار است:

«هم درین حین، هاتف غیبی منظومه تاریخ به اتمام رسانید و بر کلام خیرالتیام اختتام گردانید. رباعی:

شکر خدا که ختم شد شرح متون هفت‌بند

از مدد امیر من، نعت علی مرتضی^۲

خواست طبیعتم ز فکر، سال تمام و نام آن

هاتف غیب چون شنید گفت: معادن الرضا

۱. متن: ناسی.

۲. متن: نعمتی علی مرتضی.

سنة ۱۱۹۶. لله الحمد و المنة و لرسوله الصلوة و التحية.»

چنان‌که شارح در این رباعی اظهار کرده، معادن الرضا هم نام این شرح است و هم بر طبق حساب جُمْل، تاریخ اتمام آن که سال ۱۱۹۶ باشد.

هشت بهشت یا قنبرنامه

این شرح، از آن عارف و شاعر آذربایجان، ملا ادهم واعظ عزلتی خلخالی (درگذشته ۱۰۵۲) می‌باشد. او این شرح را در جواب خرده‌گیری بعضی معترضان بر یکی از ابیات هفت‌بند کاشی نگاشته است. در مقدمه آن، پس از خطبه‌ای نسبتاً مفصل می‌خوانیم:

«چنین گوید خاکسار کم‌ترین خاندان رسالت و معتقدترین سلاله دودمان ولایت، احقر فقرا و افقر مساکین، اقل عباد الله العلی، ادهم واعظ متخلص به عزلتی که این دردمند بی‌بضاعت و مستمند کم‌استطاعت، حسب الاقتضاء احادیث سلسله نبوت و امامت و استدعای عزیزی از یاران صاحب درایت و دوستان جانی و ایمانی و هیجان شوق روانی و غلیان ذوق خیال، به تتبع هفت‌بند مؤمن خالص النیه [و] صحیح العقیده مولانا حسن کاشی آملی - علیه‌الرحمه - قیام و اقدام نمودم [...] یکی را از مردم روزگار و ابنای زمان که به استماع آن اشتغال داشته به خاطر چنین خطوط و عبور کرده که فلانی درین عقود جواهر هفت‌گانه، زیاده از علو شأن و ارتفاع مکان آن امیران و بزرگواران حرف زده است. خصوصاً درین بیت که بیت:

روح قدسی، پاسبان بر آستان قنبرت عرش، دهلیز سرایت یا امیرالمؤمنین.»

چنان‌که معلوم افتاد ملا ادهم، این شرح را در ذیل بیت مذکور قلمی کرده است؛ اما با کمال تعجب باید گفت که این بیت در هفت‌بند کاشی موجود نیست! به این ترتیب، شارح در باب بیتی قلم‌فرسایی و سخن‌پردازی کرده که اساساً در سروده ملا حسن دیده نمی‌شود.

ناگفته نماند که در این شرح، آیات و روایات و اشعار و امثال زیادی بر سبیل استشهاد به چشم می‌خورد و مطابق با مذاق شارح، رنگ و بوی عرفانی غلبه‌ای بارز دارد.

نسخه هشت بهشت یا قنبرنامه به قطع رحلی بزرگ و خط زیبا و پیخته نستعلیق، دارای ۷ برگ در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۰۲۳ نگه‌داری می‌شود.

هفت بند در قلمرو خوش‌نویسی

وسعت حضور و میزان نفوذ هفت‌بند کاشی آملی در گذشته، فراتر از عرصه ادبیات، شامل هنر خوش‌نویسی هم شده است. در خلال نگارش این پیش‌گفتار، قضا را چنان افتاد که روزی نزد دوستی هنرور، مرقعی مشتمل بر هشت قطعه را مشاهده کردم. روی هر قطعه، ابیاتی به خط نستعلیق، چنان زیبا و پیخته جلب نظر می‌کرد که هر بیننده‌ای را به حیرت وامی‌داشت. بلافاصله دریافتیم که آن‌ها، پاره‌هایی از هفت‌بند کاشی است. پس از پرس و جو و پی‌گیری معلوم شد که آن مرقع به خامه خوش‌تراش آقا فتح‌علی شیرازی (قرن ۱۳)^۱ یا بنا به قولی دیگر، محمد حسین شیرازی (قرن ۱۲) قلمی شده است.^۲

هفت بندهایی با موضوعات دیگر

از این‌ها که بگذریم، ترکیب‌ها و احیاناً ترجیع‌هایی نیز یافت می‌شوند که هفت‌بند دارند و اکثر آنها به همین نام، نام بردار؛ اما در ستایش سایر ذوات معصوم: پیامبر و نوادگان آن‌حضرت یا راجع به حکام و سلاطین یا موضوعاتی دیگرند. مانند هفت‌بند زیبای جامی (ترکیب)^۳، هفت‌بند مظفر علیشاه، میرزا محمد تقی کرمانی متخلص به مشتاق (ترجیع)^۴ و هفت‌بند عزیز لکهنوی^۵ که همه در منقبت حضرت ختمی مرتبت است. هم‌چنین هفت‌بند حکیم مشرقی شیرازی (ترکیب)^۶ و هفت‌بند حاج باقر لاهیجانی^۷ که در سوگ و مرثیه حضرت سیدالشهدا - علیه‌السلام - است.

۱. فهرست کتابخانه مجلس، تهران، ج ۲، ص ۴۷۳.

۲. این مرقع به اهتمام آقای احسان الله شکر اللهی طالقانی در پیام بهارستان، دوره دوم، سال اول، شماره ۱ - ۲، پاییز - زمستان ۱۳۸۷، صص ۳۱۱ - ۳۲۸ چاپ شده است.

۳. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۲۳۲۹. ۴. نسخه خطی کتابخانه آستان قدس، شماره ۵۰۲۵.

۵. دست‌نویس فهرست احمد منزوی. ۶. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۵۹۹۶.

۷. ذریعه، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

ایضاً «هفت‌بند سیدی در پاسخ مرحوم کاشی» (ترکیب)^۱ که در مدح حضرت ثامن الحجج - علیه‌السلام - است.

نیز هفت‌بند (ترکیب) در ستایش حضرت صاحب‌الامر - سلام‌الله‌علیه - در همین گستره، لعنیه (= نفرین‌نامه) هایی هم وجود دارند که در قالب هفت‌بند و به اقتضای کاشی گفته شده‌اند.

از جمله آنها می‌توان به اشعاری از شاعری با تخلص حاجی (پیش از ۱۱۰۰)^۲ و میرفدا علی صاحب نیشابوری متخلص به تنها (پیش از ۱۲۶۴)^۳ ارجاع داد. صاحب‌روضات‌الجنات نیز به یکی دیگر از این سرایندگان اشاره می‌کند.^۴ دو نمونه از هفت‌بندهایی که در موضوعات دیگرند:

هفت‌بند شفا، سروده محمدحسین بلندشهری که «منظومه‌ای است در سلطنت کالیپ علی^۵». حکیم اسودی هم در معرفتی منصور حلاج، منظومه‌ای در قالب مثنوی با «دویست و اندی بیت» سروده و آن را هفت‌بند حلاج نامیده است.^۶

تا آن‌جا که من کاویده‌ام، عنوان هفت‌بند برای ترکیب‌بندهای هفت‌خانه‌ای و حتی فراتر از آن، برای هر شعری که متشکل از هفت پاره و بخش باشد، اساساً با تولّد هفت‌بند کاشی آملی و حضور آن در آوردگاه شعر، رایج و متداول شد.

گزارش کار

اواخر سال ۱۳۸۳ در پی ظهور یک بیماری دشوار درمان، در بیمارستان بستری شدم. صبح یکی از همان روزها با توسّل به پیشگاه اعلی‌جناب ابوتراب، حضرت مولی‌الموحدین، یعسوب‌الدین، امام‌المتّقین، امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - به ناگاه انجام یک نذر پس از بهبود به ذهنم خطور کرد. متعلّق آن نذر با همه ویژگی‌هایش یک‌جا در

۱. نسخه خطی کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۲۷.

۲. نسخه خطی کتاب‌خانه مجلس، شماره ۱۳۴۶۳، هامش صص ۴۱۵-۴۲۱.

۳. نسخه خطی کتاب‌خانه آستان قدس، شماره ۱۸۹۸۲.

۴. روضات‌الجنات، ج ۲، ص ۲. ۵. دست‌نویس فهرست احمد منزوی.

۶. اوصاف‌الأشراف، ص ۱۱۶۱.

مخیله‌ام جان گرفت: تألیف یک کتاب. فی‌المجلس و در همان لحظات، نامش نیز بر پیشانی کتاب نشست: هفت‌بند، هفتاد‌بند.

مراد از هفت‌بند، ترکیب کاشی است و منظور از هفتاد‌بند، بندهای پرشماری است که از گردهم‌آیی هفت‌بندهای اخلاف کاشی حاصل می‌آید. بدین رو هفتاد، حکایتگر کثرت - و نه تعداد - بندهاست.

بهار سال بعد - وقتی که هنوز بیماری از پیکرم رخت برنسته بود - بنابر توصیه‌ی خواجه اهل راز، حافظ شیراز:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده‌پروری داند
به ادای نذر مصمم شدم.

باری، بنابر گمانه‌زنی اولیه‌ام، چنین می‌نمود که برای دستیابی به هفت‌بند کاشی و پیروان او پیش و بیش از هر جای دیگر می‌بایست حوزه‌ی مخطوطات را واکاوی می‌رسیدم. از این رو، ابتدا با ملاحظه‌ی فهرست‌های نسخ خطی کتاب‌خانه‌های بزرگ و کوچک سراسر ایران و حتی خارج از آن و کاوش و جست‌وجو در آن‌ها کارم را آغاز کردم. پس از یافتن سرنخ‌ها، به بسیاری از آن کتاب‌خانه‌ها چون: مجلس، دانشگاه، ملک، ملی، سپهسالار، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی در تهران، مرعشی و مرکز احیای میراث اسلامی در قم و آستان قدس رضوی در مشهد سرزدم و ده‌ها، جنگ و رساله‌ی مفرد را از نظر گذراندم.

کتاب‌خانه‌هایی هم در برخی از شهرهای دیگر، مانند تبریز وجود داشت که بنابر گزارش فهرست‌ها می‌توانست یاریگر من باشد. اگر هم شعری در اختیارم نمی‌گذاشت، اطلاعات ارزشمندی برایم داشت. در این گونه موارد نیز از لطف بعضی از دوستان بهره‌مند شدم.

البته از دیوان‌ها و تذکره‌های چاپ شده‌ی قدیم و جدید هم نمی‌بایست غفلت می‌کردم. بدین لحاظ انبوهی از آنها را نیز نگریستم.

سرانجام جست‌وجو

نتیجه در سرانجام جست‌وجو، یافتن چندین و چند نسخه‌ی خطی از هفت‌بند ملاحظه‌ی

کاشی آملی بود که این بنده، سه فقره از آنها را برای مقابله و فراهم آوردن یک متن منقح از هفت بند کاشی برگزید.

مشخصات نسخ دربردارنده این سه فقره بدین قرار است:

الف. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۵۹۹۶ با کتبه نوشت «ج» و حاشیه آن با «ج حا».

ب. نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۵۸۹ با کتبه نوشت «ر».

ج. نسخه خطی کتابخانه سنا، شماره ۸۴۵ با کتبه نوشت «س».

هم‌چنین چهارده هفت‌بند زیر را یافتم که پسینیان ملاحسن به پیروی از او ساخته و پرداخته‌اند. نام این شاعران به همراه مشخصات نسخه یا نسخه‌هایی که مشتمل بر شعر آنان بوده و مورد استفاده مؤلف این دفتر قرار گرفته بر حسب زمان زندگی عبارت است از:

۱. سلیمی تونی (درگذشته ۸۵۴)

از مدّت‌ها قبل، نیمی از بند سوم و بندهای چهارم، پنجم، ششم و هفتم شعر سلیمی را در لابه‌لای نسخه خطی ۷۵۹۴ کتابخانه مجلس دیده بودم؛ اما علی‌رغم اهمیت آن به لحاظ داشتن کمترین فاصله زمانی با هفت‌بند کاشی، ناگزیر بر آن چشم پوشیدم تا این‌که یکی از رفقای افغانی اهل تشیع که دوستدار کتاب است و آگاه از تألیف این دفتر، از سفر به موطن خود بازگشت و در کمال شگفتی مژده داد که سه بند آغازین شعر سلیمی و نیمی از بند چهارم آن را در بیاض یکی از هم‌شهریهایش یافته و برایم آورده است. این رخ‌داد به نحوی بارز، اعانت خدای متعالی و عنایت و کرامت مولی‌الموالی را نشان می‌داد که شامل این کهین‌بنده شد.

به این ترتیب، هفت‌بند سلیمی به مدد نسخه مجلس و بیاضی از افغانستان، صورت کمال پذیرفت و پس از تصحیح در این دفتر جای گرفت.

۲. صدقی استرآبادی (درگذشته ۹۵۲)

نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۲۴۰۱، صص ۷۱-۷۹.

۳. محتشم کاشانی (درگذشته ۹۹۶)
۴. نثاری تونی (درگذشته ۹۶۸ یا ۹۶۷)
رستاخیز، سیدعباس، منتخب الاشعار فی مناقب الابرار، [تهران]، شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۲ ش، ج ۲، صص ۵۶۰-۵۶۳.
- نسخه خطی کتابخانه ملی، شماره ۴۵۸، صص ۴۴-۵۰.
- نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۴.
- نسخه سنگی مورخ ۱۳۰۴، چاپ هندوستان.
- یادآور می‌شوم که هفت‌بند محتشم کاشانی در چاپهای مختلف دیوان او که به کوشش کسانی چند صورت پذیرفته^۱ دیده می‌شود؛ اما از آنجا که متأسفانه مغلوط و نامعتمد است، این بنده آن را به مدد نسخ نامبرده تصحیح کرد و در این دفتر نشانده.
۵. عرفی شیرازی (درگذشته ۹۹۹)
نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۵۸۹، صص ۶۰۹-۶۱۴.
۶. ملا علی صابر تبریزی (سده ۱۲ یا پیشتر)
نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی شماره ۵۸۹، صص ۶۲۰-۶۲۵.
۷. میرحیدر معنایی کاشانی متخلص به رفیعی (درگذشته ۱۰۲۵)
نسخه خطی کتابخانه مجلس شماره ۳۳۴، صص ۷۵-۷۷.
۸. فیاض لاهیجی (درگذشته ۱۰۷۲)
فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، دیوان، امیربانوی کریمی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش، صص ۱۴۷-۱۵۱.
۹. حاجی فتوحای مراغه‌ای (سده ۱۱)
نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۴۶۴.

۱. نک:

- محتشم کاشانی، هفت دیوان، به اهتمام عبدالحسین نوایی و مهدی صدیقی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، صص ۲۸۸-۲۹۸.
- محتشم کاشانی، دیوان، به اهتمام مهرعلی گرکانی، بی‌جا، محمودی، ۱۳۴۴ ش، صص ۳۰۱-۳۰۵.

۱۰. مقبل اصفهانی (درگذشته ۱۱۵۷)
رستاخیز، سید عباس، منتخب‌الاشعار فی مناقب‌الابرار، [تهران]، شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۲ ش، ج ۲، صص ۵۶۴-۵۶۶.
۱۱. حنین (سده ۱۲ و ۱۳)
نسخه خطی کتابخانه مرکزی تبریز، شماره ۲۹۹۹.
۱۲. مفتی احسن (سده ۱۳ یا پیشتر)
نسخه خطی کتابخانه مجلس شماره ۱۴۳۰۷، صص ۱۲۲-۱۲۴.
۱۳. میرفدا علی صاحب متخلص به تنها (سده ۱۳ یا پیشتر)
دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره‌های: ۲۷۹۸۹ (تحریر ۱۲۶۴) و ۱۸۹۸۲ (کتابت سده ۱۳). در این هر دو نسخه، سه هفت‌بند از همین شاعر موجود است که من یکی از آن‌ها را برگزیدم و پس از تصحیح در این دفتر آوردم.

تاریخ و جغرافیای هفت‌بندها

چنان که می‌بینیم تاریخ سُرایش این هفت‌بندها از یک سده بعد از دوران ملاحسن کاشی آغاز می‌شود و تا روزگار ما پیش می‌آید.

جغرافیای این هفت‌بندها هم گسترده و وسیع است؛ چه علاوه بر نوردیدن شرق تا غرب ایران، به فراسوی این سرزمین هم رسیده است. حضور دو شاعر پارسی‌گوی شبه‌قاره: مفتی احسن و تنها بمنزله دو نمونه از خیل این دست شاعران، همین نکته را خاطرنشان می‌سازد. این تاریخ و جغرافیا، تأثیر شگرف و پر دامنه هفت‌بند کاشی را در پهنه ادب فارسی به لحاظ زمان و مکان نشان می‌دهد.

پیروی و الگوپذیری شاعران هفت‌بندگو آشکارتر از آن است که به توضیح و نشان دادن نمونه نیاز داشته باشد. همه این شاعران - بدون استثنا - بسیاری از الفاظ و تعبیر کاشی را در هفت‌بند خود تکرار کرده‌اند و بیشترین آنها، مصراع یا بیت و حتی ابیاتی را از کاشی در شعر خود بر سیاق تضمین آورده‌اند.

برخی از آنها در خلال شعر خود، از کاشی نام برده‌اند و بعضی نه. البته کسانی که نامی از کاشی ذکر نکرده‌اند، تنها به دلیل فرط ظهور و حضور کاشی در شعرشان بوده است.

بندهای تعدادی از ترکیب‌ها، متساوی الیاتی است و در مابقی، این برابری دیده نمی‌شود. ناگفته پیداست که همه این اشعار از یک وزن و وجاهت برخوردار نیستند؛ بل برخی بر بعضی به لحاظ استحکام و استواری معنایی یا زیبایی و ظرافت لفظی رجحان و برتری دارند.

پاره‌ای از هفت‌بندها دارای بن‌مایه‌های عرفانی‌اند و طبیعتاً اصطلاحات این حوزه هم در آنها بیشتر یافت می‌شود.

نباید از ذکر این نکته نیز غفلت ورزید که در برخی از ابیات این ترکیب‌ها، نسبت به ساحت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - غلو راه پیدا کرده است. با این توضیح که یا مرتبه علوی از مقام نبوی فراتر دیده شده یا برای حضرتش ویژگی‌هایی ورای مخلوق لحاظ شده است: اما به هر روی، تمامی آنها به تبعیت و تأسی از کاشی و هفت‌بند او در مدح و منقبت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - و توجه و توسل به حضرت ایشان سروده شده‌اند.

پیوست

در بخش پیوست این دفتر، یک نمونه از تخمیس‌هایی که به اقتضای هفت‌بند کاشی از سوی محمد رضاخان شاملو گفته شده و یک نمونه از تضمین‌ها را که متعلق به شاعری ناشناخته است آورده‌ام تا خواننده گرامی با حال و هوای این‌گونه اشعار نیز که در پیش‌گفتار درباره‌شان سخن گفتم بیشتر آشنا شود.

روش تصحیح

چنان‌که به تفصیل از نظر گذشت، اکثر اشعار این دفتر را از جُنگهای خطی برگرفتم. مأخذ سه شعر، بیش از یک نسخه بود. از این رو، آن سه به روش مزجی یا قیاسی تصحیح شد.

مأخذ ده شعر، تنها و تنها یک نسخه بود. برخی از آنها به قدری ناخوانا و مغلوط می‌نمود که برای رفع ابهامها بارها به اصل نسخ مراجعه کردم و با متخصصانی چند به رایزنی پرداختم. دو شعر دیگر نیز گرچه از کتاب چاپی برگرفته شد؛ اما متأسفانه اغلاطی مُخل داشت. این دوازده شعر را به روش اجتهادی تصحیح کردم.

سیاس‌نامه

بسیار شادمانم از این که در انجام و اتمام این دفتر توفیق یافتم. بی‌گمان، همه این توفیق، اهدا و ارمغان خدای بزرگ و مهربان به این بنده ضعیف و ناتوان است که با الطاف و عنایات حضرت ملک‌پاسبان، عرش‌آشیان، امیرمؤمنان قرین و همنشین گردید. پس او را شاکرم و بر آستانه حضرت ایشان جبین و جبهه می‌سایم.

سپس از کسانی که در تألیف دفتر حاضر به هرگونه یاریگرم بودند و نامشان در این پیش‌گفتار به اشاره یا تصریح ذکر شده مانند مسئولان بخش خطّی همه کتاب‌خانه‌ها در جای جای ایران سیاس می‌گزارم.

از آقایان: ناصر گلباز (رئیس شرکت نمایه)، عبدالحسین طالعی، محمدحسین عبدالحسین‌زاده و علی اصغر شاطری-که موجبات دسترسی این بنده را به برخی از نسخ خطّی فراهم آوردند- تشکر می‌کنم.

هم‌چنین نام استاد عبدالحسین حایری را بزرگ می‌دارم که برای رفع شماری از ابهامات نسخ خطّی کوشیدند.

دوست دیرین، جناب سیدعلی رضوی و رفیق شفیق، آقای رضا بیات نیز این دفتر را پیش از چاپ با دقت خواندند و راه‌گشایی‌هایی کردند و پیشنهادهای خوبی دادند. تلاش آنها را ارج می‌نهم.

آقایان عبدالصاحب طهماسبی و دکتر محمدرضا فخر روحانی چکیده فارسی را به عربی و انگلیسی بازگرداندند. سپاسشان می‌گویم.

دست آخر از خانم خوش‌نشین برای همه زحماتی که در حروف‌نگاری این دفتر

متحمل شدند و حوصله و دقتی که در این مسیر به ظهور رساندند صمیمانه تقدیر می‌کنم.

از پروردگار دهشگر و دادار، تندرستی و توفیق روزافزون همه این گرامیان را می‌خواهم و آرزو مندم که ایشان مشمول عنایات ویژه حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - قرار گیرند.

سعید هندی

تهران - بیست و پنجم دی هزار و سیصد و هشتاد و چهار خورشیدی
غدیر هزار و چهارصد و بیست و شش مهی

بند اوّل

السلام ای سایهات خورشید رب العالمین
مفتی هر چار دفتر، خواجه هر هشت خلد
مقصد تنزیل بَلِّغْ، مرکز اسرار غیب
عالم علم سَلُونِی، شہسوار لَوْ کُشِفْ
صورت معنی فطرت، باعث ایجاد خلق^۴
صاحب یُوفُونَ^۶ بِالنَّذْرِ، آفتاب انما
در جهان، از روی حشمت^۷، چون جهانی در جهان^۸
کاتب^{۱۱} دیوان امرت موسی دریا شکاف
از عطای دست فیاض تو گردون مستفیض^{۱۲}
ناشنیده از زمان مَهِد^{۱۴} تا باقی عمر
نقش بند کاف و نون از دُر فطرت تا کنون

آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین
داور هر شش جهت، اعظم امیر المؤمنین
مطلع^۱ یتلوہ شاهد، مقطع^۲ حبل المتین
ناصر حق، نص پیغمبر^۳، امام راستین
اشرف اولاد^۵ آدم، نفس خیر المرسلین
قُرّة العین لَعَمْرُک، نازش روح الامین
بر زمین^۹، از روی رفعت، آسمانی بر زمین^{۱۰}
پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین
وز ریاض نزہت^{۱۳} طبع تو رضوان خوشه چین
بی رضای حق، ز تو حرفی کرام الکاتبین
ناکشیده چون مه رخسار تو نقش مبین

۳. س: نفس پیغمبر

۶. س: اوفون

۹. ر، س: در زمین

۱۴. ر، س: از اوان عهد

۱. س: مقطع

۴. ر: معنی ایجاد خلق؛ س: مفتی ایجاد حق

۵. ج: سرفراز نسل؛ ج: بهترین نسل؛ ر: سرور اولاد

۷. س: از راه حجت

۸. ج: جهان اندر جهان

۱۰. ر: در زمین

۱۲. ج: دریا مستفیض

۱۱. ج: حاجب؛ ج: حاج: صاحب

۱۳. ج: گلشن؛ ج: نکبت

مِثْلِ تُو، چُون شِبْه ایزد، در همه حالی مُحال^۱ و ر بَوْد مَمکن، نه إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِین
 آن که^۲ مَدَّاحِش خدا، همدم رسول الله بَوْد
 گر کسی همتاش باشد^۳ هم رسول الله بَوْد

بند دوم

ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس
 کیست^۴ با قدرت سپهر و چیست^۵ با رای تو مهر؟ آن ز قدرت مستعار و این^۶ ز رایت مقتبس
 کاروان سالار جاهت^۷ چون کند آهنگ راه چرخ را بر دست پیشاهنگ بندد چون جرس
 مُهره مهر از گلوی چرخ^۸ برنارد فلک گر نه از مهر تو آید صبح صادق را نفس
 با شکوه صولتت دستان نیاید^۹ در شمار^{۱۰} در بر عنقای مُعرب، کی شکوه آرد مگس؟
 قوت^{۱۱} بازوت گر رستم^{۱۲} بدیدی در مصاف مرغ روحش در زمان^{۱۳} از بیم بشکستی قفس
 گر دل دریا شکافت^{۱۴} موج برگردون زند لجه گردون در آن گردان^{۱۵} نماید هم چو خس
 گر شکوهت را^{۱۶} به میزان معانی برکشند از ره خفت کم آید بوقیئس از یک عدس
 اندر آن^{۱۷} میدان که مردان سعاد جوی را از ره مردی^{۱۸} عنان از دست برآید فرس
 نشتِ شمشیر شیران^{۱۹} روی بر شریان^{۲۰} نهد چون طبیب مرگ گیرد ساعد جان را مَجَس
 خلق هفت اقلیم اگر آن روز هم دستان شوند^{۲۱} از ره مردی^{۲۲} نیارد پا به میدان^{۲۳} تو کس
 از میان مشرق میدان برآیی مهروار^{۲۴} رایت دولت ز پیش و آیت نصرت^{۲۵} ز پس

صورتی گردد مجسم فتح؛ گوید آشکار:

لَا فَتْنَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

- | | | |
|-----------------------------|--|--|
| ۱. ج: در همه حال و محال | ۲. ر، س: هر که | ۳. ر: همتاش جوید |
| ۴. ج حا، س: چیست | ۵. س: کیست | ۶. ج: این / آن |
| ۷. س: کاروان سالار رایت | ۸. ر، س: از گلوی صبح | ۹. س: رستم نیارد |
| ۱۰. ر: بازویت / در مصاف | ۱۱. ر: صولت؛ س: ضربت | ۱۲. ج: اگر دستان؛ س: اگر رستم |
| ۱۳. ر: بی‌گمان | ۱۴. ج، ر: عطایت؛ س: شکوهت | ۱۵. ر: بدان گردان؛ س: در آن دریا |
| ۱۶. ج: هم در آن | ۱۷. ر: از سر مستی | ۱۸. س: شمشیر ران |
| ۱۹. ج: روی بر شیران | ۲۰. ج حا: ر: چون دستان شوند | ۲۱. ر: ندارد پای دستان؛ ج: تاب دستان؛ س: پای میدان |
| ۲۲. ر، س: از سر مردی | ۲۳. ر: نیارد پای دستان؛ ج: تاب دستان؛ س: پای میدان | ۲۴. س: مردوار؛ ر: برآید مردوار |
| ۲۵. س: آیت نصرت / رایت دولت | | |

بند سوم

ای سپهر عصمت از فرّ تو^۱ زیور یافته
بر امید مهر^۲ رویت دست نقّاش ازل
هر که دست را به دریا کرد نسبت، بی‌گمان
از غبار درگه چرخ احترام آشکار
آن که^۳ اندر آفرینش لاف بالایی زده^۴
بازِ قدرت^۵ هر کجا بال جلالت^۶ کرد باز
روز فتح‌الباب ابر دست دریا فیض^۷ تو
هر که مهر مهر تو بر صفحه جان نقش کرد^۸
آن که^۹ دست حاجتی بر جود تو برداشته^{۱۰}
ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تو را
با صفای گوهر پاک تو گردون سالها
با خدا و مصطفی رای تو یک‌رو داشته
گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب
تا ابد حوّا سترون بودی و آدم عزب

بند چهارم

ای معظّم کعبه اصل از بیان مصطفی
از نقود گوهر معنی لبالب شد دهان^{۱۱}
قبله دنیا و دین، جان و جهان مصطفی
تا نهادی لب به صورت در دهان^{۱۲} مصطفی

- | | |
|--|---|
| ۱. ج: عزّت از تو نور؛ ر: نور تو؛ س: عزّت از نور تو | ۲. ج: س: نقش؛ ر: مثل |
| ۳. س: هر که | ۴. ج: لاف بالا می‌زده |
| ۵. ج: چرخ؛ ر: جودت؛ س: حیرت | ۶. ج: ح: بال سعادت |
| ۷. ج: طایران صدره | ۸. س: گاه فتح‌الباب / دریا صید؛ ر: دریا بار |
| ۹. ر: جان کرد نقش | ۱۰. س: هر که |
| ۱۱. ج: بر جود تو دست حاجتی برداشته | ۱۲. ر: دست خود را تا قیامت |
| ۱۳. س: اخضر | ۱۴. س: آب حیوان |
| ۱۵. س: بر دهان | ۱۶. س: شد دهانت |

ای به استحقاق، بعد از مصطفی غیر از تو کس^۱ تیغت آن^۳ ابری است در یاد دل که فتح الباب آن^۴ تا سپهر شرع او^۵ پر نور شد هرگز نتافت^۶ رهروانِ عالمِ تحقیقِ حق^۷ نابرده راه رفعت^۹ بالای امکان صورتی^{۱۰} ناممکن است گرچه در عالم به اقبال تو- شاهان- کرده ام لاف مدّاحی در آن حضرت نمی یارم زدن^{۱۵} از بیان^{۱۷} خلق برناید صفات ذات تو عرض حاجت^{۱۹} بر تو حاجت نیست؛ می دانی یقین^{۲۰} مَنّت خلقم^{۲۱} به جان آورد؛ لطفی^{۲۲} کن، مرا

نانهاده^۲ پای تمکین بر مکان مصطفی تازه دارد ز آب نصرت بوستان مصطفی از تو روشن تر مَهی بر آسمان مصطفی بی^۸ زمین بوی درت بر آستان مصطفی و ر بود^{۱۱} ممکن، بود قدرِ تو^{۱۲} [و] آن مصطفی آن چه حَسَن کرد^{۱۳} وقتی^{۱۴} در زمان مصطفی، ای ثناخوانِ تو ایزد بر زبان^{۱۶} مصطفی و ر برآید، نبود الا^{۱۸} از بیان مصطفی حالِ اخلاص من اندر خاندان مصطفی وارهان از مَنّت خلقان^{۲۳}، به جان مصطفی

روی رحمت بر متاب- ای کام جان- از روی من^{۲۴}

حرمت جان پیمبر^{۲۵}، یک نظر کن سوی من

بند پنجم

ای گزیده^{۲۶} مر خدایت، یا امیرالمؤمنین خوانده نفسِ مصطفیات، یا امیرالمؤمنین گردنِ دهر را آورده سرها زیر حکم^{۲۷} بازوی زور آزمایت، یا امیرالمؤمنین

۱. ج: غیر تو کس	۲. س: تا نهادی	۳. س: تیغ تو
۴. ج: ر: فتح الباب او	۵. ج: حا: چرخ ازو؛ س: شرع را	
۶. ج: حا، س: دیگر نیافت	۷. س: تحقیق را	۸. ج: حا: بر
۹. س: رفعتی	۱۰. ج: صورت	۱۱. ج: گز بود
۱۲. ج: آن تو	۱۳. ر: حسان کرده	۱۴. ج: حا، ر: روزی
۱۵. ر: نمی آرم در این حضرت زدن؛ س: نمی یارم زدن در مدحت		
۱۶. ر، س: از زبان مصطفی	۱۷. ر، س: از زبان	۱۸. س: الا جز
۱۹. س: رفع حاجت	۲۰. ج، س: می دانی که چیست	
۲۱. س: مَنّت خلقان	۲۲. ر: رحمی	۲۳. ر، س: از مَنّت خلقم
۲۴. ج: روی همت / بر روی من	۲۵. ج: جان محمد را	
۲۶. ج: حا: ای ستوده	۲۷. ر: زیر خاک؛ ر: حا: گز زمین را حلقه بودی ز جا برداشتی	

خازنانِ کانِ گوهر کیسه‌ها بردوخته^۱ روز بازار سخایت، یا امیرالمؤمنین
 از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد^۲ پیش خُلقِ جان‌فزایت، یا امیرالمؤمنین
 آن‌چه عیسی از نَفَس می‌کرد رمزی بود و بس از لبِ معجزنمایت، یا امیرالمؤمنین
 بس که لعل اندر دلِ کان، خاک بر سر کرده‌است^۳ از دل دریا عطایت، یا امیرالمؤمنین
 مدح را شایستهٔ ذات تو ایزد^۴ گفت و بس کیست تا گوید ثنایت، یا امیرالمؤمنین؟
 خاطر هم‌چون منی شوریده‌خاطر کی کند وصف ذات^۵ کبریایت، یا امیرالمؤمنین؟
 آن‌چه تو شایستهٔ آنی ز روی عزّ و جاه^۶ کس نداند جز خدایت، یا امیرالمؤمنین
 با همه بالانشینی، عقلِ کُل نابرده راه زیر شادروان رایت، یا امیرالمؤمنین
 گر بُدی بالاتر از عرش برین، جای دگر گفتمی کان‌جاست^۷ جای، یا امیرالمؤمنین
 ما همه از درگه لطف‌گذاری می‌کنیم ای همه شاهان‌گذاری، یا امیرالمؤمنین^۸
 فهم^۹ انسانی چه داند رتبهٔ کار^{۱۰} تو را؟
 کافرینش برنتابد بارِ مقدار^{۱۱} تو را

بند ششم

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس است دُور دُورانِ فلک دُوری ز دُوران شماس
 آفتابی کاسمان در سایهٔ اقبال^{۱۲} اوست پرتوی از لَمعهٔ گوی‌گریبان شماس
 چشمه‌ای کز وی محیط آفرینش شبنمی^{۱۳} است رشحه‌ای از قطرهٔ دریای احسان شماس
 پیرِ مکتب‌خانهٔ ابداع یعنی جبرئیل با همه ذهن و ذکا، طفل دبستان شماس

۲. س: نشاید یاد کرد

۵. ج، ر، س: وصف قدر

از تو آید این ولایت، یا امیرالمؤمنین

۱۰. ر: قیمت کار؛ س: عزّت بار

۱۲. ج، ر: دامن اقبال؛ س: سایهٔ فرمان

۱. ر: کان و دریا کیسه‌ها پرداختند

۳. ج: کرد و ماند؛ ج، ح، س: می‌کند

۴. ج، ر، س: اگر شایستهٔ ذات تو باید

۶. س: عز و ناز

۸. س: این بیت را اضافه دارد:

گر گنه‌کاران عالم را شفاعت می‌کنی

۹. ج: عقل

۱۱. ر: قدر مقدار

۱۳. ج: گوهری؛ ج، ح، ر: قطره‌ای

هر کجا در مجمع قرآن، خدا را آیتی است
آنچه گردون را بدان^۳، چشم جهان‌بین روشن است
نسبت قدر تو را با چرخ^۵ گردون چون کنم؟^۶
قبة نه چرخ را چون دانه برچیند ز جای
هر گهر کاندَر صمیم^۹ کانِ ارکان^{۱۰} قضاست
آنچه^{۱۳} از وی عالم امکان غباری بیش نیست
بنده بیچاره کاشی کز دل و جان، سال و ماه
بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز^{۱۷}

در^۱ کمال فضل و رفعت^۲، خاصه در شان شماس
جز دوقرصی؛ نیست آن‌هم گِردۀ^۴ خوان شماس
زان‌که اوج او حضيض^۷ قدر دربان شماس
مرغ تعظیمی که آن^۸ بر بام ایوان شماس
صورت اظهار آن^{۱۱} موقوف فرمان^{۱۲} شماس
صورت ده‌چند آن^{۱۴}، رکنی ز ارکان^{۱۵} شماس
روز و شب^{۱۶} در خطۀ آمل ثناخوان شماس،
با دل پُر درد، بر آئید درمان شماس

درد، پنهان پیش درمان چند بتوان داشتن؟

عاقلی نبود ز درمان درد پنهان داشتن

بند هفتم

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام
کعبۀ اصل است بی‌شک نزد ارباب یقین^{۱۸}
آفتاب آسمان دین امیرالمؤمنین
مُبطِل بنیاد بدعت، معنی^{۲۰} احکام وحی
سایه لطف نبودی گر به معنی در میان^{۲۳}

خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت‌الحرام
زان‌که دارد عروۀ الوثقای دین در وی مقام^{۱۹}
والی مُلک ولایت، حاکم دارالسلام
حاکم^{۲۱} دین [و] شریعت، حامی^{۲۲} حِل و حرام
صورتی بودی جهان، از روی حکمت ناتمام

۱. ج. حا، س. از
۲. ج. همت؛ ج. حا: رحمت، س. رحمت جمله
۳. ر. ازو؛ س. بدو
۴. ج. ر. فضله
۵. ر. با اوج؛ س. قدر شما با اوج
۶. ج. حا: زینت قدرت کجا و اوج گردون از کجا
۷. ج. زان‌که آن قدر حضيض
۸. ج. که او
۹. ج. ر. کاندَر شمیم
۱۰. س. کان امکان
۱۱. ج. صورت اظهار او
۱۲. س. موقوف احسان
۱۳. ج. آن که
۱۴. ر. صورت چندی از آن
۱۵. س. دانه چندیست کان از لطف و احسان
۱۶. ر. از دل و جان روز و شب / سال و ماه
۱۷. س. بر درت آورده رخ از روی اخلاص و نیاز
۱۸. ر. نزد ارباب خرد
۱۹. ج. بر وی مقام
۲۰. ج. مفتی؛ ر. س. منشی
۲۱. ج. قاضی؛ ج. حا: حامی
۲۲. ج. آمر؛ ج. حا: حامل؛ ر. ماحی
۲۳. ج. گر نبودی سایه لطف به معنی در جهان؛ ج. حا: پایه قدرش به معنی گر نبودی در جهان

ای سریر سروری^۱ آورده^۲ از جاه تو جاه
 وی جهان آفرینش برده^۳ از نام تو نام
 در سپهر^۴ احترام آفتاب از ذره کم
 بر زمین اهتمام ذره، خورشید احترام^۵
 باشکوه شقه^۶ دستار رکن مسندت
 تاج جمشیدی چه^۷ و تخت فریدونی^۸ کدام؟
 آن چه در^۹ تعظیم امکان^{۱۰} سلیمان می رود
 اندکی بود؛ آن هم از تمکین سلمان تو وام
 پیرو تدبیر تو پیوسته تقدیر^{۱۱} قضاست
 نهد از روی ادب، بیرون ز فرمان تو^{۱۲} گام
 نسبت با سایر انسان خطا باشد خطا
 جوهر پاکیزه گوهر^{۱۳} را چه نسبت با رُخام؟
 مثل تو جز مصطفی صورت نبندد عقل را^{۱۴}
 معنی ایمان ما^{۱۵} این است روشن وَالسَّلام

زایران حضرتت را بر در خُلد برین

می رسد آواز^{۱۶} طِبُّمُ فَادْخُلُوهَا خَالِدین

- | | | |
|---|--|----------------------|
| ۱. ج: ای سریر سلطنت | ۲. ج: افزوده | ۳. ج: حا، ر: کرده |
| ۴. ج، س: بر سپهر | ۵. ج: بر زمین احترام ذره خورشید تمام؛ ج: حا: در زمین | |
| ۶. ج: باشکوه و شقه | ۷. ج: حا: تاج جمشیدی کجا | |
| ۸. ر: تخت سلیمانی. | ۹. ج: حا: آن چه از | ۱۰. ر: تمکین و تعظیم |
| ۱۱. ج: تیر تدبیر تو پیوسته به تدبیر | | |
| ۱۲. ج: رأی تو را در پیش؛ ر: رأی تو را از پیش | | |
| ۱۳. ج: گوهر پاکیزه طینت؛ ج: حا: گوهر پاکیزه جوهر؛ ر: گوهر پاکیزه گوهر | | |
| ۱۴. ج: چون مصطفی صورت نبندد عقل کل | | ۱۵. ج: معنی ایمان من |
| ۱۶. ر: می زند آواز | | |

سلیمی تونی

تاج‌الدین حسن سلیمی (درگذشته ۸۵۴) فرزند سلیمان. شاعر، متخلص به سلیمی. او در سبزوار توطن داشت؛ گرچه اصلش از تون، شهری در خطه خراسان بود که امروزه فردوس نامیده می‌شود.

سلیمی در ابتدا عامل اخذ مالیات (عملدار) بود؛ اما در پی نهیب دادخواهانه یک پیرزن، از شغل دیوانی کناره گرفت. و لباس صلحا پوشید. سپس حج اسلام گزارد و به عتبه‌بوسی مرقد ائمه - علیهم‌السلام - مشرف شد. در راه زیارت مشهد رضوی، وفات کرد. جسد او را به سبزوار بردند و به خاک سپردند.

سلیمی یکی از شاعران اثرپذیرفته از کاشی آملی است. چند قصیده نیز در بزرگداشت او دارد. وی در مقام یک شاعر شیعی، علاوه بر هفت‌بندی که سیستر خواهد آمد قصاید و ولایت‌نامه‌هایی در منقبت امیرالمؤمنین و اولاد بزرگوار او - علیهم‌السلام - سروده است.

برخی از آثار سلیمی را که در گنجینه‌های نسخ خطی نگه‌داری می‌شود می‌توان چنین برشمرد: دیوان اشعار، جرر النجاة في نظم الواجبات و ولایت‌نامه

بند اوّل

السّلام ای آفتاب آسمانِ شرع و دین
 السّلام ای صفوة اللّٰه، آدمِ شیثِ اقتدار
 السّلام ای کرده در راه رضای حق نثار
 السّلام ای شاهِ احمدسیرت و خُلّتِ شعار^۱
 السّلام ای یوسف مصرِ مَلاحت، کآمده
 السّلام ای وارثِ داوود، گاسرار زبور
 السّلام ای حیدرِ صفدر، امام جنّ و انس
 السّلام ای خضرِ موسی قُرب و هارون منزلت
 السّلام ای بابِ شهرستانِ علمِ مصطفی
 السّلام ای ماهِ مهرافروز^۳ برج طا و ها
 السّلام ای حاکم و هادی نیران و صراط
 السّلام ای شاهِ خیلِ اولیا و اصفیا
 مطلع نورِ حقیقت، منبع علمِ البقین
 وارثِ نوحِ نبی اللّٰه، امامِ المتّقین
 چون ذبیح اللّٰه اسماعیل، جانِ نازنین
 چون خلیل اللّٰه، امینِ ملّت و هادی دین
 یاد نام تو آنیس جانِ یعقوبِ حزین
 از کرامت کرده ایزد بر دلِ پاکت مبین
 کآمده مُلکت سلیمان وار^۲ در زیر نگین
 موسی طورِ جلالت، عیسی خلوتِ نشین
 کاشف سرّ الاهی، نفس خیر المرسلین
 السّلام ای آفتاب آسمانِ یا و سین
 شافعِ محشر، قسیمِ دوزخ و خُلدِ برین
 والی و مولی، ولی اللّٰه امیرالمؤمنین

ای خدا و مصطفایت گفته صلوات و سلام
 آمده مدح و ثنایت در حدیث و در کلام

۱. بیاض: خلقت شعار

۲. بیاض: کآمده ملک سلیمان وار

۳. بیاض: ای ماه مهرافزون

بند دوم

چون ز بیدادِ گنه، ما را تویی فریادرس
 ما مراد خویش، ای شاه از تو داریم التماس
 منت ایزد را که بر حسبِ مراد خویش یافت
 ای ز تعظیم و شرف در عالمِ علم و شرف
 بهر زادِ آخرت دارند هر کس طاعتی
 پیش از آدم، نور تو با نور احمد آفرید
 گر دمِ جان بخش تو همره نبودی با مسیح
 مرغِ روحم در هوای روضه‌ات باشد هنوز
 هر کسی کاو میل، سوی گلشن کویت^۲ نکرد
 چون توان کردن مقابل^۳ با تو غیری را ز جهل؟
 حاصل دریا و کان از جود دستت مستعار
 حلقه در گوش [است] هر جا شهسوار فارس است

گفته در وصف جوانمردی و تیغت کردگار:

لَا فِتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

یا رب، این ماییم رو در خاکِ این در یافته
 دیده اعمی و خاک آلوده بخت خویش را
 ای ز یمنِ خاک بوسِ آستانات هر صبح
 یافته در بارگاهت بار، کان جا بارها
 خاک بوسِ کعبه مقصود را دریافته
 از غبار خاکِ این درگه منور یافته
 خسرو چرخ چهارم، زیبِ افسر یافته
 خویش را روح القدس مداح و چاکر یافته
 هم‌چو انفاسِ مسیحا، روح‌پرور یافته
 جان نسیم رهگذارِ روضه پاک تو را

۱. بیاض: بپراورد

۲. بیاض: سوی گلشت خبت

۳. بیاض: چون توان کردن فضایل

کافرَم غیر از نبی، مثل تو دیگر یافته	ز ابتدا تا انتهای آفرینش، هیچ کس
وین کمال و منزلت از فضل داور یافته ^۱	خوانده بر ذات ولّی الله هر جایی نبی
گاه استغنا، متاعی بس محقر یافته	حاصل دنیا و دین را همت عالی تو
در هوایت خویش را از ذره کم تر یافته	طایر ز رین جناح چرخ یعنی آفتاب
صورت جسم تو را روح مصور یافته	دیدن روح ار چه ممکن می نگردد، عقل کل
سیرت سلمانی و اخلاص بوذر یافته ^۲	سالم از آذر کسی ماند که اندر حُب تو
دولت سلطانی و مُلک دو کشور یافته	هر کسی کاو گشته از خیل گدایان درت

حاجت خویش از درت ای شام دارم من طلب^۳

کان چه دارم من طلب، یابم به حکم من طلب^۴

بند چهارم

شاد از تو در همه حالی روان مصطفی	ای ز خلق روح بخش تازه جان مصطفی
از زمان دور آدم تا زمان مصطفی	هر نبیی را تو بودی از ره معنی مُعین ^۵
از کلام حضرت حق در بیان مصطفی	نیست بعد از مصطفی، غیر از تو بر امت امام
داری اندر صورت و معنی نشان مصطفی	از تو می باید نشان دین و ملت جُست از آنک
سید و سرور تویی بر خاندان مصطفی	گر بود هر خاندان را سیدی و سروری
گاه از تمکین، نشسته بر مکان مصطفی ^۶	کرده بهر جان سپاری تکیه گه بر بسترش
شهواری چون تو نامد هم عنان مصطفی	شهواریان در ره دین گرچه بسیار آمدند
طاعت و امر تو را بر امتان مصطفی	هم چو امر و طاعت خود، حضرت حق کرده فرض
واقف و آگه ز پیدا و نهان مصطفی	هیچ کس جز تو ز روی صورت و معنی نبود
رازگوی و رازدار و رازدان مصطفی	هم شریعت هم طریقت هم حقیقت را تویی

۲. بیاض: این بیت را ندارد

۴. بیاض: گرچه دارم حاجتی از بابها دارم طلب

۷. بیاض: بقیه هفت بند را ندارد

۱. مجلس: از این جا به بعد را دارد

۳. بیاض: من دارم طلب

۵. بیاض: هر نبی را تو بدی در راه معنی هم معین

۶. بیاض: کرده بهر جان نثاری تکیه چون بر بسترش

هست با قول تو در معنی موافق بی خلاف
هر حدیثی کان گذشته بر زبان مصطفی
نیست بی حبّ تو از کس، طاعت و ایمان قبول
هست این وارد ز لفظ دُرّشان مصطفی
ای ز عزّت، مصطفی و صّاف و مدحت‌گوی تو
گفته جبریل آفرین بر دست و بر بازوی تو

بند پنجم

ای فرازِ سدره جایت، یا امیرالمؤمنین
شد چو کعبه قبله گاه زمره کزوبیان
از ره قدر و شرف چون رحمة للعالمین
هر کمال و علم و معجز کانبیا را بوده است
کس نداند گوهر و زرساختن از سنگ و خاک
تا قیامت هست کُحلِ دیده انس و ملک
دارد از ملک ولایت، ملک و مالی هر کسی
کرده‌ایم از سر قدم، داریم سر هم چون قلم
نییم جانِ خود فدای راه حُبّت کرده‌ایم
نیست ما را هیچ مقصودی و مطلوبی دگر
روز محشر- چون که بردارم سر از خاکِ لحد
چشمِ آن دارم که بکشایم به دیدار تو چشم
عرش در تحت لُوائت، یا امیرالمؤمنین
روضه جَنّت سَرایت، یا امیرالمؤمنین
خوانده لطف خود خدایت، یا امیرالمؤمنین
کرده حق، جمله عطایت، یا امیرالمؤمنین
جز کف معجزنمایت، یا امیرالمؤمنین
از غبار خاک پایت، یا امیرالمؤمنین
نیست ما را جز، ولایت، یا امیرالمؤمنین
بر خط مهر و وفایت، یا امیرالمؤمنین
ای همه جان‌ها فدایت، یا امیرالمؤمنین
از دو عالم جز لِقایت، یا امیرالمؤمنین
منتظر بهر ندایت، یا امیرالمؤمنین
بشنود گوشم صدایت، یا امیرالمؤمنین
هست مسکن، جَنّت‌المأویّ احِبّای تو را
جای در قعر جهنّم باشد اعدای تو را

بند ششم

ای که رزقِ خاص و عام از خوان احسان شماست
نه همین اهل زمین حُکم شما را تابع‌اند
نعمت و ناز دو عالم، صدقه خوان شماست
کآسمان و مهر و مه در تحت فرمان شماست

پاسبانِ قلعهٔ هفتم- که کیوان نام اوست-
 با همه رفعت، فراز چارطاق آسمان
 پیش از آن کاین دُورِ گردون بود، سیرِ اختران
 با همه حُسن و جمال و زینت و زیب و بها
 رحمتی بر حال ما بیچارگان کن از کرم
 بسته با حُبّ شما جان، عهد و پیمان از ازل
 دارد اَمّیدِ قبولِ این مقدّس آستان
 گر ندارد پایهٔ کاشی به قُرب و منزلت
 دارد از حُبّ شما اَمّیدِ غُفران و نجات

زان‌که بی این هر دو نتوان دین و ایمان داشتن
 آرزو بردن نجات، اَمّیدِ غُفران داشتن

بند هفتم

ای به خاک درگهت روی نیازِ خاص و عام
 کعبهٔ اهل نجات است این حریمِ محترم
 روز و شب بهر نثارِ قَبّهٔ پُر نور تو
 هم‌چنان کز حُرمتت خاک نجف شد محترم
 ای ز عَزّت، کرده حق با نام خود نامت قرین
 چون به حکمِ نصّ قرآن، دین گرفت از تو کمال
 هر که او کُفران این نعمت کند کُفر آن بود
 ملّت حق، دین یزدان را امینّی و امان
 با هوای کلبهٔ فقر و فضای همّت
 در قیامت سر برآریم از لَحَد با یاد تو
 هست مَدحتِ أَحسنِ جمله سخن‌ها، زان‌که حق

زایران ساکنان روضهٔ دارالسلام
 کز شرف دارد هزاران فخر بر بیت‌الحرام
 وِرِدِ زُؤارِ ملایک هست صلوات و سلام
 کعبه هم از مَوْلِدِ پاک تو دارد احترام
 چون رسول‌الله، تویی فخرالبشر، خیرالانام
 حضرت حق نعمت خود کرده بر خلقان تمام
 هست بی‌شک، نعمت دنیا و دین بر وی حرام
 خیل اسلام، اهل ایمان را امیرِی و امام
 قصر جمشیدی چه و مُلکِ سلیمانی کدام؟
 چون دهد ساقی لطف، شربتِ یُحیی‌العظام
 گفته و صفت در کلام حق، زهی حُسنِ کلام!

چون به محشر فرقه‌ای گردند در دوزخ مقیم فرقه‌ای را باشد اندر جَنَّتِ المَأْوَى مقام،
دوستان را رسد از لطف ربِّ العالمین
مَزْدَةُ جَنَّتِ عَدْنٍ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ

صدقی استرآبادی

سلطان محمد صدقی استرآبادی، (درگذشته ۹۵۲) شاعر، متخلص به صدقی. اصل وی از استرآباد بود و در کاشان مسکن گزید. او در شعر، استاد محتشم کاشانی و از دانشمندان روزگار خود به شمار می‌رفت. وی در سرودن اقسام شعر، بویژه قصیده توانا بود.

صدقی در کاشان جان به جان آفرین تسلیم کرد و همان‌جا دفن شد. در تذکره صبح گلشن نام او به خطا، صدوی ضبط شده است. از آثار صدقی می‌توان چنین نام برد: شرح مطالع الأنوار ارموی، ساقی‌نامه و دیوان اشعار^۱.

۱. اثر آفرینان، ج ۴، ص ۳۸

بند اوّل

السّلام ای ذات پاکت نور ربّ العالمین
چار اصل و هفت اختر، نُه فلک مأمور تو
خارِ دامن‌گیر در راه تو نبود زان‌که نیست
رأیِ عالیّ تو را معمارِ این عالیّ اساس
بر سریرِ مُلک و دین، کو سرفرازی هم‌چو تو
در مَهاَلک و جهة نوح و خلیل‌الله تویی
گر نبودی ناخن شمشیرِ ظلمتِ سوز تو
کشور امکان سراسر مزرع احسان توست
پست‌فطرت را نشد فطرت بلند از مَسندت
از تو نصرت یافت دین حقّ و حجت‌جوی را
خامه معجز‌نگارت در رقم‌های بدیع
مرحمت آثار و محض رحمت پروردگار

از فروغ گوهرت روشن چراغِ مُلک و دین
این‌چنین باید ولیّ الله امیرالمؤمنین
راه بی‌مانع به جز راه امام راستین
ساخت ایزد تا بود بنیادِ بنیانش متین
داورِ یزدان‌گزین، مختارِ خیرالمرسلین؟
در مسالک، قُدوة روح‌الله و روح‌الأمین
تا ابد می‌ماند خالِ کفر بر روی زمین
کیست در عالم کزان مزرع نباشد خوشه‌چین؟
دون بود دون؛ گرچه گردونش کند گردون‌نشین
در گفت شمشیرِ برق‌آساست برهان مبین
از خطا محفوظ، چون کِلکِ کرام‌الکاتبین
کیست غیر از ذات تو جز رحمة للعالمین^۱؟

گرچه با روح‌الأمین همدم رسول الله بود
یک‌دم از وصلت جدا، درهم رسول الله بود

۱. حاشیه: کیست جز ذات تو غیر از رحمة للعالمین

بند دوم

ای تو در علم و عمل، بی‌مثل، کو مثل تو کس؟
 گر نبودی مِهَرِ عَوْنَتِ آسمانِ آرایِ شرع
 پورِ عمران را شبِ دُیجور در وادیِ طور
 بُختیانِ عاقِ گردون را کشیده زیر بار
 آن وقارِ توسِ کِشِ روز و غا آید به گوش
 دادِ مُلکی مالِکِ المُلکِ که گردونِ عظیم
 صرصرِ قهرت چو برخیزد- مَعَاذَ اللَّهِ از آن!-
 مخلصت را رشکِ خورشید است بر رخسارِ بخت
 روزِ هِیجا، از شر و شوری که در مُلک وجود
 کشورِ جانِ آن‌چنان بر هم خورد کز بیمِ آن
 بس که سیلِ خون ز هر سو راه بندد بر کسان
 ذوالفقارت آن کند در رستخیزِ آن‌چنان

از جوانمردی و شمشیر تو گردید آشکار:

لَا قَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای سپهر از گوهرِ مِهَرِ تو زیور یافته
 ایزدِ اِکسیرِ نظرِ دادت؛ چه باشد پیش او
 عقل در جَنبِ وجودت هستی اغیار را
 نخلِ اُمیدی که سرسبز از سحابِ فیضِ توس
 پایهٔ قدر تو را نسبت به ساقِ عرش نیست
 راهرو در راه اخلاص تو زیر پایِ بخت
 بحرِ جودِ توس آن دریا که کشتیِ امید
 شد سرآمد مهروارِ آن کز تو افسر یافته
 کیمیاگرِ آن‌چه از گوگردِ احمر یافته؛
 از وجودِ وَهْمِ صوفیه کم‌تر یافته
 از نهالِ عَمْرِ باقی، خضرش اخضر یافته
 زان‌که عقلِ آن پایه را از عرش برتر یافته
 طایرِ اقبال را گسترده شهر یافته
 هر طرف خود را چو بط در وی شناور یافته

مایهٔ احسانِ دریاکی شود نقصان‌پذیر؟ کز سحاب فیض تو خود را توانگر یافته
 ساخته جود تو از عرض نیازش بی‌نیاز بر در حاجت‌روا چون حاجت‌آور یافته
 کام وصل از گوهر وصل تو جوید آفتاب گرچه عمری کنده جان و کانِ گوهر یافته
 بنده‌ام آن جرعه‌نوشی را که در بزم اَلست از میِ مه‌رت خواصِ آب کوثر یافته
 چنگ در عون تو زد مریم که خود را سرخ‌رو بعدِ نیلِ مادری بر چهره دختر یافته
 عالم و آدم مسبَّب، ذات فیاضت سبب
 از تو بودی نظم عالم، آدم ار بودی عزَب

بند چهارم

ای بیانِ معجزاتِ آثارِ بیانِ مصطفیٰ وی جهانِ دانشت عین جهانِ مصطفیٰ
 چشم حق‌بین تورشک چشمهٔ خورشید شد تا به چشم‌ت یافت ره، آب دهانِ مصطفیٰ
 لامکان در زیر پای قدر عالی‌شان توسست نیست آسان جاگرفتن در مکانِ مصطفیٰ
 روشن است این بر همه، کز آبیارِ سعی تو بارآور شد نهالِ بوستانِ مصطفیٰ
 نور ذات پاک و انوار وجود غیرتت عالم‌آرا اخترانِ آسمانِ مصطفیٰ
 آستانِ شرع چون عالی شد از تعظیم تو آسمانِ فیض‌بخش است آستانِ مصطفیٰ
 سر به سر فضلِ الهی داشت ارزانی به تو آن‌چه از اخلاق ایزد بود از آنِ مصطفیٰ
 شهرت وصف کمالات تو امروزینه نیست شهره بودی در جهان پیش از زمانِ مصطفیٰ
 حرزِ جان، وردِ زبان، اربابِ ایمان را بس است آن‌چه از مدح تو آمد بر زبانِ مصطفیٰ
 زان شکرریز است لعل روح افزایت که داد طوطی نطق تو را شکر بیانِ مصطفیٰ
 هر چه ز اجناس فضایل در شمار آرد خرد از تو شهرت یافته در خاندانِ مصطفیٰ
 با مَنّت دانم که لطفی هست و خواهد بود هم ورنه سوگند تو می‌دادم به جانِ مصطفیٰ
 یک‌جهت با توسست شاها، چون دلِ یک‌روی من
 بی‌جهت نبود اگر لطف تو بیند سوی من

بند پنجم

رفعت شان از خدایت، یا امیرالمؤمنین	منزلت از مصطفایت، یا امیرالمؤمنین
مرد را از پا درآرد، کوه را از جا ببرد	حملهٔ مردآزمایت، یا امیرالمؤمنین
این همه گوهر که پر شد دامن افلاک از او	هست از بحر سخایت، یا امیرالمؤمنین
سیر کرد از فربهی آرز گرسنه چشم را	ریزهٔ خوان عطایت، یا امیرالمؤمنین
چون نسیم صبح رحمت می‌دهد یاد از بهشت	بوی مهر جانفزایت، یا امیرالمؤمنین
شهرت دست ولایت داد در مُلک وجود	بازوی معجزنمایت، یا امیرالمؤمنین
بی‌مدد از هادی توفیق، سالک چون ببرد	ره به مُلک کبریایت، یا امیرالمؤمنین؟
آن‌چه از اسرار غیبی کس نداند، جز خدای	کاشف آن، نورِ رایت، یا امیرالمؤمنین
نیست جایی از تو خالی؛ مشکل است ادراک این	عقل سرگردانِ جایت، یا امیرالمؤمنین
مادحت آسوده‌دل از موج خیز حادثات	جزرِ جانش بس ثنایت، یا امیرالمؤمنین
صد چو افلاطون و لقمان، طفلِ درسِ دانشت	علم [و] حکمت از خدایت، یا امیرالمؤمنین
خوش‌تر است از گنج قارون، نزد ارباب خرد	نقد عرفانِ گدایت، یا امیرالمؤمنین

می‌برد از پیش چون لطف خدا کار تو را
 خصم نتواند شکستن قدر و مقدار تو را

بند ششم

ای که دارالملک هستی دارِ فرمان شماست	چرخ، خواهان بقا از بهر دوران شماست
نکته‌ی کز وی حیات جان در آن یابد کسی	نیست جز بوی خدا، وان از گریبان شماست
سایه گستر بر سر دنیا و مافیها که دید	غیر آن ابری که از دریای احسان شماست؟
آن‌که در علمِ الهی فایق آمدگاه بحث	بر همه ابداعیان، طفل دبستان شماست
از معارف این مرا بس، کاین قدر دانسته‌ام	کز فلک صدبار برتر قبهٔ شان شماست
کبریا در عالم امکان نگنجد بیش ازین	کاسمان خلوت سرای قدرِ دربان شماست
ارتفاع شان همین باشد که در آغاز کار	طاق‌بندی فلک را نسخه ایوان شماست

ز آفتاب روز فردای قیامت فارغ است هر که را امروز بر سر، ظلّ فرمان شماست
 بهره‌مند از خوان روزی را ز هر نوعی که هست قوت جان و قوت دل جمله از خوان شماست
 کعبه را هر چند ارکان، استوار آمد، ولی آن چه خوانندش عمادِ دین ز ارکان شماست
 صدقی صادق که از روح القدس تأیید یافت سال‌ها شد کاو به جان و دل ثناخوان شماست
 دردش از پاگرچه افکندست، باکش نیست؛ چون دردمندان را علاج درد، درمان شماست
 درد دل پنهان ز اهل چاره نتوان داشتن
 مشکل است آری، حدیث درد، پنهان داشتن

بند هفتم

ای خدا و مصطفی را محرم و قائم مقام از وجودت کعبه ذی شان، محترم بیت الحرام
 قبه قدر تو را از عرش، برتر یافت عقل با خدا هم‌راز، چون نبود چنین عالی مقام؟
 کیست جز بانّی مهتر تا کند از بیم حشر خانه تنگ دل احباب را دارالسلام؟
 باده بغضت - معاذ الله از آن! - هر کس که خورد ساخت بر خود خمیر روح افزای جنت را حرام
 گر نبود علم و تدبیر تو، ماندی تا ابد ملک عرفان بی‌نظام و قصر ایمان ناتمام
 جامع اسمای حسنی ذات عالی قدر توست این مسما را بود درخور، ولی الله نام
 سنگ دشمن چون کند کسر بنای حرمتت؟ هست بنیان علو قدرت ایزد احترام
 عقل، اوصاف تو را می‌خواست کارد در شمار ماند در حیرت که آغازش نماید از کدام؟
 یافت فرق فرق‌دان را زیر پای قدر تو هر که از راه رضای تو برون ننهاد گام
 زنده‌داران شب امید را بر یاد تو صبح بر سر ریخت هر نقدی که کرد از مهر، وام
 چون عجایب را تویی مظهر، عجب نبود اگر از سحاب بحر فیضت سبزه روید از رخام
 مخلصیت را هادی دارالسلام اخلاص اوست شکر لله کان سعادت شد نصیبم والسلام
 ای شناسای تو را عرفان به از خلد برین
 عارف آسوده دل از فادخلوها خالدين

محتشم کاشانی

شمس الشعراء، کمال الدین محتشم کاشانی (درگذشته ۹۶۶) فرزند خواجه میراحمد. شاعر، متخلص به محتشم.

او از خاندانی متمکن در کاشان زاده شد و اصلش از نراق بود. ابتدا به شعربافی اشتغال داشت. سپس از آن کارکناره گرفت و شاعری را پیشه خویش ساخت و در این فن، شاگردی صدقی استرآبادی را اختیار کرد و با شاعران عهد خود، رابطه و مشاعره پیش گرفت.

محتشم در آغاز، ثناگوی پادشاهان و حکام بود؛ اما بعدها به سرودن شعر مذهبی، خاصه مدح و رثای اهل بیت پیامبر - علیهم السلام - روی آورد و به این ویژگی شهرت یافت. او در کاشان دیده بر جهان فرو بست و مقبره اش به همان جاست. وی در شعر و نثر از شاعران پیشین پیروی می کند و در قالب های گونه گون شعر فارسی به ویژه قصیده طبع آزموده و تواناست؛ اما پرآوازه ترین اثر او، دوازده بند در مرثیه سیدالشهداء - سلام الله علیه - و واقعه کربلا می باشد.

بند اول

السَّلام ای عالمِ اسرار ربِّ العالمین
 السَّلام ای بارگاهت خَلق را دارالْأمان
 السَّلام ای پیکر زایرنوازت زیر خاک
 السَّلام ای آهَنین دیوارِ تیغت آمده
 السَّلام ای نایب پیغمبرِ آخرِ زمان
 شاهِ خیبرگیر و اژدردر، امامِ بحر و بر
 مُلکِ دین را پادشاه از نصب سلطان [می]رسد
 بازوی عَوْنت رسول الله را رُکن الظَّفَر
 هر که در باب تو خواند فصلی از اصل کلام
 بوْتِرابت تا لقب گردیده، دارد آسمان
 چون سگِ کوبیت نهد پا بر زمین، در راه او
 مایهٔ تخمیر آدم گشت نور پاک تو
 آن که خاتَم از یدالله کرد در انگشت تو
 چون یداللهی و ابن عم رسول الله را
 آن یدالله را که ابن عم رسول الله بود
 زیر دستش آن که نبود هم رسول الله بود

۱. مجلس: این بیت و همهٔ بیت‌های ستاره‌دار را ندارد

۲. ملی: این بیت را ندارد؛ مَلک: تنها این بیت از نسخهٔ چاپ سنگی درج شد.

بند دوم

ای به جز خیرُالبشر، نگرفته پیشی بر تو کس
 فتنه را لشکرشکن، سر فتنه را تارک شکاف
 چرخ را بر آستانت پاسبانی التماس
 گر کند کِهنوازی شاه باز لطف تو
 ور کند از مهتران عزت ستانی قهر تو
 همّت لعل و زمرد در کنار سایلان
 خادمان، صد گنج می بخشند اگر از مخزن
 آسمان از کهکشان و هاله، بهر کلب تو
 روز کین، کز پُردلی، گردانِ نصرت جوی را^۱
 بار هستی بر شتر بندد عماری وار، جان
 از هجوم فتنه برخیزد غبار انقلاب
 از سپاه خود، غضنفر وار فرد آبی برون
 حمله آور چون شوی بر لشکر اعدا، شود
 بر سر گردن کشان چون دست و تیغ آری فرود^۲

پیش کارانِ بساط قرب را افکنده پس
 ظلم را بنیادگن، مظلوم را فریادرس
 عرش را در بارگاهت فرش رویی مُلتمَس
 بال عنقا را ز عزت سایبان سازد مگس
 سِدره در چشم اُولوالأبصار خوار آید چو^۱ خس
 آن چنان ریزد که پیش طایران مشتی عدس^۲
 خازنان ز اندیشه جودت نمی گویند بس^۳
 پیشکش آورده زرین طوق با سیمین مرس^۴
 مرغ روح از شوق جان بازی نگنجد در قفس،
 دل تپد در کالبد، روین تنان را چون جرس،
 راه برگشتن ز هیبت گم کند پیکِ نفس،
 وز ملایک، لشکر فتح و ظفر در پیش و پس،
 حاملانِ عرش را نظاره حَربت هوس
 وز زبردستی رسد ضربت ز فارس بر قَرس،

لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَىٰ غَوِيٍّ أَهْلَ كَارِزَارِ^۴

ساکنان آسمان: لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای چو پیغمبر، مقام از عرش برتر یافته
 هم به لطف در مقام قَابِ قَوْسین از خدا
 هم به بویت در گلستانِ فَأَوْحَىٰ هر نفس
 ز آستان، آسمان معراج دیگر یافته
 مصطفی اسرار سُبْحَانَ الَّذِي دریافته
 شاه ما أَوْحَىٰ مشام جان معطر یافته

۲. ملی: گردون نصرت جوی را

۱. ملی: «چو» در این جا و جاهای دیگر «چه» ضبط شده است

۳. ملی و مجلس: آری فرو

۴. مجلس: اهل روزگار

چرخ کز عین سرافرازی رکابت کرده چشم
مه که بر رخ، دیده از نعلِ شُم رَخْشَت نشان
نعلِ شَبَرنگت که خورشید سپهر دولت است
نزد شهر علم از نزدیک عَلامُ الغیوب
نخلِ پیوندت مُثَمَّر گشته از باغ نبی
حاملِ افلاک، رحم آورده بر گاوِ زمین
طایرِ قَدَرَت گه پرواز، گویی چرخ را
آن که زیر پای موری رفته در راحت، به مزد^۱
و آن که بی مزد از برایت بوده یک ساعت به کار
کاسه چوبینِ گدایی هر که پیشت داشته
وَه چه قَدَر است این که نور گوهرت را مایه وار
چشم خود را چشمه خورشیدِ انور یافته*
تا ابد اقبال خود را سگه بر زر یافته*
چرخ از او، روی زمین را غرق زیور یافته
چون رسیده جبرئیل از ره، تو را دریافته
بحر نسلت گوهر از شُبَّیر و شَبَر یافته*
بر سر دشمن تو را چون حمله آور یافته
گویی چوگان خورده ای از بادِ شهر یافته
وایه از جاه سلیمانی فزون تر یافته*
کشور أَجراً عَظیماً را مسخّر یافته*
از کف دریا خواصت کشتی زر یافته^۲
دست قُدرت با گِلِ آدمِ مخمّر یافته!

نور معبودی و آب و گِل، ظهورت را سبب

ز آسمان می آمدی، می بود اگر آدمِ عزب^۳

بند چهارم^۴

ای وجودِ اقدسِ روح و روانِ مصطفی
از نبوّت هم نصیبت داد ایزد، چون گذشت
بر سپهر دولت آن نجمی که روشن گشته است
در ریاضِ عصمت آن نخلی که از پیوند توست
شمسه دین را درون حجره چون دادی مقام
ای تو شهر علم را در، آن که در عالم نکرد
سایه تیغت که پهلوی می زند بر ساق عرش
مصطفی معبود را جانان، تو جانِ مصطفی
بعدِ بَلُغ، أَنْتَ مَنی بر زبانِ مصطفی
صد چراغ از پَر تَوْت در دودمانِ مصطفی
میوه های جَنّت اندر بوستانِ مصطفی
از نجومِ سعد، پُر گشت آسمانِ مصطفی
سجده در پایت، نبوسید آستانِ مصطفی
ز آفتابِ فتنه آمد سایبانِ مصطفی

۱. ملی: در راحت نمرد

۲. این بیت، بیان دیگری از بیت های ۱۱ و ۱۲ همین بند است

۳. ملی: می بود اگر آدم عرب

۴. مجلس: تمامت این بند را ندارد

داد از فرعون و دعوای الوهیت نشان
 گر نباشد حُرْمَتِ شَأْنِ نَبُوتِ در میان
 من کی‌ام شاه‌که گویم این زمان در مدح تو؟
 این گمان دارم؛ ولی از دولت مَدَاحیات^۱
 با چنین حالی که دارم من، عجب نبود اگر
 گوشهٔ چشمی فکن سویم، به بینایی که داد
 جانم از اقلیمِ آسایش، غریب آواره‌ای است
 جز تو، هر کس شد مکین اندر مکان مصطفی
 فرق نتوان کرد شَأْنَت را ز شَأْنِ مصطفی
 آن‌چنانم من که حَسَّان در زمان مصطفی
 هست نام من عَلم در خاندان مصطفی
 شامل حالم شود لطف تو، و آن مصطفی
 نرگست را تازگی ز آبِ دهان مصطفی
 رحم بر جان غریم کن؛ به جان مصطفی
 تا دم آخر، به سوی توست-شاه- روی من
 وای جان من، اگر آن دم نبینی سوی من!

بند پنجم^۲

ای کلام حق، ثنایت، یا امیرالمؤمنین
 در رکوع، انگشتی دادن به سایل گشته است
 صد سخی زد سگهٔ زربخشی؛ اما کس نزد
 گشته تسبیح مَلِک آهسته، هرگه در نماز
 دامن گردون شود پُر زر، اگر ساید بر او
 گه به چشمِ وهم می‌پوشد لباسِ اشتباه
 گه به حکم ظن، ستون عرش را دارد به پا
 راست چون صبح دوم روشن شود راه صواب
 روز رزم افکنده در سرپنجهٔ خورشید تاب
 سِدره را از پایهٔ خود منتهای اوج داد
 چون به امرت برنگردد مهر از مغرب؛ که هست
 یافت از دست ولایت فتح بر فتح آن که زد
 وی ثناخوان، مصطفایت، یا امیرالمؤمنین
 مُهر منشور سخایت، یا امیرالمؤمنین
 کوس سربخشی وِرایت، یا امیرالمؤمنین
 بوده رازی با خدایت، یا امیرالمؤمنین
 گوشهٔ ذیل عطایت، یا امیرالمؤمنین
 عرش با فرشِ سرایت، یا امیرالمؤمنین
 بارگاه کبریایت، یا امیرالمؤمنین
 رایت افرازد چو رایت، یا امیرالمؤمنین
 پنجهٔ ماهِ لَوایت، یا امیرالمؤمنین
 رفعت بی‌منتهایت، یا امیرالمؤمنین
 گردش گردون برایت، یا امیرالمؤمنین
 دست در ذیل ولایت، یا امیرالمؤمنین

۱. ملی: ولی کز دولت مداحیت

۲. مجلس: تمامت این بند را ندارد

جان در آن حالت که از تن می‌برد پیوند، هست
 آرزومند لقایت، یا امیرالمؤمنین
 گر مکان، جز تختِ اَوُ اَدْنی کنی، فتوا دهند
 انس و جان گادناست جای، یا امیرالمؤمنین
 حق شناسان، گر به دست آرند معیار تو را
 فوق حدّ ماسوی دانند مقدار تو را

بند ششم

ای که دیوان قضا قائم به دیوان شماس
 گر ید بیضا چو مه شد طالع از جیبِ کلیم
 آن ستون کز پستی او قائمند ارکان عرش
 این مُدَّهَب گوی زنگاری که دارد متصل
 خوانِ روزی را که قسمت بر دو عالم کرده‌اند
 ازدهایی کز عدو گنج بقا دارد نهان
 بنده پیری است کیوان، کز کمال مَحرمی
 عقلِ اوّل کز طُفیلش راست شد لوح و قلم^۱
 هر که را کاری است در دیوانِ خیرُالحاکمین
 من مریض درد عصیانم، که درمانم کند؟
 صد شکایت دارم از گردونِ دون؛ اما یکی
 گر تهی‌پایم، ولی پایم ز درها کوتاه است
 گر در این دور از فلک، شد هر گدایی محتشم
 من که از اعدا نیندیشم، چه پوشم دینِ خود؟
 تابع حکم خدا، محکوم فرمان شماس
 پنجه خورشید را مطلع، گریبان شماس*
 در حریم کبریا رکنی ز ارکان شماس
 گردش از چوگانِ فُدرت، گوی میدان شماس
 مایه آن مائده، یک ریزه از خوان شماس
 چون عصا در دست موسی، چوبِ دربان شماس*
 از پی پاس حرم بر بام ایوان شماس*
 پیش دانا، واپسین طفل دبستان شماس
 - نیک چون دیدم رجوع او به دیوان شماس
 دردمندی این چنین^۲، محتاج درمان شماس
 بر زبانم نیست؛ چون چشم به احسان شماس*
 ور تهی‌دستم، همین دستم به دامان شماس
 محتشم را حشمت این بس کز گدایان شماس
 خاصه در دوری که آن ثانی دوران شماس

دین من- شاها- به ذات توست ایمان داشتن

دین به دورانِ چنین، کفر است پنهان داشتن

۲. مجلس: دردمند این چنین

۱. ملی: لوح و علم

بند هفتم

در گهت را قبله اسم و روضهات را کعبه نام مرغِ روح از شرف، عنقایِ قافِ احترام* حجّ اکبر زانِ ما، این است و بس اصلِ کلام* نیست در حرمت سرِ مویی کم از بیت‌الحرام* باشد از یک تن، سراسر روضه دارالسلام^۱ نهد از کف تا ابد جبار، تیغ انتقام قهر سبحانی کند^۲ تیغ جزا را در نیام بندد از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام وای بر پیک اجل، گر کام بگشاید ز کام! گر شود پیش از محل، واقع قیامت را قیام می‌توانی داد از تأیید حق نظم و نظام یک زمان با اهل دل، مرغ فراغت نیست رام* بر بزرگانِ حسینی‌مذهب، آسایش حرام* از برای خفت اسلام صد سودای خام	ای تو را جای دگر در عالم معنی مقام پیکرت گنج نجف، نورت در گردون صدف ما بر این در، زایرانِ کعبه اصلیم و پس گر یکی مانع نباشد، گویم: این بیت‌الحرم گر به قدر اجر، بخشی دوستان را منزلت و ر ز اعدا مُنتَقِم باشی، به مقدار گنه اهلِ عصیان، گر تو را روز جزا حامی کنند گر گشایی از شفاعت برگنه کاران دری خلق را گر یک سر ایمن خواهی از پیغام مؤت در جزای خصم اگر سرعت کنی، نبود بعید دین پناها، پادشاه، مُلک دین را بیش ازین بس که صیّاد زمان دام بلا گسترده است راست گویم: هست از دست مخالف در عراق اهل کفر از آتش بغض و عداوت پخته‌اند
--	--

داوری پیش تو می‌آرند از ایشان، اهل دین

یاوری کن مؤمنان را، یا امیرالمؤمنین

۱. مجلس: عرصه دارالسلام ۲. ملی: قهر سبحانی کشد

نثاری تونی

نثاری تونی (درگذشته ۹۶۸ یا ۹۶۷) شاعر. متخلص به نثاری.

تولد او در واپسین سال‌های سده نهم یا نخستین سال‌های سده دهم اتفاق افتاد. وی از شاعران شیعه‌مذهب و معاصر شاه طهماسب اول صفوی (جلوس ۹۳۰- مرگ ۹۸۴) بود. پاره‌ای از علوم زمان خویش را آموخت. بنا به گزارش تذکره‌ها و نیز متن مثنوی سرو و تذرو، آگاهی کامل او از علم نجوم دریافت می‌شود. نثاری موسیقی و تا حدودی طب نیز می‌دانست.

او در انشا و معمّا نیز مهارت داشت. از نثاری جز هفت‌بند - که در صفحات بعد مشاهده می‌شود - اشعاری بالغ بر هزاران بیت در قالب قصیده، غزل و قطعه به یادگار مانده است؛ اما مهم‌ترین اثر نثاری، مثنوی ارزشمند سرو و تذرو است. سروده‌های نثاری، احاطه او بر تعلیمات مذهب جعفری و نیز مراتب ایمان و اخلاصش را نشان می‌دهد.^۱

۱. سرو و تذرو، صص ۶- ۱۱.

بند اوّل

السلام ای جرّز نامت شرع را نقش نگین	نامه قدر تو را عنوان امیرالمؤمنین
نکنه‌ای از اقتدارت، حلّ و عقد شرع و عقل	شمه‌ای از اختیارت امر و نهی مُلک و دین
همدم خلوت سرای عزّت خیرالنساء	محرّم دارالامان دولت روح‌الأمین
نقض عهد شملت پیمان اصحاب الشّمال	حقّ دست بیعتت سوگند اصحاب‌الیمین
بار شوقت سالکان راه را زادالکثیر	تار مه‌رت طالبان راه را حبل‌المتین
در حصار خیبر، از دست تو تا شد فتح باب	بر خلاق گشت روشن، معنی فتح‌المبین
گر طلوع تیغ رخشان تو دیدی از نیام	کی برون کردی ید بیضا کلیم از آستین؟
ز احتسابت گر نگشتی گند تیغ نیز آب	مشق خطّ استوا بستردی از روی زمین
دیدن روحانیان غیب بی‌کشف غطا	مر تو را زبید که داری سرمه عین‌الیقین
هست گردون خرمی از کشتِ فضل؛ دور نیست	گر به‌گرد خرم‌نت باشد عطارِ خوشه‌چین
از جبین صبح صادق نور طاعت لامع است	ظاهراً بر خاک درگاه تو می‌مالد جبین

صادقان یابند ره بر خاک درگاه نجف

صدق من بین و مرا هم ره ده؛ ای شاه نجف

بند دوم

ای غلّو بارگاهت برتر از حدّ و قیاس قصرِ قدرت چون بنای آسمان، عالی‌اساس

عُشْرِي از منظومه آیات اعجازت عقول
 با رسول الله برون کردی سر از یک پیرهن
 تا به مهرت شد علم، خورشید رو سوی تو کرد
 کمتر است از مهره‌ای خورشید^۱؛ از آن نوری که کرد
 در شبستان تو هر کس از برای خدمت است
 تا قَظِيم دُلْدُلْت آرد ز کشتِ سَبْزِ چرخ
 بیشهٔ دین را تو آن شیرینی که شیر آسمان
 قُدرت را با قَدَرِ جنسیتی بی‌اختلاف
 هر نفس بر نعمت مَدحت سپاسی واجب است
 گر نبودی فارس میدان مدح اهل بیت
 هر کسی دارد ز درگاهت مرادی ملتمس

جز مدیحت، نیست نقش نامهٔ اعمال من

گر قبولِ خاطرت افتد، زهی اقبال من!

بند سوم

ای بَصْر، خاک رَهْت را کُحْلِ اَغْبَر ساخته
 بر رخ زرد گدایانِ دَرْت گَرْدِ سَجُود^۲
 با همه عصیان و ذَلْت، کیمیای مهر تو
 حیدرِ کَرَارِ نافرار، کز روی ستیز
 کرده تیغ از دو سر، گردن‌کشان را سرزنش
 ذوالفقارِ توست پرگاری که جدول‌های خون
 گردِ نعل مرکب در موج‌خیز نهروان
 مصطفی یک ضربِ تیغ را به میزان عمل

۱. متن: کمتر است از مهرهٔ خورشید

۲. متن: گردی سجود

از ادای خطبۀ نعتت، خطیب انما
حافظان وحي مُنَزَّل سورة نور و ضحیٰ^۱
واقف الأسرار، وقف خیل احباب تو کرد
نقش بند احسن التقویم پیش از عرش و فرش
کرسی نه پایۀ افلاک، منبر ساخته
خوانده از روی تو اول، و آن‌گه از بر ساخته
روضه‌ای کآباد از تسنیم و کوثر ساخته
صورت مِهَر تو در دل‌ها مصوّر ساخته

مؤمنان را نقش مهرت کنده در جان و دل است

مدعی هم می‌کند جانی؛ ولی بی‌حاصل است

بند چهارم

ای مطیع طوق فرمان تو چرخ چنبری
تا تو گشتی جلوه‌گر در آسمان شرع [و] دین
ماه نعل دُلْدَلت در روشنی صد ره فکند
گاه، سر بخشی به دشمن، گه سر اندازی به تیغ
گر نگشتی سَدّ تیغت بَرزخُ لایبغیان
آن زبردستی که از یک حملات پامال شد
رایت نُصرت به دستت داد سلطان رسل^۲
از نمود خصم تا بود تو فرق است آن قَدَر
هر که بر آثار اعجازت ندارد چشم و گوش
جسم و جانِ اهل دین پرورده انعام توست
شمه‌ای از معجزات در بیان ناید به شعر
بندگانِ درگهت خورشید و ماه و مشتری
کوکبی دیگر نشد طالع بدین نیک اختری
گَرْدِ خجلت بر رخ آیینۀ اسکندری
با تو لاف جود و مردی نیست کار سرسری
کئی شدی دین مسلمانی جدا از کافری؟
اصل و بنیادِ حصارِ مشرکانِ خیبری
یافتی بر سرفرازانِ قبایل سُرُوری
کز گزاف ساحران تا معجز پیغمبری
می‌بَرَدِ عمری به سر؛ اما به کوری و کری
هست در شأن تو نازل، آیت دین‌پروری
فی‌المثل گر سر پردازد^۳ کسی در شاعری

من کی‌ام تا در ره مدحت ثناخوانی کنم؟

پیش دریای کمالت گوهرافشانی کنم؟

بند پنجم

ای بلند از پایۀ قدرتِ لَوای مصطفیٰ
داده دین را سرفرازی در ولای مصطفیٰ^۴

۱. متن: نورالضحی

۲. متن: سلطان رسول

۳. متن: فی‌المثل گر سر پردازد

۴. متن: در لَوای مصطفیٰ

مصطفی محراب و منبر را نهاد از بهر تو
آمدی با عرش هم‌زانو، چو شد با من عیان
آیة طاهّا و یاسین ختم بر نام تو گشت
زنگِ ظلم و بدعت از آئینه گیتی زدود
از زبان تیغ آتش بار خود دادی سزا
بر تو روشن گشت آسارای که از نوع بشر
در مقام بت شکستن چون به پیمان درست
پای قدرت در مقام سروری جایی رسید
کفر و کین شد زبردستِ شرع و دین تا بازویت
راه دین را صرصر تیغت تهی کرد از حسان
رو سویی خورشیدِ رای مصطفی کردی از آن

جای آن دارد^۱ که بنشینی به جای مصطفی
زانویت بالینِ فَرَقِ عرش سای مصطفی
زان که هرگز برنگشتی از وفای مصطفی
صیقل تیغ تو و نور و صفای مصطفی
هر که را در خاطر آمد ناسزای مصطفی
هیچ کس محرم در آن نبود و رای مصطفی
سوی بیت الله رفتی از قَفای مصطفی،
کان شرف را در نیاید جز ردای مصطفی
یار شد با پنجه معجز نمای مصطفی
تا در آن ره نشکند خاری به پای مصطفی
مطلع نور است رویت هم چو رای مصطفی

ماه تابانی بر اوج ملّت خیرالبشر

روشن از رویت، بُروج دولت اثناعشر

بند ششم

ای کلامت، چون حدیث مصطفی، محض صواب
وصف ذات اقدسست ورد زبان خاص و عام
نیست غیر از قول بی ریب تو، اندر هیچ امر
بر طریق حق، کتاب الله را قائم مقام
گاه طفلی از مُغایب دم زدی زان کز ازل
در سخاوت تا کف دست گهربار تو دید
گر دو صد سایل به یک دم، روی عجز آورده‌اند
داده‌ای پیش از طلب، مطلوب هر یک؛ تا بود

حُکمت از صُوب خطا محفوظ، چون فضل الخطاب
ذکر اسم اعظمت جرّز امان شیخ و شاب
نیست غیر از ذات بی عیب تو اندر هیچ باب
بر سریر دین، رسول الله را نایب مناب
پرورش دادت به شیر معرفت ام الکتاب
هر دم از خجلت عرق می‌ریزد از روی سحاب
سوی درگاهت که هست ارباب حاجت را مآب،
ایمن از دُلّ سؤال و فارغ از ذکر جواب

۱. متن: جای آن داری

از حساب بخشش یک روزهات عاجز شوند
 در عذاب افتاد، هر کس سوی اعدای تو رفت
 گر کرام الکاتبین کوشند تا روز حساب
 این بود در مذهب حق معنی سوءالعذاب
 مرجع من چون به سوی توست شاها، غالب است
 بر غم بیئس المصیرم شادی نعم الثواب
 خواهم اسم بوترابم بر کفن املا کنند
 زیر خاک آن دم که با مهرت کشم سر در نقاب
 چون شود دامن کشان، صبح قیامت منجلی
 سر برون آرم ز جیب خاک و گویم: یا علی!

بند هفتم

ای وجود کاملت لطفی ز الطاف خدا
 نیست دستان عدو را تاب زور پنجهات
 از ره دین آنچه پای انداز تعظیم تو شد
 پرتو مهر تو بر هر نفس ظلمت رو که تافت
 دین پناها، با تو و آل تو دارم اعتقاد
 گرچه صد غم دارم از دوران، خوشم چون دمه دم
 حد آنم نیست کز مدح تو لافم؛ غایتش
 نظم این ترکیب، حد من نبود؛ اما رساند
 منت ایزد را که بر حسب المراد اتمام یافت
 همت کاشی- سقاؤه الله^۱!- به من دم ساز شد
 هرگز در بزم مداحی بدین آهنگ و ساز
 لطف کن، این نکته شاها از نثاری در پذیر
 از کمال جود، با هر سایل لطفی جدا
 کز ید الله فرق بسیار است تا تبیت ید
 از ره عزت شود دوش ملایک را ردا
 فی طریق الحق قد فازت بأنوار الهدا
 کافرم گر غیر از این دانم امام و مقتدا
 بر زبان می رانم از مدحت حدیثی غم زدا
 می کنم گاهی به مداحان ماضی اقتدا
 مدح سنج خطه کاشان به گوشم این ندا
 این مناقب کز کمال صدق کردم ابتدا
 ورنه، تا من در سخن می لافم از حسن ادا،
 از قلم بیرون نیامد هفت بند پرصدا
 گرچه نبود لایق شاهان، ره آورد گدا

عفو خود را در قبول نظم من منظور دار

ور ز من گستاخی آمد، [هم] مرا معذور دار

۱. متن: سقااک الله

عرفی شیرازی

جمال‌الدین محمد عرفی شیرازی (درگذشته ۹۹۹) شاعر، متخلص به عرفی . او به سال ۹۶۳ در شیراز زاده شد و همان‌جا به کسب ادب و بعضی مقدمات علمی پرداخت. در حوادث سن، به شعر توجه کرد و سرودن آغازید. در بیست و شش سالگی - وقتی از بیماری سخت آبله رهایی یافته و چهره‌اش دگرگون شده بود- به هندوستان روی نهاد و به دربار اکبرشاه راه پیدا کرد و مابقی عمرش را در همان سرزمین گذراند. سرانجام در عنفوان جوانی، زمانی که فقط سی و شش سال داشت به بیماری اسهال درگذشت. جسدش در لاهور به خاک سپرده شد و سی سال پس از مرگش به نجف انتقال یافت.

عرفی در قالب‌های گونه‌گون شعر فارسی مهارت داشت؛ اما در قصیده و غزل توانایی و لطافت ویژه‌ای بروز داد. او یکی از بهترین شاعران سبک هندی است. کلیات عرفی چند بار در هند و ایران به چاپ رسیده است؛ اما هفت‌بند او - که سپستر خواهد آمد- در کلیاتش موجود نیست.

بند اوّل

السّلام ای آفتاب آسمان داد و دین
حاکم روز قیامت، قاسم نار و جنان
چار دفتر را معلّم، نُه فلک را پادشاه
قاضی باز و کبوتر، رهنمای انس و جان
گفته در هر مجلسی وصفِ کمالِ مصطفی
تاج دار اِنّما، مسند نشین لافّتی
گردِ سُمّ دُلْدُلْت کزو بیان را تاج سر
از بلندی، منبر قدر تو را چون مصطفی
بوده ای همدم نبی را پیش تر از هر دو کون
در حَدِیث لَحْمُکَ لَحْمِی قرین مصطفی
ابر و باد و مهر و مه در تحت فرمان تواند
چون قضا از امر یزدان تابع فرمان توست
آفریدت حضرت ایزد به نور پاک خود

سایه لطف خدا، سر رشته حَبْلُ الْمُتَمِّین
وارث تخت شریعت، مصطفی را جانشین
هفت دوزخ را قسیم و هشت جَنّت را امین
والی مُلْکِ ولایت، سرور دنیا و دین
در کلام الله مَدّاح تو ربّ العالمین
کاشف سرّ خدا یعنی امیر المؤمنین
از مراتب خاکِ پایت سِرْمه روح الامین
پایه اوّل بود نُه پایه چرخ برین
می توان گفتن که هستی اوّلین و آخرین
ای مثال مصطفی در آفرینش بی قرین
بی رضایت، قطره ای باران نیاید بر زمین
این قدر دانم که فرمایی: چنان کن یا چنین
تو ز نور ایزد و آدم بود از ماء و طین

عالم اعلم تویی، اعلم رسول الله بود

گر کسی باشد به علمت، هم رسول الله بود

بند دوم

ای ز یزدان آمده بهر تو شمشیر و فرس
 بهر نفس خویشتن هرگز نکرده هیچ کار
 التماسش برنگردید و نشد نومید باز
 ای ز روی رفعت اندر کاروان جاه تو
 با وجود نه فلک با آسمان قدر تو
 چون توان کردن مقابل با تو هرناجنس را؟
 ابلهان گر دیگری را با تو نسبت کرده اند
 داده پیغمبر تو را دختر به فرمان خدا
 هر گاه آمد یادم از آب فرات کربلا
 از سر اخلاص، پا در گلشن جنت نهاد
 پا نهادم بر سر هستی، گذشتم از هوئی
 ای سران را ذوالفقارت بر فکنده زیر پای

نامده با تو مقابل، روز میدان هیچ کس
 بی رضای حضرت حق، برنیاورده نفس
 بر در بار جلالت هر که آمد ملتمس
 نه فلک چون مهره گردنده باشد در جرس
 پیش چشم اهل بینش، کم بود از یک عدس
 پادشه را سنجه^۱ چون باشد برابر با مگس؟
 خر چه می داند گل سیراب را از خار و خس؟!
 کوری چشم خسان، این رتبه عالیت بس
 بهر فرزند تو شد هر دیده ام رود آرس
 آن که در محشر به دامن تو دارد دسترس
 در سر من^۲ نیست غیر آستان بوست هوس
 وی به میدان، گردن شیران کشیده در مرس

گفته در شأن تو و شمشیر تیزت کردگار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

بند سوم

ای ز رویت، روشنی خورشید انور یافته
 دیده هر کس آفتاب عارضت را یک نظر
 برکشیده خویش را بسیار در میزان عقل
 هر که منشور شهنشاهی ز دیوان تو یافت
 ای فکنده عمرو [و] عنتر را به مردی در مصاف
 کرده هر کس بر سر کویت گدایی اختیار

رفعت از خاکِ درت، چرخ منور یافته
 پیش او، خورشید را از دَرّه کم تر یافته
 چرخ با خاکِ درت خود را برابر یافته
 چون سکندر، مُلکِ عالم را مسخر یافته
 بازوی زور آزماییت فتح خیبر یافته
 پادشاهی بر شهنشاهان کشور یافته

۱. متن: رنجه

۲. متن: بر سر من

می‌فشاند پیش پای دوستان نقد جان هر که از گنج وفا دل را توانگر یافته
 دُرّی از دریای عصمت داده پیغمبر تو را زان دُرّ دریای عصمت این دو گوهر یافته
 حضرت خیرالوری یعنی نبی از جبرئیل نام آن شهزاده‌ها شُبَّیر و شَبَّر یافته
 بر سر هر کس رسیده گردی از پای شما مُلکَتِ فغفورِ چین و تاجِ قیصر یافته
 گر نبودی صوّلت تیغ تو- ای عالی‌نسب-
 نه عجم دین محمد برگزیدی نه عرب

بند چهارم

ای نبوده جز تو یار و هم‌زبان مصطفی
 دین و دانش چون ز بعد مصطفی قائم به توس
 ای^۱ به میدان شجاعت روزِ مردی بی‌قرین
 بوستان مصطفی را چون تو نبود گلشنی
 از سر اخلاص، هر کس شد گدای درگهت
 از ره مَنّت به سلطانان نیارم سر فرود
 دل‌فگارم از جفای چرخ، ای کانِ کرم
 روشنی ده خانه بخت مرا از روی مهر
 ای به صورت، آفتابِ آسمان لَو کُشف
 بر تو ظاهر گشت علم اولین و آخرین
 ای تو را و صاف از جَبّار عالم جبرئیل
 شهباز عرصه دینی و دائم بوده است^۳
 مصطفی آمد تو را جان و تو جان مصطفی
 بر تو نازد روز و شب روح [و] روان مصطفی
 وی^۲ به راه دین و دانش تو امانِ مصطفی
 ای دو فرزند تو سرو بوستان مصطفی
 پادشاهی می‌کند در آستان مصطفی
 گر مرا بخشی لب نانی ز خوان مصطفی
 حاجت جانم روا کن تو به جان مصطفی
 ای رخ ماهت چراغ خاندان مصطفی
 وی به سیرت، محرم راز نهان مصطفی
 تا دهان خود نهادی بر دهان مصطفی
 ای تو را مدّاح، لعلِ دُرّشان مصطفی،
 در همه راهی، عنانت بر عنان مصطفی
 تا به کنی این دیده‌ها ریزند خون بر روی من؟
 خاکسارِ این سر کویم؛ نظر کن سوی من

۱. متن: وی

۲. متن: ای

۳. متن: دائم بوده

بند پنجم

ای سر من خاک پایت، یا امیرالمؤمنین
 گشته روشن اهل معنی را که بی شک در کلام
 چون که مدّاحت خدا و جبرئیل و مصطفاست
 هست شاهان جهان را سرفراز از روی عجز
 صد هزاران حاتم طایی به هنگام عطا
 گر شود دریا پر از گوهر، کم است از یک حباب
 و همه روی زمین پُر سیم و زر گردد، هنوز
 می کند پرواز هر گه می کنم یاد نجف
 روزی ام گردان که بر خاک نجف مالم جبین
 از قضا و از قَدَر فعلی که می آید پدید
 بستم چندین قرن پیش از دُور آدم دیو را
 حضرت حق ساخت بهر دوستان و دشمنان
 جز محمّد، نیست آگه هیچ کس کار تو را
 کس به غیر از حق، نداند قدر [و] مقدار تو را

بند ششم

ای که نورِ مهر و مه از شمع ایوان شماس
 گنبد فیروزه گردون بدین رفعت که هست
 با همه عزّت که رضوان راست در باغ بهشت
 ابر فیض از بحر احسان شما بارنده شد
 بهر دوران شما، دورِ فلک آمد پدید^۱
 جبرئیلی آن چنان با عزّت و جاه و جلال
 بی رضایت، حدّ عزرائیل نبود قبض روح
 گردش سیّاره و گردون به فرمان شماس
 گوشه ای باشد که از کنج شبستان شماس
 آبروی او ز خاک پای دربان شماس
 هر چه بر روی زمین روید ز احسان شماس
 باعث دور فلک بی شبهه دوران شماس
 دست بیعت داده و در عهد [و] پیمان شماس
 چون سر آن رشته هم در دست فرمان شماس

۱. متن: دور فلک آید پدید

خوشه‌چینِ خرمنِ کاشی است از روی خلوص
روز و شب در گلشن شیراز پیش خاص و عام
یک‌ره از روی عنایت جانب او بنگرید
آمده از دردِ عصیان، جان شیرینم به لب
عرفی مدّاح کز خیل غلامان شماس
هم‌چو بلبل، دم‌به‌دم مدح و ثناخوان شماس
کان غلامِ قنبر و مقداد و سلمان شماس
درد بی‌درمان من، موقوف درمان شماس
زان‌که رحمت آیتی باشد که در شان شماس

چون توانم درد خود پنهان ز جانان داشتن؟
از طبیب خویش نتوان درد پنهان داشتن

بند هفتم

شد به یمنِ مَقْدَمَتِ خاک نجف دارالسلام
سجدهٔ بیت‌الحرام ار^۱ واجب از امر خداست
مهر و مه مانند رو بر درگهت هر روز و شب
قدسیان گردند گردِ روضه‌ات بهر طواف
آستانات مؤمنان را قبلهٔ حاجت‌رواست
نه همین در شأن تو یُوفُونَ بِالنَّدْرِ آمده
گر نبود ابرِ لطف دستیارِ ابرِ فیض
کار دین را- ای به‌بازوی ولایت ساخته
فرق ما و خاک پای دوستان، هر نفس!
شربت بخشش در آن ساعت که از گرمای حشر
تا بود دُورِ فلک، گردون به فرمان خدای
با وفایم بر سریر سلطنت عباس شاه
کز عدوی دین کشد هر دم به شمشیر، انتقام

وقت مردن، دوستانش را رسد از حور عین:
دم‌به‌دم آوازِ طِبُّنُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ

۱. متن: سجده بیت‌الحرامش

ملا علی صابر تبریزی

ملا علی صابر تبریزی (سده ۱۰) شاعر، متخلص به صابر. به رغم همه کوشهای فراوانی که صورت گرفت، نام و نشان این شاعر را در کتاب‌های تاریخ و تذکره نیافتیم. البته شاعرانی با شهرت صابر در مناطق دیگر ایران دیده می‌شوند.

او در همین هفت‌بند، تخلص خود را صابر و موطنش را بهشت خطه تبریز شناسانده است. چون نسخه از گوینده شعر این‌گونه یاد می‌کند: ملا علی تبریزی پس نام او علی است و لابد بهره‌مند از علوم زمانه.

صابر در واپسین ابیات نیز شاه‌دین، طهماسب خان را مدح می‌کند که به قول خود او از سادات بوده است. در دودمان صفوی دو شاه طهماسب جلب‌نظر می‌کند که به ملاحظه کتابت نسخه در اولین سال‌های سده دوازدهم، ممدوح صابر می‌باید شاه طهماسب اول (جلوس ۹۳۰- مرگ ۹۸۴) باشد. خصوصاً که بنا به نوشته لغت‌نامه دهخدا، سجع مهر شاه طهماسب اول سلطان دین بوده است.

بند اوّل

السلام ای فرش راحت عرش ربّ العالمین	آسمان بر درگه قدر تو یک سان با زمین
کوکب قدر تو تابد از سعادت بی قران	سایه اقبال تو با نیّر اعظم قرین
قدسیان بر درگه بار تو سر بر آستان	حوریان بهر نثارت نقد جان در آستین
مستفاد از فضل جودت زاهل روی زمان ^۱	مستعار از فیض جودت نعمت روی زمین
قوّت بازوی تو اسلام را سدّ سدید	پاسبان حزم تو ایام را حصن حصین
لوح محفوظ از ضمیر غیب ذات مستفید	عقل کل از فیض رای مستعانت مستعین
فرش راه زابیرانت شهپر روح القدس	خاکروب آستانت، آستین حورعین
چرخ اطلس در ره عزم تو خنگ با نشان	خسرو انجم بر این محمل غلام سرنشین
دست فیاض تو را عالم عطایی مختصر	بحر احسان تو را گردون حبابی کمترین
نامه اعمال احباب تو را روز حساب	از شرف سازند حرز جان، کرام الکاتبین
رتبه بالاتر چه باشد زین که از افراط قرب	هست ذات بی مثالش نفس خیر المرسلین؟
ناقد گنجینه اسرار روح جبرئیل	مظهر حق، نفس پیغمبر، امیر المؤمنین

آنکه در خلوت گهش محرم رسول الله بود

آگه از کُنه کمالش هم رسول الله بود

۱. متن: روی زاهل زمان

بند دوم

ای به بامِ قصرِ قدرتِ ره نبرده و هم کس
 قدسیان را رشحه‌ای از ابرِ جودت التماس
 یک قطار از بُختیانِ تیزگامت هفت چرخ
 در هوای عرصهٔ عرش احترام درگهت
 گر به میزانِ عمل سنجند حُبِّ تو
 گر ز شخص احتسابت سایه برگردون فُتد
 ظرفِ بحر از رشحهٔ فیضِ سحاب دست تو
 در شبِ اُسرئ به جز صوت بیان دلکشت
 در مقامِ قرب، هر که شخصِ جاهت رفته پیش
 اندر آن میدان که از آمد شدِ سروِ قدت
 مرغِ روحِ پُردلان از صدمهٔ بارِ قضا
 شعلهٔ تیغت برآرد از سپاهِ خصم، دود
 عرش و فرش و لوح و کرسی گوید آدم آشکار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای مکان از لامکانِ عقل برتر یافته
 منصبِ قدر تو را با رفعتِ جاهِ رسول
 عرش، معراجِ رسول و کتف او معراج تو
 کم‌ترین ذره ز مهرِ آسمانِ قدر تو
 کعبه کرده از صفای درگاه تو فیض، وام
 آسمان صد ره به چشمِ رشک، دیده بر زمین
 طایر اقبال تو هر که گشاده بالِ حفظ
 از غبارِ خاکِ راهت عرش، افسر یافته
 عقل کل- هر چند سنجیده- برابر یافته
 کئی پیمبر این چنین معراج را دریافته؟
 خویش را در رفعت از خورشید برتر یافته
 آبرو از خاکِ راهت آبِ کوثر یافته
 چون به آن رفعت تو را بالای منبر یافته
 بیضه سان نه چرخ را در زیر شهپر یافته

کرده حفظ عرصه عالم نگهبان قضا چون تو را در روز هیجا حمله آور یافته
یک رقم از لوح رای توس هر مضمون که عقل بر بیاض صفحه هر چار دفتر یافته
سعد اکبر بر فراز مسند گردون نیافت آن سعادت کز غلامی تو قنبر یافته
بر سر خوان ضیافت میزبان همتت نعمت کونین را بذل محقر یافته
گر نگشتی پاس عدلت حفظ گیتی را سبب
در زمان، از هم گسستی تار و پود روز و شب

بند چهارم

ای به دیدار تو روشن، چشم جان مصطفی پرتو رویت چراغ دودمان مصطفی
همسر ذات تو نخل گلشن عمر رسول شبر و شبیر تو جان جهان مصطفی
خاکسان در مقدمت نقد روان جبرئیل و آسمان در مدح تو روح [و] روان مصطفی
توتیای خاک پایت نور چشم قدسیان ذکر نام دلگشایت حرز جان مصطفی
از هجوم لشکر کفار اندر روز رزم وهم سهم ذوالفقارت پاسبان مصطفی
آن که خاک ره نشد بر آستانت ره نیافت آبرویی در حریم آستان مصطفی
جز تو در خلوت سرای عالم معنی ندید صورت سر ضمیر غیب دان مصطفی
در رکاب مصطفی روزی که باشند انبیا فارس عزم تو باشد هم عنان مصطفی
مصطفی را هست بر خیل رسل صد افتخار زان که شد نور تو ظاهر در زمان مصطفی
لطف یزدان با تو، بیرون است از حد بیان می شود معلوم از لطف و بیان مصطفی
دارم این امید کز لطف نگردم روز حشر ناامید از التفات بی کران مصطفی
ای که می گردد به سوی درگاه تو روی من
چشم رحمت باز کن، یک ره نظر کن سوی من

بند پنجم

هر دو عالم خاک پایت! یا امیرالمؤمنین صد هزاران جان فدایت! یا امیرالمؤمنین

هم قَدَرِ قادر ز امرت، ای شه ذی اقتدار	هم قضا مضمارِ رایت؛ یا امیرالمؤمنین
بر نیاید از گلوی صبح، گردون را نفس	گر زند دم بی‌رضایت؛ یا امیرالمؤمنین
طایرانِ سِدره را نبُود مجال دم زدن	در حریم کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
بحر بر سر می‌زند کف با هزاران اشک و رشک	از دل دریا عطایت؛ یا امیرالمؤمنین
شاد از جور و جفای درد خود صد چون مسیح	بر در ^۱ دارالشّفایت؛ یا امیرالمؤمنین
چشم دارم کز وفا، یکره به سویم بنگری	چون دهم جان در فدایت؛ یا امیرالمؤمنین
روز هیجا گشته شخصِ فتح [و] نصرت را پناه	مأمن چترِ لوایت؛ یا امیرالمؤمنین

صد چو عقل کل نداند قیمت کار تو را
پشت گردون برنتابد بار مقدار تو را

بند ششم

ای که رزق کاینات از ریزه‌خوان شماست	آفرینش ^۲ زیر بارِ برّ و احسان شماست
آفتابی کز فروغش مهر گردان سایه‌ای است	سایه‌ای از آفتاب خشت ایوان شماست
نورِ مه کز وی چراغ شب‌نشینان روشن است	پرتوی از لمعه شمع شبستان شماست
با کمال نکته‌دانی، هر پرندۀ پیر عقل ^۳	مرغ دست‌آموز طفلان دبستان شماست
مطبخِ جاه شما را صد خلیل آتش‌فروز	صد سلیمان خاک‌روبِ راه سلمان شماست
چرخِ نافرمان- که هرگز بر مراد کس نگشت-	با همه فرمان‌روایی، بنده فرمان شماست
آن‌چه گردآورده دریا از لالی در صدف	قطره‌ای از ابر دست گوهرافشان شماست
لُجه‌ای کز وی حبابی بیش نبُود نه فلک	یک حباب از لُجه دریای احسان شماست
پادشاه، از کرم چشم عنایت باز کن	جانب صابر که از خیل گدایان شماست
در بهشتِ خطّه تبریز، بر شاخ سخن	عندلیب گلشن طبعش ثناخوان شماست
بهر درد خود چو گردد هر کسی درمان طلب	درد او را عافیت، امّید درمان شماست

دل کز امّید دوایت شاد نتوان داشتن
عین بی دردی بود مَنّت ز درمان داشتن

۱. متن: از در

۲. متن: کافرینش

۳. متن: بر پرند پیر عقل

بند هفتم

ای حریم درگهت را حُرمتِ بیت‌الحرام	وز قدومت، کعبه پوشیده لباس احترام
درگه حاجت‌روایت کعبه حاجات خلق	طاق ایوانِ سَرایت قبله گاه خاص و عام
حکم نُوَاب تو را امر قَدَر نایب‌مناب	امر خُدام تو را حکم قضا قائم مقام
انس و جن را در کف تدبیر فرمانت عنان	کان و دریا را به دست جود خُدامت زمام
گر به نور مه‌رت آرد شب ز تاریکی پناه	از رخ شب صیقلِ مهر تو بزداید ظلام
ور نماید تیرگی با پرتو رأی تو روز	غیرتِ قهرت برانگیزد به صبحش گردِ شام
پنجه عصیان گریبانش نگیرد روز حشر	هر که زد بر دامن مهر تو دست اعتصام
تا بود بر اهل عالم سایه گستر آفتاب	سایه اقبال فرزند تو بادا مُستدام
آفتابِ ذره‌پرور، شاه دین، طهماسب خان	کز وجودش یافت کار دین و دولت انتظام
آفتاب دولتش تابنده تا صبح نُشور	سایبان همّتش پاینده تا روز قیام

حفظ حق بادا پناهش از یسار و از یمین

دولتش با دولت صاحب‌قران بادا قرین

میرحیدر معمای کاشانی

رفیع الدین میرحیدر معمای کاشانی (درگذشته ۱۰۲۵ یا ۱۰۳۲) شاعر، متخلص به رفیعی .

او از آن‌جا که در ساختن معما ممتاز بود، به معمای و چون از سادات طباطبایی کاشان به شمار می‌آمد، به کاشانی یا کاشی نام‌بردار است. وی در ساختن تاریخ و ماده تاریخ‌های مناسب هم مهارت داشت. علاوه این که مطایبه نیز می‌سرود. میرحیدر به مذهب تشیع معتقد بود و چنان که از هفت‌بند او برمی‌آید، در این اعتقاد، ثبات قدم داشت. وی مدتی از عنایت‌های شاه عباس بزرگ بهره برد. در ۹۹۹ ترک وطن کرد و به هندوستان خُرامید و او را اکبر پادشاه به اعزاز فراوان پذیرفت. دو بار به قصد زیارت مکه و مدینه از هندوستان بیرون رفت و سرانجام به وطن مألوف بازگشت. پایان حیات او در کاشان گذشت و همان‌جا به دیار باقی شتافت. پسران او، سنجر و میر معصوم نیز شاعر بودند.

از میرحیدر علاوه بر هفت‌بندی که در صفحات سپستر آمده غزل و رباعی نیز به یادگار مانده است.^۱

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۲، صص ۹۲۸ - ۹۳۰؛ متأثر رحیمی، صص ۳۵۱ - ۳۵۴.

بند اوّل

السلام ای شمسۀ ایوان ربّ العالمین	زیب صورت‌خانه نقّاش صورت آفرین
السلام ای هلّ أتى را از صفات افتخار	سرفراز آل طاهّا، انتخاب یا و سین
السلام ای نافذالحکمی که از فرمان تو	آفتاب مشرقی طالع شد از مغرب زمین
السلام ای آستانت خلق را دارالآمان	آستان‌روبت به طَرَفِ آستین روح‌الأمین
بازوی عوّت رسول الله را رُكُنُ الظّفر	رشته مهّرت رجالله را حَبْلُ‌المتین
ای که آمد آفتاب طلعتت شرق الحرم	قبله‌ات نام است؛ امّا قبله دنیا و دین
تا شده صورت‌نگار ذات پاکت، می‌کند	آفرین برکیلک خود، نقّاش صورت‌آفرین
ای شب معراج، محرم بوده بین‌الجانبین	از تو شد اسرارِ سُبْحانَ الَّذی أُسرّی مبین
ای عصای موسوی یک فقره‌ات از ذوالفقار	با سرانگشت تو اعجاز ید بیضا قرین
زان لب معجزیان، چون روح بخشی کرده است	خالقش خوانند خلقی عیسی‌گردون‌نشین
والد سبطین، ابن عمّ سلطان‌الرّسل	محترم والد، حرم مولد، امیرالمؤمنین

در نَسَب، آن را که ابن عم رسول الله بود

در حَسَب، با او برابر هم رسول الله بود

بند دوم

ای پس از شاه رسل نگرفته پیشی بر تو کس در میان هر دو، فرقی نیست غیر از پیش و پس

مالک دوزخ کجا سرگرم این منصب شدی؟
 سوخت هر عابد که جز مه‌رت به فریادش رسید
 قدسیان را از جنابش دست‌گیری التماس
 ساخت روشن، ظلمت شب را فلک در چشم صبح
 ساریبان او مگر بر دست پیشاهنگ بست
 گر- عیاذاً بالله - از بیم عقاب تیغ کفر
 در میان، خود را طبیب مرگ سازد جلوه‌گر
 بس که از بیم سپاه کفر گردد مضطرب
 زان همه، یک نعره تکبیر احرامت کفاف
 سوختی گر غیر اعدایت به جای خار و خس
 رست هر عاصی که شد لطف تو اش فریادرس
 انبیا را هم شفاعت خواهی او مُلتمَس
 چون ز مهر او نفس زد صبح و صادق زد نفس
 با جرس زنگ قمر، کز ننگ می‌نالد جرس؟
 طایر روح مسلمانان نماند در قفس،
 باشدش هر سو علاج زخم بیماران هوس،
 ساعد جان باشدش در دست و نشناسد مَجَس،
 در میان آن همه، یک تیغ عریان تو بس

خصم، عاجز گشته گوید با زبان زینهار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای که از خاک رخت خورشید زیور یافته
 کشتی ایمان نشد مستغرق دریای کفر
 مالک دوزخ به جز خصمت سزاوار عذاب
 آب کوثر، آتش دوزخ کند بر کس حرام
 گشته محظوظ از کف پای ولی، کتف نبی
 گر نبودی کفر، می‌گفتم که جز پیغمبری
 می‌تواند بود آن‌جا خواجه هر هشت خُلد
 پادشاه از کس ستاند دختر؛ اما کم دهد
 شمع نطقم مرده بود؛ اما ز یمن مدح تو
 باد کونه نطق، اگر گفته‌ست مدح دیگری
 از غبار آستانت زیب دیگر یافته
 کز ازل از زور بازوی تو لنگر یافته
 جُسته بهر امتحان بسیار و کمتر یافته
 لیک این خاصیت از ساقی کوثر یافته
 آن‌قدر کز بت شکستن حَظ بی‌مر یافته
 هر چه احمد یافته، از یمن حیدر یافته
 هر که این‌جا خویش را یک‌رنگ قبر یافته
 قدر او بین کز رسول الله دختر یافته
 این زمان خاصیت گوگرد احمر یافته
 هر که طبع خویشتن را مدح‌گستر یافته!

بر کسی ظاهر نگشتی خلق آدم را سبب

ای حرم‌مولد، تو را والد اگر ماندی عزب

بند چهارم

ای که نامد غیرِ وصفت در بیان مصطفی	گرچه گستاخی است، شد عاجز زبان مصطفی
حربِ خندق افضل آمد از عبادات دو کون	چون برآوردی دَمار از دشمنان مصطفی
گشت از ذات تو نسل احمدی رونق‌پذیر	ماند از شمع تو روشن، دودمان مصطفی
وای آن بی‌دین که داند فرق، جز پیغمبری	در میان مرتضی و در میان مصطفی!
شان نگر- کاستغفرالله- خالقش خوانند هم	کس نبرده‌ست این گمان نسبت به شان مصطفی
یک‌جهت، یک‌رنگ، تابع، هم‌زبان، هم‌دم، آنیس	مصطفی را مونس جان، بل که جانِ مصطفی
ای که هر ساعت نثار روح پاکت می‌کند	تحفه صلوات، جبریل از روان مصطفی
رشک بر حُسنِ کلامم داشتی حُسان، اگر	هر دو می‌بودیم با هم در زمان مصطفی
گشتم از عصیان نشان، با آن که در راه نسب	می‌دهد اصلم نشان از خاندان مصطفی

نامه من گشته از عصیان سیه، چون روی من

وای من روز قیامت، گر نبینی سوی من!

بند پنجم

ای دعاگو مصطفایت، یا امیرالمؤمنین	مَدَّعاجو از دعایت، یا امیرالمؤمنین
ز آفتابِ حشر آسود آن که روز بازخواست	رفت در زیرِ لَوایت، یا امیرالمؤمنین
بر سر پل از کشاکش رست هر عاصی که زد	دست در حَبَلِ ولایت، یا امیرالمؤمنین
هست حاجتمند اگر درویش اگر سلطانِ عهد	بر درِ حاجت‌روایت، یا امیرالمؤمنین
کتفِ پیغمبر که از عرشِ برین بالاتر است	گشت فرش زیرِ پایت، یا امیرالمؤمنین
می‌نماید عرش اعظم چون زمین در جنب او	پیش جنب کبریایت، یا امیرالمؤمنین
شد خطیب خطّه لولاک یعنی مصطفی	عاجز [از] مدح و ثنایت، یا امیرالمؤمنین

کس نداند غیر ایزد رفعت کار تو را

مصطفی هم اندکی دانسته مقدار تو را

بند ششم

ای که دُور چرخ در فرمان دوران شماس طفل مهدآرای مریم شد چه سان تهلیل‌گوی؟ کرد خو با ناقه صالح، بس که می‌کرد آرزو چون ز احسان‌خانه جودت سخارونق گرفت ای عظیم‌الشان که چون گسترده گردد خوان تو وای بر دستی که کوتاه باشد از دامان تو گر رفیعی نیست چون کاشی ثناگستر، ولیک نسبت ارثی چه حد دارد که آرد بر زبان؟ گوشه چشمی به حالش می‌توان کردن، که او در دلش دردی است پنهان؛ می‌کند پیش تو عرض	زینت احکام گردون مهر فرمان شماس گر نه شیرش از پرستار شبستان شماس خدمت وئیس قَرَن را کاو شتربان شماس هر که احسان می‌کند از یُمْن احسان شماس طایران قدس را شهپر، مگس‌ران شماس، دست‌گیر خلق چون در حشر دامان شماس! با وجود نسبت ارثی ز کاشان شماس با شما این نسبتش بس کز غلامان شماس چشم پوشید از دو عالم چون ثناخوان شماس زان‌که درد این چنین را چاره درمان شماس
--	--

چون تواند دردِ خود پیوسته پنهان داشتن؟

ور تواند داشت پنهان، از تو نتوان داشتن

بند هفتم

السلام ای وقف اعدای تو دوزخ، والسلام بر زنده دامان و فردا دستگیرها کند گرچه نازل شد کلام‌الله در شأن نبی بر سیه‌رو خصم بد روز تو چون روشن شود در عذابش مالک دوزخ کند جد؛ لیک او پیرو عصیان‌پرستش، از ره فرض مُحال مالک دوزخ سزد گر طعنه بر رضوان زند منکر تقوی شعارش، آن هم از راه مُحال متّصل رضوان برّد بر مالک دوزخ حسد	ای طفیل دوستانت روضه دارالسلام هر که زد در دامنت امروز دست اعتصام نیست بالله غیر وصف، انتخاب آن کلام رفعت شان و شفاعت‌خواهی‌ات روز قیام، در عذاب خویش بیش از وی نماید اهتمام گر به حکم او نماید عرصه دوزخ مقام، جای آن دارد که دوزخ را شود فردوس نام گر نهد بی رخصت او جانب فردوس گام، روضه رضوان بود شرمنده دوزخ مدام
---	---

ای گران‌بار از گنه، خواهی گر آسان بگذری روز محشر از سر پیل در محلّ ازدحام،
حِرِّ خود باید که سازی حُبّ سلطان‌الیقین
وَرِدِ خود باید نمایی: یا امیرالمؤمنین

فیاض لاهیجی

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی قمی (درگذشته ۱۰۷۲) فرزند علی بن حسین گیلانی، عالم، محقق، حکیم، منطقی، متکلم، نویسنده، ادیب و شاعر، متخلص به فیاض. اصل وی از لاهیجان بود؛ اما چون مدت زیادی در قم اقامت داشت و در حوزه علمیه آن شهر تدریس کرد، به قمی نیز شهرت یافت. او از حکمای بزرگ شیعه و شاگرد و داماد ملاصدرای شیرازی بود. فیاض در قم وفات کرد و همان جا دفن شد. او در حکمت و کلام و منطق، صاحب تألیفات ارزشمندی است که از جمله آنها می توان به گوهر مراد، شوارق الالهام در شرح تجرید الکلام خواجه نصیر طوسی و دیوان اشعار اشاره کرد.^۱

۱. دیوان فیاض لاهیجی، صص ۱۴۷ - ۱۵۱.

بند اوّل

السلام ای گوهرت دریای عدل و داد و دین	ذات پاکت نسخه اوصاف رب العالمین
السلام ای در شرف، بر رفته تا جایی که هست	جلوه گاه نقش پایت دوش خیرالمرسلین
السلام ای آنکه باشد تا قیامت عقل را	گفته ات علم الیقین و کرده ات عین الیقین
حجت فضل تو بس شاگردی خیرالبشر	شاهد علم تو بس استادی روح الامین
قادری بر هر چه خواهی، زانکه در تحقیق هست	دست قدرت، قدرت دست تو را در آستین
از برای اعتصام دل ز اوج معرفت	از شعاع هر کلام آویختی حبل المتین
کس نمی داند تو را؛ و آن که داند، مشکل است	فرق کردن رنگ و بوی یاسمین از یاسمین
گر دو عالم منکر فضل تو گردد، باک نیست	شاهد عدل است در فضل تو قرآن مبین
بهر جاروب سرایت، روز و شب دارد سراغ	هر طرف بال ملک باگیسوان حورعین
گر دو عالم ابر گردد، آفتابی آفتاب	فیض پرتو کم نگردد روز ابر اندر زمین
هر کسی مهر تو دارد؛ خواه دشمن خواه دوست	کرده ای هر ذره را نقش آفتابی بر جبین
گر به دشمن، فیض بخشی دم زدن را جای نیست	رحمة للعالمینی، رحمة للعالمین

هر که را در هر نفس همدم رسول الله بود

در طریق اتحاد او هم رسول الله بود

بند دوم

ای مرا در بی‌کسی هم مصطفی کس، هم تو کس	گو دو عالم باش ناکس؛ کس مرا این هر دو بس
مهر را، بی خاک پایت، نور نبود بر جبین	صبح را، بی مهر رایت، بر نمی‌آید نفس
هست علم مُکَشِّف از فیض علمت مستعار	هست عقلِ مستفاد از نورِ عقلت مقْتَبَس
بر سر شهد کلامت می‌نمایند اهل هوش	جوشش فوج ملک هر دم تماشا چون مگس
وز قِطارِ مَحْمَلِ جَاهِ تو از روز ازل	نفس کَلّی: ساریان، ناقه: ملک، انجم: جرس
بیش و کم را در دیار هَمَّتِ میزان یکی است	کس نمی‌داند در او این بوقُبُیْس است آن عدس
در جهان، هر کس که بیند روضه پاک تو را	آن چنان باشد که بیند کس گلستان در قفس
بر سر آن قبه، گردون آن چنان باشد که گاه	بر سر گنبد نهد مرغ آشیان از مشّتِ خس
گر بهشتِ عَدْن را معدوم سازد روزگار	عاشقان را از بهشت عدن هست آن روضه بس
من سر کوی تو می‌خواهم؛ نمی‌خواهم بهشت	نیست عاشق را به غیر از کوی جانان مُلْتَمَس
از تو می‌خواهم مراد خود در این کوی مراد	گرچه بر من بسته گردون راه سعی از پیش و پس
شکوه کردن از فلک، ننگ است لیک از شکوه‌اش	می‌توان فریاد کردن؛ چون تویی فریادرس

آن قَدَر از لطف سرشار توام امّیدوار

کاندر آن کو تا ابد ایمن شوم از روزگار

بند سوم

ای ز خاک درگهت خورشید زیور یافته	آسمان از ریگ صحرای تو اختر یافته
تا دم محشر ز دستِ جوهرِ شمشیر تو	شاهدانِ فتح و نُصرت، زیب و زیور یافته
چهره تا بر خاکِ درگاه تو سوده آفتاب	خاک خود را تا ابد زینِ کیمیا زر یافته
معدنِ دُر از درت پُر کرده ظرفِ آبروی	کانِ لعل از درگهت گوگردِ احمر یافته
عمرها، رضوان مجاور بوده با خاک درت	تا برای جَنّت خود آب کوثر یافته
آسمان پُرگشته بر گردِ سرت تا عاقبت	از فروغِ خاطرت خورشیدِ انور یافته

آسمان بر سبزه‌زار همّت چون کرده سیر	قطره شبنم در او دریای اخضر یافته
بحر، هر که گوهرش سنجیده با در نجف	گوهر خود را چو جرم مه مکدر یافته
درگه دولت سرایت کاوست اکسیر مراد	آسمان آن جا مراد خود مکرر یافته
قطره بحر تو دریایی است کز وسعت، خرد	چرخ اعظم را در آن دریا شناور یافته
تربیت خواهم ز فیض، چون ز فیض تربیت	آهن شمشیر، استعداد جوهر یافته
عالم از فیض تو چون هستند سرشار مراد	من چرا باشم مراد خویش کم‌تر یافته؟

تا ابد دیدی قضا، گرنه تو را دیدی سبب
نفس کلی را سترون، عقل کلی را عزب

بند چهارم

ای فزوده عز و شانت عز و شان مصطفی	گوهر پاکت نمک بر پهن خوان مصطفی
گرچه شد بر مصطفی چند آیه نازل بهر تو	هست ذات آیه نازل به شان مصطفی
از خطاب سلموا بودی امیرالمؤمنین	با وجود مصطفی هم در زمان مصطفی
نخل شرع مصطفی را فیض سرسبزی ز توس	ای وجود کامل آب روان مصطفی
قطره‌ای نگذاشتی در چشمه سار معرفت	چون لب خواهش نهادی در دهان مصطفی
مصطفی قدر تو می‌داند که می‌داند که نیست	در دو عالم، چون تو، یک کس قدردان مصطفی
قول تو قول پیمبر، فعل تو فعل خدا	زان که دست قدرت حق، زبان مصطفی
مصطفی را چشم حقین تا ابد روشن به توس	زان که بودی از ازل، جان جهان مصطفی
قُرْءُ الْعِینِ پیمبر قُرْءُ الْعِینِ تو بود	این شرف کس را نبود ^۱ از اُمتان مصطفی
ای که جسمت پاک‌تر از جان اهل عالم است	فیض جسم خویش ده ما را، به جان مصطفی
خاندان مصطفی پشت و پناه من بس است	ای وجود من فدای خاندان مصطفی

گر تو اندازی نظر از روی همّت سوی من
بازوی زور فلک را بشکند بازوی من

۱. متن: این شرف را کس نبود

بند پنجم

گر نگویم: من فدایت، یا امیرالمؤمنین
آن‌که باشد جلوه‌گاه نقش پایش دوشِ عرش
نفس و روح و تن چه باشد؟ مال و اهل و زن چه چیز؟
آن‌چه ابرِ رحمتش خوانند تعبیری از اوست
کان چه خفت‌ها کشد، گر تن به سنجیدن دهد
آبِ گوهر هر طرف طوفان کند چون سر کند
طول و عرض این جهاتِ ستّهِ جایت کی سزد؟
بازگردی^۲ اگر به میدان ازل، خواهی نهند
در نظر، هر برگ سبزی آسمان دیگر است
عرش اعظم را نیارد در نظر، هر کس رسد
دست، بی‌جا، کوتاه از دامان وصلت چون کنم؟
زنده بودن بی‌توام هر لحظه مرگ دیگر است

پس چه گویم در ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین؟
دوش می‌ساید به پایت؛ یا امیرالمؤمنین
دُنی و عُقبی فدایت؛ یا امیرالمؤمنین!
سایهٔ دست دعایت؛ یا امیرالمؤمنین
در بَرِ بحر عطایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین
بارش ابر سخایت؛ یا امیرالمؤمنین
عرش بی‌جا نیست جایت؛ یا امیرالمؤمنین
تا ابد رو در قفایت؛ یا امیرالمؤمنین
در زمینِ کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
بر در دولت‌سرایت؛ یا امیرالمؤمنین
کس نمی‌دانم به جایت؛ یا امیرالمؤمنین
من که می‌میرم برایت؛ یا امیرالمؤمنین

عرش باشد آستانی، درگه بار تو را
چینهٔ اوّل بود نه چرخ، دیوار تو را

بند ششم

خوانِ «لَا عَيْنُ رَأَتْ» مخصوص مهمان شماس
برمیا گو آفتاب و دم مزن گو صبحدم
ابرها گردی است از راه شما برخاسته
پرورش از امر و از نهی شما دارد بهشت
چون تزلزل گیرد از صور فنا ارکان عرش
نه که قرآن است در وصف شما گویا و بس

هشت جنت لقمه‌ای از نعمت خوان شماس
آفتاب صبحدم، گویِ گریبان شماس
آسمان ابری که از دریای احسان شماس
آب جاری اندر آن گلزار فرمان شماس
آن‌چه ایمن از تزلزل باشد ارکان شماس
نام‌های آسمانی جمله در شان شماس

۱. متن: گوهر بحر عطایت

۲. متن: بازگشتی

از شما بیرون نباشد سرنوشت کاینات
آفتاب از بازگشت و ماه اگر شق شد، چه شد؟
گرچه با رضوان جنت در نزاع افتخار
فیض کاشی را به فیاض ارکنی احسان رواست
در سرکوی شما، از ناله کی بندد نفس؟
گر به ابرام از شما درمان نخواهم، دور نیست
چشم درمان از طیب عشق نتوان داشتن
درد را شرط است این جا به ز درمان داشتن

بند هفتم

در وداعت، می‌رود صبر و شکیب از دل تمام
از در دولت سَرایت دل نمی‌آید برون
دل که برخیزد از این کو، بر فلک ناید فرود
عالمی گر رو به درگاه نجف دارد چه شد؟^۱
من ندانم این زمین را از کجا آورده‌اند
نسبتی هیچش ندیدم با نجف در هیچ باب
نوح در کشتی نشست و آمد این جا برکنار
کعبه را گر با نجف افتد تمثّل نزد عقل
من زیارت کرده از کوی تو برگشتم؛ ولی
لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ عَهْدِنَا فِي قُرْبِكُمْ
رفتم از کوی تو با صد درد دل، خاکم به سر!
آمدم شامی به درگاه تو، صبحی می‌روم
بر در دولت سَرایت هر که می‌ساید جبین
تا قیامت جبهه‌اش دیگر نبیند روی چین

۱. متن: چه سود

حاجی فتوحای مراغه‌ای

حاجی فتوحای مراغه‌ای (سده ۱۱) شاعر، متخلص به فتوحا و فتحی . نسبت او به مراغه، تعلق شاعر ما را به این شهر نشان می‌دهد. تخلص او فتوحا و فتحی است؛ زیرا در رباعی‌هایش، فتوحا و در هفت‌بند او فتحی به چشم می‌خورد. او دست کم یک بار حج گزارده است و این از تعبیر حاجی برمی‌آید. شاعر ما در سده یازدهم می‌زیست؛ زیرا در نسخه‌ای که مشتمل بر هفت‌بند وی و متعلق به همین سده است عبارت **سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى** دیده می‌شود. وی شاعری توانا و ترزبان خوش‌بیان بوده و این از رباعی‌ها و در هفت‌بند او نیک هویدا است. حاجی فتوحا اهل عرفان است؛ چه علاوه بر رنگ عرفان- که در اشعارش ظهور دارد- کاتب رباعی‌های او نیز از وی این‌گونه یاد می‌کند: «قدوة عرفای حاجی فتوحای مقدم» او به مبانی دینی و تشیع اثناعشری معتقد است. این نکته را همه اشعارش، به ویژه هفت‌بند او در نعت مولا و نیز هفت‌بند دیگری که در مدح **ثامن الحجج** گفته - و البته نیمی از آن موجود است- نمایان می‌سازد.^۱

۱. الشریعة الی استدراک الذریعة، ج ۱، ص ۱۵۳

بند اوّل

مرتضای سابقین و مصطفای لاحقین	السلام ای مشرق خورشید ربّ العالمین
عاشقان را جان و دل مولا امیرالمؤمنین	عاشق ذات خود و معشوق جمله کائنات
پس تویی هم [لا] و هم إلّا به نزد اهل دین	معنی إلّا به یک معنی و لا از یک جهت
مظهر ذات و صفات اولین و آخرین	ظاهری در کلّ اشیا مثل حق در ذات تو
می‌دمی در وی چو اسرافیل أنا الحقّ المبین	هر که خالی شد دمی از خویشتن مانند صُور
چون ز امکان درگذشتم، واجبیت دیدم یقین	مثل تو شخصی ندیدم در جهان مرتبه
سرکشد از سجدهات مانند ابلیس لعین	هر که در رویت نبیند روی حق را آشکار
پاسبان آستان عیسی گردون‌نشین	همدمت در عرش رحمان نیست غیر از مصطفی
نام او شد پادشاه دین و خیرالمُرسلین	چون رسول الله پیام از تو به تو آورده بود
عاجز است از وصف ذاتش حضرت روح‌الأمین؟!	من چه گویم در ثنای آن که در عزّ و جلال
نام پاکش زین سبب شد در جهان، حبل‌المتین	واجب آمد حبّ ذاتش تا ابد چون ذات حق

آن که سلطان ازل را از ازل همدم بود

تا ابد گر نایش خوانم، هنوز آن کم بود

بند دوم

السلام ای کس ندیده مثل و مانند تو کس مانده‌ام دور از تو؛ ای فریادرس، فریاد رس!

آرزوی مرگ از آن دارد دل بیمارِ من
جُرم نامحصور من چون در خور عفو ت نبود
کی توان از دوزخ هستی گذشتن مردوار؟
عرضه‌ای دارم، به حقّ ذات پاکت گوش کن
یک نظر کن از کرم بر من چو حق بر کوه طور
نیست بهتر از تو، مثل بهترین کائنات
می‌تپند از شوق روی قنبرت در آسمان
من کی‌ام تا بشمرم خود را ز خُدام درت؟
می‌کنم مدح تو را؛ امّا تنزّه می‌کنم
ورنه خود فرموده‌ای در خطبه‌ها اندر بیان

تا مگر بیند به کام دل تو را آخر نفس
مدّتی شد کار و بارم محض عصیان است و بس
گر نباشد نور پاکت رهنما از پیش و پس
ای ز درگاه تو حاصل هر دمی صد مُلتمَس،
تا بسوزد کوه هستی زان نظر چون خار و خس
از رسول حق نموده این روایت را آنس
فرقه روحانیان مانند مرغان در قفس
کارزوی خدمت کرده خلیل حقّ هوس
از قصور فهم پستِ عامیانِ خرمگس^۱
مدح لایق مرمرا اِنّی انا الله است و بس

کم‌ترین مدحت ز حق این بود وقت کارزار:

لَا أَقْتِي إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

السلام ای هر که در سر از تو افسر یافته
هر که داند یا نداند، خادم درگاه توست
پیش هر کس حاضری؛ امّا نبیند کور دل
در مقام لی مَعَ الله آفتاب انبیا
تا عَلیُّ الْكَافَرِ مشهور گشت از مصطفی
ای به خوبی فرد و واحد؛ نیست مثلث در جهان
آستر صدرِ رسل تا بر رکابت بوسه زد
حاشا لله گر بگویم: خضر و موسی یافتند
شاهبازِ عرش حق این قوّت پرواز را

معنی شاهی از او هر شوکت و فر یافته
این سعادت را نه تنها جان قنبر یافته
عارف بینا تو را از شمس، أظهر یافته
هم‌چو بدرِ کاملت اندر برابر یافته
ماه، مثل خود- بسی گردیده- کمتر یافته
کیست کاو گوید در عالم چون تو دیگر یافته؟
هر کسی علم ... را کمتر از خر یافته
آن‌چه از لطف تو سلمان و ابادر یافته
از دو چشم روشنّت شُبَّیر و شَبَّیر یافته

۱. متن: فهم پستی عامیان خرمگس

تا نهادی پا به دوش پاک احمد در جهان گفت: از من، مرتضی معراج برتر یافته
تا سلونی را شنیدند از تو اصحاب رسول هر یکی در علم خود، خود را پیمبر یافته
چون که خود گردیده‌ای آیینۀ انوارِ رب
گر مرا آینه سازی بهر خود، نبود عجب

بند چهارم

ای شکفته از گلِ رویت روان مصطفی در میان باغ جان، سروِ روان مصطفی
عندلیب حق‌سرای گلشن توحیدِ حق شاهباز لامکان از آشیان مصطفی
شهریار شهر عرفان، پاسبانِ انس و جان شهباز روز جولان، پاسبان مصطفی
روز میدان قیامت در حضور حق عیان کیست غیر از تو در آن دم هم‌عنان مصطفی؟
آدمِ اولاد پیغمبر به صورت در زمان آدمِ آدم به معنی در جهان مصطفی
من کلام ناطقم گفتمی که تا ظاهر شود سر به سر قرآن تو بودی در زبان مصطفی
نقطه با خوانده‌ای خود را که داند هر کسی کز تو ظاهر شد همه نام و نشان مصطفی
در حدیث من رآنی قد رآی الحق بی‌گمان حق تو را فهمید عارف از بیان مصطفی
دیده‌ام در عالم اطلاق و تقيید وجود ذات حقت ذات تو، شان تو شان مصطفی
در مراتب، عاشقی بر مصطفی از روی خود^۱ پس تویی هم چشم و هم ابرو کمان مصطفی
مانده‌ام در دوزخ هستی اسیر صد بلا بگذران ما را از این وادی؛ به جان مصطفی
تابِ هجرانت ندارد این دل شیدای من
لطف کن؛ دایم نظر کن بر من؛ ای مولای من

بند پنجم

هر چه گویم- جز خدایت؛ یا امیرالمؤمنین- نیست آن حق ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین

۱. متن: در مراتب عاشقی از مصطفی بر روی خود

نیستی از حق جدا، هستی به حق هر جا که هست
 در حقیقت حق‌نمایی، در طریقت رهنما
 کی ز حق خواهد لقای حور و غلمان در بهشت
 موضع دست خدا گردید در دوش نبی
 مدح ناقص تا به کئی گویم تو را از نقص خود؟
 رخ نما؛ بستان مرا از من که تا بی ما و من
 گر بخواهد، بر کنند صد کوه هستی را ز جا
 آن‌که ذات او نگنجد در زمین و آسمان
 دیدمت عرش‌آفرینی، آفرین بر بازویت!
 هم‌چو اسماعیل، هر یک ز انبیا و اولیا
 کئی تواند درک کردن، عارف اقرار تو را؟
 کس ندیده جز مقام نفی و انکار تو را

بند ششم

ای که سلطان ازل پیوسته مهمان شماس
 چون که خود هستید رحمان در مراتب، آشکار
 آن گل خودرو که بشکفته ست در باغ کسی
 آن‌که عالم را معطر کرده از بوی خوشش
 این‌که عالم را منور کرده از اشراق خود
 یوسف گل‌پیرهن در آینه رخسار خود
 مالک مصر ولایت، خاتم پیغمبران
 گرچه اسماعیل، قربان خلیل‌الله شد
 گرچه لقمان بود دردِ کل عالم را دوا
 روح اعظم او ستادِ او ستادِ انبیا
 قوت [اهل] جمله عالم ریزه خوان شماس
 آن که مردود شما گردید شیطان شماس
 در ریاض جسم و جان، صد برگ خندان شماس
 غنچه بشکفته گلزار بستان شماس
 لمعه‌ای از آفتاب روی رخشان شماس
 تا قیامت بی‌خبر افتاده، حیران شماس
 یوسف و سلطان یوسف پیر کنعان شماس
 حق همی داند که ابراهیم قربان شماس
 صد هزاران مثل او محتاج درمان شماس
 در دولت سرا استاده دربان شماس

فتحی بیچاره را کردید پاک از ما و من خالی از خود، پُر ز حق، دایم ثناخوان شماست
بر غفورِ تو باید کشف و برهان داشتن
بعد از آن از بندگان چشمِ غفران داشتن

بند هفتم

تا نجف شد صورت عرش حقیقی را مقام	بود خاص مصطفی معراج حق، گردید عام
آسمان پیچید از رشک زمین بر خویشتن	بست در بر روی عالم از آلم بیت‌الحرام
گویا این‌حال می‌دانست آدم پیشتر	گشت زین رو، ساکن شهر نجف از احترام
کشتی طوفانِ محشر بی‌گمان صندوق اوست	زین سبب در وی نشست نوح تا یوم‌القیام
گر نبود جای مولودت زمین کبریا	روضه‌ات را قبله فرمودی رسول خوش‌پیام
تا به صورت گشته‌ای ساکن میان خاکیان	قبله روحانیان برگشته از عرش کرام
قدسیان عرش و سُگان زمین و آسمان	می‌کنند از درگاه لطف‌گذاری صبح و شام
لامکانی؛ لامکان ننموده خود را آشکار	مثل حق در شش جهت دیدت از آن خیرالانام
نیست غیر از اسم اعظم در حقیقت نام تو	در مراتب گرچه داری مثل حق، بسیار نام
چون‌که مدح ذات او را در نمی‌یابد کسی	مژده‌ای دارم به زُوارش رسانم والسلام:
رتبه زُوار او مانند زُوار خدا	منزل خُدام او برتر ز افلاک عظام

می‌رسد هر کس به درگاه امیرالمؤمنین

خاکِ پایش را به دیده می‌کشد روح‌الآمین

مُقبل اصفهانی

آقا محمد شیخا مُقبل اصفهانی (درگذشته ۱۱۵۷) شاعر، مشهور به میرزا مقبل و متخلص به مقبل.

این شاعر شیعی در عصر سلطان حسین صفوی (جلوس ۱۱۰۵-۱۱۳۵) اعتباری داشت. در زمان تسلط افغانان (۱۱۳۵-۱۱۴۳) متواری و پوشیده به می‌برد. در عهد نادرشاه به هند گریخت.

از بعضی ابیات او معلوم می‌شود که در هند هم وقت خوش نداشت و آرزومند بازگشت به وطن بود. سرانجام در همان سامان به حق پیوست. بعدها پسرش استخوان‌های او را به کربلا رسانید. مقبل در زندگی‌اش همواره نوحه‌گر و محزون و به قول خودش تعزیت شعار سیدالشهداء بود و اگرچه یک بار به کربلای معلی رفته بود، آرزوی زیارت مجدد و حتی مجاورت آن حضرت را داشت.

از او غزل‌های بسیار دل‌نشین به یادگار مانده است؛ اما عمده اشعار وی را مرثی‌ها و در واقعه کربلا تشکیل می‌دهد که در میان هندیان به واقعات شهرت دارد هم‌چنین او را اثری به نام وقایع الطّف است.^۱

۱. مقالات الشعراء، صص ۷۶۶ - ۷۷۳؛ منتخب الاشعار، ج ۲، صص ۵۶۴ - ۵۶۸.

بند اوّل

السّلام ای اشرف خلقِ إله العالمین	قبله امّ القری، تکبیرة الاحرام دین
اسم اعظم، عقل کل، مالک رقاب انس و جان	آیه رحمت، امام دین، امیر المؤمنین
مسند آرای خلافت، آبروی کائنات	قُرّة العین ملائک، عرش را کرسی نشین
قاسم الارزاق از مِمّا رَزَقْنَا يُنْفِقُونَ	ساقی أنهار خمر لَذّة لِلسّاربین
انبیا و اولیا را در حقیقت چون الف	هم به معنی اوّلین و هم به صورت آخرین
منشی دیوان و صفت مالک یوم الحِساب	شاهد فضل و کمالت رَحْمَةً لِّلْعَالَمِین
مرغ دست آموز باغ دانشت روح القدس	طفل ابجدخوانِ مکتب خانهات روح الامین
دخل و خرج مشرق و مغرب به فرد مهر و ماه	می برند از نسخه امرت کرام الکاتبین
حق کلام خویش از نام تو بر کرسی نشاند	شد از این معنی، علی با آیه الکرسی قرین
آن چه می آید ز اسم اعظم پروردگار	از علی می آید آن، با معجزات هم قرین
محضر کز و بیان را از تو تحریر سِجِل	خاتم پیغمبران را نام تو نقش نگین
در هوای جست و جویت چرخ یک بیهوده گرد	در قِفار اقتدارت ^۱ خضر یک صحرانشین

آن که از اسرار ذات کردگار آگه بود
واقف از اسرار ذاتش، هم رسول الله بود

۱. متن: در قفای اقتدارت

بند دوم

ای ندیده دیده گردون چو بازوی تو کس
کیست در جنب مصافت رستم و افراسیاب؟
شحنه عدلت چو آراید سریر انتقام
در صف پیکار بر فوج سپاه دشمن
کیست بطلیموس تا با دانش خود دم زند؟
پادشاهی یافت از نامت سلیمان در جهان
دیگران را بر تو چون بتوان مقدم داشتن؟
در ولایت صادق القول است اگر دم می زند
هر سحر خورشید از مشرق به طوف درگهت
فرش ایوان جلالت می شد از روز ازل
گر نبودی کفر، گفتم نسبت با انبیا
با حیات دشمنان هرگز نگردیده ست جمع

آستینت آستین قدرت الله است و بس^۱
این ز بیمت محتضر و آن یک ز قهرت^۲ محتبس
بسته عنقا را به تار عنکبوت آرد مگس
بهر قبض روح، عزرائیل گردان چون عسس
حکمت جانی که می گیرد مسیحا را مجس
با وجود آن که چون خاتم نبودش دسترس
کی توان پوشید روی بحر را با خار و خس؟
صبح را با آن که باشد زندگانی یک نفس
می دود سیماب وار از شوق، جذاب نفس
پرچم زرتار خورشید ار نبودی مندرس
فرد دفترخانه تقدیر گشته پیش و پس
ذوالفقار تا به بازوی تو بودش دسترس

دست و تیغ چون علم شد گفت این پروردگار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای که اسرار تو را الله، اکبر یافته
در شب معراج، سلطان سریر اصطافی
حق- تعالی- بسته عقد حضرت زهرا به تو
سر سُبْحَانَ الَّذِي أُسْرِيَ که می گوید به خلق؟
در زمینت جز امیرالمؤمنین نشناخته

رتبهات را از بنی آدم پیمبر یافته
در حریم قَابِ قَوْسَيْنِ مَقْدَر یافته
تا قیام قائم، از این عقد، گوهر یافته
رمز این را احمد مرسل مکرر یافته
بر فراز آسمان هایت غضنفر یافته

۱. متن: قدرة الله هست و بس

۲. متن: این ز بیمت متخص و آن ز قهرت

قاصِدِ چابکِ خُرامِ فکر در بالا رَوی
 سال‌ها صحرارَوی‌ها کرده با عمرِ دراز
 روز دارد حکمِ حَسْبُ‌الْأمر از سلمان تو
 از خُذیفه، ماه پوشیده است تشریفِ یمن^۱
 از جنابِ کبریا هر کس که حاجت خواسته
 از قدومِ دُلْدُلِ گردونِ خُرامت روشن است
 روزِ میدانِ مَصافَت، از سر اعدای دین
 عَقل را در بحر ادراکت شناور یافته
 خضر، اسرارِ تو را فی‌الجمله در بر یافته
 شبِ سوادِ سایه‌دستی ز قنبر یافته
 چهره‌زرتاب، خورشید از ابوذر یافته
 حاجت خود را ز درگاهت مقَدَّر یافته
 آب حیوانی که در ظلمت سکندر یافته
 کیمیاگر یک جهان گوگرد احمر یافته
 بوترابت گر نبایستی که گردیدی لقب
 آدم خاکی کجا از خاک گشتی متنسب؟

بند چهارم

ای که بودی از ازل روح و روان مصطفی
 شد لبالب موجِ بحرینِ معانی از گهر
 سرنوشت انس و جان را خامه‌تقدیر شد
 گلبن باغ نبی را با تو چون پیوند شد
 کس ندارد یاد در عالم به حُسنِ اعتقاد
 در حقیقت هست ربطی صورت و معنی به هم
 گر منوّر عالمِ ایجاد از نور نبی است
 ای که عقلِ نکته‌سنج از رتبه‌ات پیدا نکرد
 چون توان ره یافت از معنی به اسرار سخن
 با رسول الله یکی بودی، دو تا پنداشتند^۲
 وصفِ ذاتِ گر کسی خواند، کلامِ کردگار
 نیستم حَسَّان؛ ولی کم‌تر ز حَسَّان نیستم
 جسم تو جسم نبی، جان تو جان مصطفی
 تا رسانیدی دهان را بر دهان مصطفی
 یک‌زبان شد تا زبانت با زبان مصطفی
 از تو شد سرسبز دائمِ گلستان مصطفی
 چون جنابات، یوسفی در کاروان مصطفی
 داشت آن ربطی که با جسم تو جان مصطفی
 از تو روشن شد چراغِ دودمان مصطفی
 در خورِ قَدَرَتِ مکانی، جز مکانِ مصطفی
 می‌توان فهمید از شان تو شانِ مصطفی
 زان‌که أَحَوَّل بود چشم دشمنانِ مصطفی!
 شاهد تعریف اگر یابد، بیانِ مصطفی
 لیک گویا هست و هستم از زبانِ مصطفی
 گر فُتَدِ عَکسِ خیالِ التفاتت سوی من
 روزگار آینه می‌سازد ز آبِ روی من

۱. متن: تشریف یمین

۲. متن: دو تا پنداشتن

بند پنجم

ای که می‌داند خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بایدالله سر برآورده‌ست از یک آستین
 هست در قرآن، سراسر وضع ترتیب سُور
 آنچه فوق قُدرتِ اعجازِ کُلّ انبیاست
 هر دو عالم را به دور افکند چون خس در کنار
 دستِ سایل چون کفِ موسی ید بیضا شود
 یا کلام حضرت باری است یا قول نبی
 کس نمی‌داند به غیر از حضرت پروردگار
 آدم آورده پناه از تَرکِ اولایی مگر
 نوح از کشتی گرفته کاسهٔ چوبین به دست
 با خدا و مصطفی در معرفت بیگانه نیست
 حق- تعالی- می‌شدی از شیوهٔ غالی، رضا
 می‌شناسد مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بازوی خیبرگشایت؛ یا امیرالمؤمنین
 فصلِ دیوانِ ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 هست در تحت لَوایت؛ یا امیرالمؤمنین
 موج در یای عطایت؛ یا امیرالمؤمنین
 آری^۱ از جود و سخایت؛ یا امیرالمؤمنین
 هر که می‌گوید ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 ابتدا و انتهایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بر حریم کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
 گشته در معنی گدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 آن‌که گردید آشنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 لیک گر بودی رضایت؛ یا امیرالمؤمنین
 حق- تعالی- گر نمی‌فرمود اسرار تو را
 مصطفی هم خود نمی‌دانست مقدار تو را

بند ششم

ای که ایمان خلاق فرعِ ایمان شماس
 نامهٔ اعمالِ خلقِ اوّلین و آخرین
 هر که در ارض و سما و عالمِ ایجاد هست
 با جلالِ قَبّهات، این آسمانِ لاجورد
 عرصهٔ ایجاد را چابک‌سواری لازم است
 اصل دین، تصدیق بر کیفیتِ شان شماس
 در کفِ مستوفی سرکارِ دیوانِ شماس
 ز ابتدا تا انتهای عمر، مهمان شماس
 غنچهٔ نیلوفری از بهرِ عَمّانِ شماس
 وسعت میدانِ امکان، بهرِ جولانِ شماس

۱. متن: آرد

این سخاوت، خود که^۱ مذکور است نامش در جهان
 با وجود این مروّت - یا امیرالمؤمنین -
 عالمی از ظلم و دست‌اندازِ عُدوان شد خراب
 آن‌چه از باد مخالف، غرق شد در بحر ظلم
 این قلمرو گشت از مستوفیان، زیر و زبر
 مقبلت در صورت آزاد است، در معنی اسیر
 گرچه سلمان و اباذر نیست؛ امّا سال‌هاست
 چون سعادت، خانه‌زاد جود و احسان شماس
 این تغافل دور از الطاف و احسان شماس
 خاصه این کشور که ویران گشته^۲ ایران شماس
 کشتی ناموس و ننگِ دوستداران شماس
 آخر این ویرانه، سُکنای محبّان شماس!
 گر تبه‌کار است، امّا از غلامان شماس
 ذاکر شاه شهیدان و ثناخوان شماس

بایدش مضمون چو اخلاص تو بر جان داشتن

شاعری آن به، نباید شعر پنهان داشتن

بند هفتم

تا به دولت در زوایای نجف کردی مُقام
 کعبه با آن اعتبار و جاه از رَشک نجف
 بازگشتِ حاجیان بر روضه‌ات بی‌وجه نیست
 کعبه تا بیرون شدی از وی، سیه پوشیده است
 در حرم، غالی تو را دیده‌ست می‌گوید: خدا
 بس که می‌آید سلامِ عرش بر خاک درت
 شرع اگر خار است، خارِ این بیابان است و بس
 منتظم گردید تا در سِلک مدّاحان تو
 آب از آن جاری نمی‌گردد در آن جَنّت‌سرا
 ناظرِ سرکارِ فیض‌آثار تو یعنی نصیب
 آبروی بحر و کانش هست در زیر نگین
 منزوی شد از فِراقت قبلهٔ بیت‌الحرام
 می‌زند سنگ از حَجَر بر سینه تا روز قیام
 عُمره می‌آرند بر کوی تو از بیت‌الحرام
 چون سوادِ خالی از اِکلیل، نزد خاص و عام
 زان‌که صاحب‌خانه را در خانه می‌باشد مُقام
 خلق می‌گویند درگاه تو را دارالسلام
 زان‌که دارد شرع از قرب جوارت احترام
 عرفی از لطف تو شرعی گشت دیوانش تمام
 پای در گِل مانده در کوی تمَنّایت مدام
 می‌رساند روزی مردم به مردم صبح و شام
 یک غلامِ خاکسارِ درگهت خورشید نام

۱. متن: این سخاوت را که

۲. متن: که ویران گشت

گر نبودی از ازل پای ولایت در میان جان کجا با جسم خاکی می‌گرفتی التیام؟
بهر استقبالِ احبابِ جنابات روز دین
حوریان با رقص می‌آیند از خُلدِ برین

حزین

نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۹۹۹ که ۱۳ برگ دارد شامل هفت‌بند، چهارده‌بند، قصیده، دو مثنوی کوتاه و قطعاتی در مرگ برخی دوستان و تولد فرزندان شاعر است. پاره‌ای از این اشعار، ماده تاریخ دارد: مرگ دختری که از آن نامی نمی‌برد در ۱۱۸۴، قتل کاظم‌خان شیرازی در ۱۱۹۸ فوت محمدخان در ۱۲۰۱ و ولادت شش فرزندش از ۱۱۶۲ تا ۱۱۷۹ اتفاق افتاده است. این تاریخ‌ها نشان می‌دهد که شاعر این اشعار بر خلاف نظر مؤلف فهرست آن کتاب‌خانه نمی‌تواند حزین لاهیجی (۱۱۰۳-۱۱۸۱) باشد. علاوه بر این، ضعف‌های هفت‌بند نیز گوینده آن را کسی جز حزین لاهیجی معرفی می‌کند.

حزین موردنظر ما شاعری است که اتفاقاً با حزین لاهیجی معاصر می‌باشد با این تفاوت که حیات او به سده سیزدهم نیز کشیده شده است. به هر روی، شاید پژوهش‌های آتی، هویت گوینده آن را آشکارتر کند.

بند اوّل

السّلام ای نور چشم آفتاب داد و دین
مالکِ مُلکِ امامت، صاحب دیوان حق
پادشاه هر دو عالم، حکمران هر دو جا
قبله ارباب حاجت، کعبه جود و سخا
کرده بسیاری تفکر عقل و هوش و دانشم
در دو عالم نیست مانندت؛ ولیکن گر بود
از پریدن می شود عاجز همی عُصفور ظلم
غیر دوزخ، جز جهنم نیستش پروا دگر
کئی سلیمان آن چنان فرمانده عالم شدی؟
می شود موسی خجل از کرده های خویشتن
صاحب ارض و سما بودی؛ چو مهمان تو بود
گر کسی گوید: جدایی- یا علی- از مصطفی

سایه ات پرتو ده خورشید ربّ العالمین
شاهِ مردان، ساقی کوثر، امام المتّقین
قاسم نار جهنّم، والی خلدِ برین
از ره الطاف ذاتی هم چنان و هم چنین
در سما مثلت نباشد، هم نیاید بر زمین
- یا امیر المؤمنین- مثل تو خیرالمُرسلین
گر ز قهرت در بیاید شاهبازی از کمین
گر کسی مردود گردد^۱ از درت با خشم و کین
گر نکردی نقش، ز اوّل نام تو اندر نگین
گر ید بیضا در آری این زمان از آستین
گشت عیسی زین جهت در خانه ات بالانشین
نیست عیبی، زان که باشد دیده آحوّل دوبین

نور چشم آدم و عالم رسول الله بود
مرتضی هم زان دو تا و هم رسول الله بود

۱. متن: گر کسی مردود گردد

بند دوم

با رسول الله یکی بودن نمی‌آید ز کس
چون به میزان تعقل برکشم قدر تو را
داورِ درم‌اندگان و شافعِ روز جزا
گمراهانِ دینِ حق را قوتِ بازوی تو
راهبان، هرگاه بیند بازِ فرمان تو را
رهزنی می‌کرد احبابِ تو را ابلیسِ پیس
عنکبوتِ خشم و کینت تا کمندی برکشد
برقِ آتش بارِ شمشیرِ تو- یا مولای دین-
لطفِ یزدان از یمین، نصرُ من الله از یسار
خلعتِ فاخر همی کردی به‌بر از مغفرت
گر نسیمی نکهت گلزارِ کویت را برد
جز به حُب ساقی کوثر نمی‌گردد نصیب

هم تویی با احمدِ محمود همدم، هم نفس
هر دو عالم در حقیقت کم بود از یک عدس
بوده‌ای، هستی و می‌باشی و خواهی بود و بس
بر طریقِ راست می‌سازد صلا هم چون فرس
مرغِ نطق اندر دهان خویش سازد در قفس
کاروانِ سالارِ مه‌رت گر بُد فریادرس
دشمنانت بی تحاشی بسته گردد چون مگس
در ره اسلام گشته پاک‌سوزِ خار و خس^۱
می‌رسد فتحِ قریب از قلب، گاه پیش و پس
گر شدی دامانِ کویت عاصیان را دادرس
عطرِ فردوس برین دیگر نمی‌آرد نفس
هوشیاران را اگر مستانگی باشد هوس

مشکلی چون پیشت آید، این سخن گو آشکار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای همه عالم تو را مولا و سرور یافته
هر چه سنجیده فلک اندر ترازو مثل تو
دین حق بر بسته بود آینه‌سان از نور تو
کرده خود^۲ دل سوزی کفار بی‌دین ذوالفقار
دشمنانِ خاندانت- یا ولّی‌الله- اگر

هم بساط دین و اسلام از تو زیور یافته
چون محمد را به مقدرات برابر یافته
یا علی، از صیقل تیغ تو جوهر یافته
نشئهٔ آب^۳ دم تیغ تو عنت‌تر یافته
خواست با تو بد کند، خود باز بدتر یافته

۱. متن: پاک‌سوزِ خوار و خس

۳. متن: نشأ آب

۲. متن: کرده است

گردش بسیار کرده مهرِ انور در جهان
هم‌چو درگاهت کشیده حلقهٔ اخلاص گوش
غوطه‌زن غَوَاصِ مِهْرِ لَم یَزَلْ در کعبه شد
تا به حکم حق نهادی پا به دوش مصطفی
برده است از طوف کویت بس سعادت آفتاب
برنمی‌گردند هم افلاک از فرمان تو
مادرِ گیتی به تو ناموس را تا بسته عقد
گر نبودی خلقت مخلوق را ذات سبب
بکر می‌ماندی همی حوّا، دگر آدم عَزَب

بند چهارم

ای به ظاهر همدم و باطن چو جان مصطفی
فخر عالم زین سبب شد، کز وجود پاکِ تو
روز و شب پروانه‌وش گردد به کوی مهر و ماه
مُلکِ دین و شهر اسلام از تو دارد انتظام
گرچه با آن شان و شوکت نیست در عالم کسی
آید از دست چو شکلُ الله تو این کار و بس
یا علی، از ضرب شمشیر جهان‌آرای تیز
قرص خورشیدِ جهان‌افروز در هنگامِ شام
هستی از روی یقین بر شهربندِ علم، باب
می‌برد نام شریفِ هر زمانی بر زبان
تا نبودی رای تو، هرگز نکردی گفت‌وگو
هم عیان و هم نهان^۱، روح و روان مصطفی
شد طلوع آفتاب از آسمان مصطفی
گشته روشن از تو شمعِ دودمان مصطفی^۲
یافته از دولت رونق جهان مصطفی
گشته است پر زیور از نام تو شان مصطفی
ناکشیده کس دگر چون تو کمان مصطفی
شد بلندآوازه از تو داستان مصطفی
بهر افطار تو می‌آید به‌خوان مصطفی
زین جهت باشد ز تو ظاهر نهان مصطفی
نور می‌بارد سراسر از بیان مصطفی
یا علی گفته زبان اندر دهان مصطفی^۳
خود نظر فرما به دوران، از ترخّم سوی من
خَم نکن از روی حاجت پیش کس ابروی من

۱. متن: هم عیان و هم نهان است

۲. متن: گشته روشن چون تو شمع از دودمان مصطفی

۳. متن: زبانی در دهان مصطفی

بند پنجم

کعبه آباد از برایت؛ یا امیرالمؤمنین
 سرنوشت هیچکس هرگز نمی‌گردد رقم
 سورة إِنَّا فَتَحْنَا رَا قِضَا بِا امر حق
 بر در درگاه تو باشد ز استغناى طبع
 دیده‌اش بینا شود هرگاه نابینا کشد
 من نمی‌گویم خدایی؛ باشم از کفار اگر
 نیست اختر، بل که اخگرپاره‌ای چند است و بس
 برگشوده دامن حاجت به صد عجز و نیاز
 چیست عمان؛ بل زمین و آسمان یک قطره وار
 ای فدای جاه و شان تو که ایزد در کلام
 کاش می‌شد مو به مو اعضای من جان دگر
 درد تو درمان جان و زخم تو مرهم بود

ای پسندیده خدا افعال و اطوار تو را

برگزیده کردگار اعمال و کردار تو را

بند ششم

زنده گشتن مرده را موقوف فرمان شماس
 هم فلک پوشیده خلعت اطلیس نیلوفری
 دیده‌ام دریای عمان را به چشم اعتبار
 ماه نبود این که در دُور فلک در گردش است
 هم به دنیا، هم به عُقبا، تلخ‌کامی کی کشد
 بنده عاصی و مجرم، هم گنه کارم بسی

معجز روح‌اللهی لعل بدخشان شماس
 کرسی گردون‌گردان، عالی از شان شماس
 کوچک‌آبدال ضعیف خوان احسان شماس
 دانم از روی یقین شمع شبستان شماس
 در سر احباب شوری کز نمکدان شماس؟
 یا علی، روز جزا دستم به دامن شماس

۱. متن: راحت جان است

ببینوایم در جهان و پادشاهی می‌کنم
حلقه‌ای از بندگی در گوش جان دارد **حزین**
بر دل شوریده‌ام رو کرده است افسردگی
روز محشر چون نماند بر کسی امید کس
آنچه مدحت گفته او- هرچند کاو لایق نی است-
مدح و مداحیت آمد روز و شب ورد زبان
چشم آمیدم به احسان فراوان شماس
بیریا از جمله اخلاص کیشان شماس
یا علی، رحمی بکن محتاج درمان شماس
خود ز لطف باز یابش، کاو ثناخوان شماس
از کرم مقبول دارش زانکه در شان شماس
حاجت او را برآور کز غلامان شماس
عاقلی نبود ز مرهم، زخم پنهان داشتن
گر بود درمان، چگونه درد بتوان داشتن؟

بند هفتم

تا در دولت سرایت گشته گردون احتشام
هر طرف خواهی بتازی می‌توانی تاختن
از ادب، خورشید عالم تاب از روی نیاز
چیست سیاره که می‌گویند باشد در فلک؟
بی‌رضایت چرخ چنبر را نگرداند دمی
هر که رو با صدق می‌آرد به سوی درگهت
آرزوی خلد و فردوس برین کی می‌کند؟
دشمنانت از شقاوت وز ضلالت خوار و زار
آن یکی باشد چنان و این یکی گردد چنین
ماه، گردن کج کند، ماهی کند خم پشت را
گر به یک جا جمع گردد^۲ خلق ارض و آسمان
هر چه کردم در دو عالم فکر، مانند تو را
جز محمد، کس ندانستم همین و والسلام
دشمنت را نار و مخلص را به جنت واپسین
می‌دهد آواز، هاتف: **فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ**

۱. متن: بر درت آید سلام

۲. متن: جمع گردند

مفتی احسن

مفتی احسن (سده ۱۳ یا پیشتر) شاعر، متخلص به احسن. با وجود پی‌گیری‌های بسیار، از این شاعر شیعه، در مراجع ادبی هیچ اثری نیافتم. از نام او، احسن-که تخلص وی نیز می‌باشد-چنین می‌نماید که یکی از مردم شبه قاره است. مفتی هم تعلق او را به عرصه فقه و فتوایشان می‌دهد. از آن جاکه نسخه دربردارنده هفت‌بند او در سده سیزدهم کتابت شده، باید زمان زندگی‌اش را در همان سده یا پیشتر دانست. امید که پژوهندگان در آینده شناخت افزونتری از وی فراچنگ آورند.

بند اوّل

السّلام ای سایه حق سایهات عرش برین
موسی آدم و قار و عیسی گردون نشین
مظهر انوار وحدت، مصدر اسرار غیب
حیدر صفدر، علی مرتضی، نام خدا
می کند از سجده پیدا^۱ بر جبین، نقش مراد
کاشف هر چار مُنزل، پاسدار امر حق
نام گیری در مقام ذکر اسم اعظمش
نصب او بر روی ناصب، فتح باب دوزخ است
نیست غیر از سجن دوزخ مسکن اعدای او
کعبه باشد مولدت، ای قبله انس و ملک
از ثناخوانی تو در مجلس کروبیان
گو ثنا و مدح شاه دین اگر داری مراد
احسن از کاشی شنو این مقطع صاف و متین:

«آنکه مدّاحش خدا، همدم رسول الله بود

گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود»

۱. متن: می کند از سجده ها پیدا

بند دوم

السَّلام ای خواجه مشکل‌گشا، فریاد رس
هر که از سیلاب قهرت نیست لرزان هم‌چو موج
تا نمی‌گیرد سِجَلّ از مُهرِ مه‌رت هر سحر
می‌رسد از جذبه فیض غمیمت تا نجف
هیچ بیم از لغزش ما نیست بر روی صراط^۱
چشم دارم یک‌نظر، ای مردم چشمِ کرم
می‌تواند کرد تا سِدره به یک لَمحه عروج
با غلامان تو حشرِ خویش دارم التماس
هم‌رهی در کاروانی نیست در امکان و من
حیدرِ صفدر امام است و وصیِ مصطفی

چون شود روز قیامت، از [تو] امید است و بس
می‌شود غرق عقوبت هم‌چو در گرداب، خس
صبح از چاک گریبان بر نمی‌آرد نفس
طایرِ روحم به هر منزل که بشکافد قفس
هر که را شد غُرُوهُ الثُّوقایِ مه‌رت دسترس
کز نگاهت می‌شود نور مقدّس مُقْتَبَس
آن‌که دارد رشته حَبْلِ‌الْمَتینت دسترس
ای ز درگاه تو هر کس می‌برد هر مَلْتَمَس
لنگ‌لنگان می‌رسم آخر به آواز جرس
دامن او گیر و اندیشه مکن از پیش و پس

با شکوه دست و تیغش، نیست رُستم در شمار

لَا فِتْنَتِي إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

السَّلام ای هفت گردون، فرشِ ایوان شماست
می‌کند چون شانه، دل دست دعا بر وی دراز
مطلع نور نبی را حُسنِ مطلع نور توست
تاج تفویض ولایت بر سرت از اِنِّمَا
نعمت کونین را بخشید جودت بی‌سؤال
وَالضُّحَى، وَالشَّمْسُ، سوگندِ فروغ نور توست
آب و خاک از گلشن فردوسِ اَعْلَى بیخته
مهر و مه، لوح و قلم در تحت فرمان شماست
لیلة‌القدر است؛ زلف عنبرافشان شماست
مصراع برجسته ایمان ز دیوان شماست
لَوْ كُشِفَ آيینه‌دار وصفِ ایمان شماست
تاج عنوان سخاوت مدّ احسان شماست
مهر تابان، پرتوی از روی رخشان شماست
رخت رضوانِ قضا رنگ گلستان شماست

۱. متن: بر سوی صراط

صوفی صاف اعتقادِ خانقاہت جبرئیل
ہر قدم جوشد تجلی بر سر راہ نجف
ای ز نور باطن ظاہر فروغ نور حق
آنچہ ظاہر شد بہ عالم از عصای موسوی
ای شہ دُلُذِل سوار لشکر کربوبیان
سرۂ چشم ملایک، گردِ جولان شماس
عقل کل، طفل سَبَقِ خوان دبستان شماس
موسیٰ عمران بود خضر بیابان شماس
جلوۂ کونین، عکس ماہ تابان شماس
جلوہ گر گردیدہ ای^۱ از چوب دربان شماس
کی توانم۔ یا علی۔ حُب تو کتمان داشتن؟
سخت دشوار است مُشک و عشق پنهان داشتن

بند چہارم

السلام ای آنکہ قدرت را پیمبر یافتہ
بر نتابد جلوۂ مہر تو ہر افسردہ طبع
احمدِ مُرسل، بہ تأییدِ عظیمِ کردگار
آسمان، رفعت گرفت از خاک بوس درگہت
قرعۂ دولت بہ نام ہر کہ از تو دم زند
کردہ از روز ولادت خانۂ حق سجدہ گاہ
تا دلم از گلشنِ مہر گلی بر سر زدہ
ہر کہ سنجد معجزش با معجز پیغمبری
باطنِ ہر کس کہ طومار حقیقت وا شدہ
ہر کجا دریای احسان تو گردد دُر فشان
از پی زُوار او، خورشیدِ انور را مدام
منزلت بنگر کہ معراجش بود دوش نبی
نور تو با نور ذات خود برابر یافتہ
رتبۂ حُب تو را سلمان و بوذر یافتہ
یاورِ دینِ مبین چون تو برادر یافتہ
افسر از گرد رہت خورشیدِ انور یافتہ
خواجگی از بندگی او را ز قنبر یافتہ
بندگی و طاعتش در بطن مادر یافتہ
صد چمن انوار را چون غنچہ در بر یافتہ
صورت شَقِّ القمر در باب خیر یافتہ
رمز او را کاشف ہر چار دفتر یافتہ
دامنِ امّید ہر کس پر ز گوہر یافتہ
تا نجف، از چرخ چارم جہہ گستر یافتہ
آفتاب از حکم او رجعت مکرر یافتہ
عرش می گردد بہ گردِ روضہ اش ہر روز و شب
می کند طُوفِ درش جبریل از روی ادب

۱. متن: جلوہ گر گردیدہ است

بند پنجم

السلام ای شمع بزم دودمان مصطفی	آفتاب دین، چراغ خاندان مصطفی
اتحادت با نبی روشن تر از بدر منیر	لَحْمُكَ لَحْمِي بود ورد زبان مصطفی
جسم و جانت جسم و جان اقدس پیغمبر است	از خبر ثابت شد این معنی، به جان مصطفی
ای به توصیف جوان مردی و تیغت در مَصاف	لَا فَتِي إِلَّا عَلِي ورد زبان مصطفی
روز و شب چون کعبه بر گرد تو می گردد فلک	قطبِ اقطابِ جهانی در زمان مصطفی
بر ثبوت منصب تو- یا امیرالمؤمنین-	شاهد عدل تو قرآن و بیان مصطفی
جلوة نور پیمبر را تویی آینه دار	ای ز شان و رفعت پیدا نشان مصطفی
ای عزیز مصر ایمان، قافله سالار دین،	یوسف ثانی تویی در کاروان مصطفی
هیچ کس، از اولین و آخرین، مثل تو نیست	آگه از سر حق و راز نهان مصطفی
دین پناها، از گُل آل تو گیرد هر زمان	آب و رنگ نوبهار از بوستان مصطفی
تا قیامت تابع فرمان تو لیل و نهار	پاسدار امر دین، حکم روان مصطفی
روز محشر از کرم در ظل احسانم درآر	ای که در روز فتوت هم قرآن مصطفی

گر در فیض غمیت وا شود بر روی من
روضه رضوان به استقبال آید سوی من

بند ششم

السلام ای جان فدایت! یا امیرالمؤمنین	حرز ایمانم ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
ای مقامت بر در خلوت سرای ذات حق	برتر از عرش است جایت؛ یا امیرالمؤمنین
کشتی امید عالم گشت شاحن از گهر	بهر عُمان سخایت ^۱ ؛ یا امیرالمؤمنین
امر و نهی از قضا در عالم کون و فساد	سر نزد، از حکم و رایت؛ یا امیرالمؤمنین
بر جبین اهل دل، گل می کند نقش مراد	از سجود نقش پایت؛ یا امیرالمؤمنین

۱. متن: بحر عمان سخایت

ای همه شاهانِ عالم را کمالِ افتخار
با صفات ذات حق از بس که داری اتصال
روز و شب دارد دل کز رویان روی نیاز
بر همه امت، به فرمان خدا، یوم الغدیر
می‌دمد^۲ انفاس، الطاف نمایان دم به دم
هر که سر از حکم و فرمانت نییچد از امم^۳
کشف سر وحدت [و] کشف نور معرفت
از کلام^۵ حق‌نمایت؛ یا امیرالمؤمنین
هست بر وفق رضایت؛ یا امیرالمؤمنین
بر دل و جان از هوایت^۳؛ یا امیرالمؤمنین
کرده مولا مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین
وصف ذات کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
کرده نام خود عطایت؛ یا امیرالمؤمنین
بر سر کوی گدایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین

بر نتابد دیده خورشید، انوار تو را

جبرئیل و مصطفی دانند اسرار تو را

بند هفتم

السلام ای آستان قبله بیت الحرام
شد فراز^۶ منبر نه پایه جبریل امین
آفتاب از صدق دل، با زایران روضه‌ات
گر نبود بیم قهرت- ای شه دلدل سوار-
دُرّه التاج ولایت، بحر موج علوم
بود مقصودش همه خونریزی اعدای دین
گردد از احکام او روز جزا رسم العمل
خیمه خود بر کنار چشمه کوثر زده
بر در جنت نظیرش هست رضوان پرده‌دار
بر زبان لات و عُزّی نیست جز توحید حق
کعبه مقصود ارباب صف دارالسلام
شافع محشر، امیرالمؤمنین خوانده نام
خاک بوس آستان می‌کند^۷ هر صبح و شام
بازوی شیطان ربودی از کف ایمان، زمام
بارهای گوهرش^۸ سلک امامت انتظام
بر عدوی خویشتن نگشوده تیغ انتقام
بس که ایمان‌ها^۹ به مهر و مهر او گردد تمام
هر که با صدق و صفا رفت از پی آن یک دو جام
اوصیا بر درگهش در انتظار بار عام
بس که در ترویج دین، شمشیر او کرد اهتمام

۱. حاشیه: بر در دولت سرایت

۳. متن: بر دل و جای هوایت

۵. متن: ای کلام

۸. متن: بارها راز گوهرش

۶. متن: شد بغیر از

۹. متن: بس که ایمان

۲. متن: می‌دهد

۴. متن: نییچد از علوم

۷. متن: خاک بوس آستان می‌کنند

یافت ادریس نبی بر آسمان، جایی بلند کرد چون در عُروَةُ‌الْوَثَقای نامش اعتصام
ای صبا، گر بگذری بر درگه شاه نجف گو که احسن عرضه کرده با تحیات و سلام
خواجه کونین، امام دین، شفیع‌المُذنبین
نور اوّل، عقل کل، نفسِ شه دنیا و دین

میرفدا علی صاحب تنها

میرفدا علی صاحب تنها (سده ۱۳ یا پیشتر) شاعر، متخلص به تنها. شماری چند از کتب تاریخ و تذکره را کاویدم؛ اما نام این شاعر توانای شیعی را در هیچ یک از آنها نیافتم. یکی از دو نسخه‌ای که در بردارنده هفت‌بندهای اوست نامش را میرفدا علی صاحب نیشابوری و دیگر نسخه، میرفدا علی صاحب بحرینی ذکر کرده است. تخلص تنها در هر دو نسخه به چشم می‌خورد. چنان که در پیش‌گفتار نیز یادآور شدم او در این دو نسخه، سه هفت‌بند در ستایش امیرالمؤمنین و دو هفت‌بند لعنیه دارد. علاوه بر نامش، برخی از الفاظ و تعبیری که وی در هفت‌بندش به کار برده نیز تعلقش را به شبه‌قاره نشان می‌دهد.

بند اوّل

السّلام ای حکمرانِ مُلکِ ربّ العالمین
جانشینِ مصطفیٰ بی‌فاصله لاَریبَ فیهِ
عبدِ خاصّ الخاصّ حقّ^۱، مشکل‌گشا، حاجت‌روا
نیرِ چرخِ امامت، نجمِ برجِ قُلْ کَفٰی
ای متاعِ شرع را از تو نظام آمد تمام
انبیا را اوصیا را اقتدا آمد به تو
اصفیا را سر به فرمانت^۲ به صد صدق و صفا
ضابط هر امر و نهی و حافظ هر حکم دین
عقل را آمد ضیا از نور تو بی‌قال و قیل
چون زمین، پابوس تو، هر وقت ویران بوده است
ای ز لطف کبریا و محض جودت بر ملا
منکر لطف خدا و منکر اعجاز تو
جانشین کبریا و نایب خیرالانام
کُنه امر دین حق، غیر از آگاه نیست

نور حق، مقصود یزدان، نفس خیرالمُرسَلین
غاشیه بردوش آمد عیسی گردون نشین
شهریار کشور ایمان، امیرالمؤمنین
شحنه ارشاد او، کشافِ قرآن مبین
چون به شهرستان ایمان بوده‌ای حصنِ حصین
ذات تو دست خدا؛ ای حجتِ جان‌آفرین
رهنمای کائنات از اوّلین و آخرین
خازنِ علم خدا و قاضی شرع متین
پیش تو محو است بس حرفِ کِرام‌الکاتبین
زان، تمنّای زمین بودن کند عرش برین
تا قیامت سر به سر مفتوح شد باب یقین
شک نباشد کاو بود زندیق بر روی زمین
از خدا لاَریب آمد شرع را رُکنِ رُکن
قُدرت ذات خدا، بی‌شک بود حبلُ المّتین

کیست کاو از دین توقیفی غرض آگه بود؟

جز علی مرتضی^۳ آگه رسول الله بود

۱. نسخه ۲۷۹۸۹: عبد خاصّ الخاصّ خود

۲. هر دو نسخه: اصفیا را سر به فرمانش

۳. حاشیه هر دو نسخه: جز ائمه‌گر بود

بند دوم

کبریا را ذات تو از خلق مقصود است و بس
 نیست مثلت در خلایق، غیر ذات مصطفی
 چون تو را جان آفرین پیدا نمود و شد نهان
 تو زبان کبریایی، نطق حق از تو بود
 رفعتِ شان تو را ادراکِ عقل کل نیافت
 آتش دوزخ به جلد او حرام آمد تمام
 هر که جسم پاک تو در خواب بیند واقعی
 ای سخای حاتم طایی برآید بی گمان
 حرف انصافِ تو را فرقان بدانند متقی^۱
 ای مسیحایی عیسی از نگاه لطف توس
 چون خدا در باب ظن فرمود: لایغنی به نص
 هر چه فرمودی، دُرِ جَزَم و یقین سُفتی تمام
 اوج علم تو- که از عرش برین بالاتر است-
 حکم تو در محو و اثبات است نافذ تا به حشر

جز محمّد، مثل تو هرگز نیامد هیچ کس
 نفس احمد گشت ذات از خدا در هر نفس
 واکُنِ سِرّش تویی با صد کمالِ دسترس
 أَنْتَ جَنْبُ اللَّهِ، بی شک ناید از تو پیش و پس
 دیده شد عرش برین در جنب قدرش چون عدس
 هر که با صدق و صفا دست تو را بنمود مَس
 صبح برخیزد ز جابی شک مُبرّا از هوس
 در برِ جود و عطای تو عَرَض، مانند خَس
 چون سراغ لیلی آید^۲ قیس از بانگ جرس
 و نه کی دریافتی از ساعد جانها مَجَس؟
 حکم تو بی اجتهادِ ظَنّی جاری گشت و بس
 طایرِ رواعی^۳ تا بی شک برآید چون مگس
 هم چنان تا عرش باشد فرشِ جولانِ قَرَس
 حرف اعدایت نماید پیش آن، رنگین قفس

بس بود این گفتن هائف به صد عزّ و وقار:

لَا قُتِيَ إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

بند سوم

ای ز تو روح الامین چون درس حق دریافته
 مرشدی از بهر خود چون ذات حیدر یافته
 در ره صدق و صفا این طُرفه گوهر یافته

ذات داور یافته از راه باور یافته
 خویشان را در یم عرفان شناور یافته
 بر سر خود چون تو را او سایه گستر یافته

۱. هر دو نسخه: فرقان داند متقی

۲. هر دو نسخه: چون سراغ لیلی یابد

۳. هر دو نسخه این چنین است

هر یکی از عرشیان بر آستان جبهه سا
هر یکی ذات تو را معجز نما دریافته
عرش را از نور تو چون کبریا پیدا نمود
عطر تقدیس خدا چون [در] سرشت تو فتاد
سرگشته کبریا از لَوْ کشف آمد پدید
ای که از جای پیمبر لامکان را دیده ای
در بر نور تو باشد قرص خور مثل کسوف
نور تو نور خدا، نور محمد بود و بس
عقل را تسلیم فرمانت جبلی آمده
عقل گر سرمایه تحقیق بودی مستقل
عقل انسانی نیامد عاصم از سهو و خطا

خویش را در جان، فدای هم چو قنبر یافته
ای به لطف کام جان قند مکرر یافته
ای تو را چرخ هدی بهتر ز نیر یافته
عقل در عرفان، تو را زان رو معطر یافته
راز عرفانی ز ارشادت سخنور یافته
جمله را دریافتی هر چه پیمبر یافته
ای به پیش ماه، خود را شکل آغبر یافته
ای ز نور تو، ضیا خورشید انور یافته
غیر این، کئی عقل حادث، امر دیگر یافته؟
پس چرا معصوم را خلاق، بهتر یافته؟
زان، خطا هر عاقلی از خویش اکثر یافته

نیست جز معصوم، صائب هیچ کس ای بی ادب

زان که معصوم آمد^۱ از سهو و خطا، پُر مُقْتَضَب

بند چهارم

گشت کامل دین حق از تو، به جان مصطفی
کرد ظاهر پایات را مصطفی روز غدیر
ای خدا را جانشینی بعد خیر المرسلین
دوش احمد پایگاهت بود از امر خدا
مصطفی بر دوش خود پای تو را داده مقام
اوج ایوان جلال تو از این بالاتر است
کرده ای ایمان عطا بر جن، تو در سر و علن^۲

یافتی از کبریا چون تو مکان مصطفی
بوده ای لاریب چون جان جهان مصطفی
ای تویی در باغ دین سرو روان مصطفی
دیده شد این رفعت شانت، زمان مصطفی
تا ز تو جلوه گری یابد نشان مصطفی
می توانش گوش کردن از زبان مصطفی
بوده ای از بس که تو شیر زبان مصطفی

۱. نسخه ۲۷۹۸۹: زان که معصوم آمده

۲. نسخه ۱۸۹۸۲: سراللم؛ نسخه ۲۷۹۸۹: سرالعلم

بوده‌ای شیر خدا، ای مرکز دین رسول
 بود نطق عیسوی در مهد از تأیید تو
 بود نورت در تجلی بر سر طور کلیم
 آتش نمرود را گلزار کردی بر خلیل
 ای که یونس را ز بطن حوت^۱ بر آورده‌ای
 حضرت ایوب را از کرم چون کردی رها
 حرف^۲ در اعجاز تو گاهی نباشد تا به حشر

از تو روشن گشت بی‌شک خاندان مصطفی
 زان، جبین سایید او بر آستان مصطفی
 گشت موسی، زان جهت از خادمان مصطفی
 تازه‌تر گردید از تو بوستان مصطفی
 چون که بودی سر به سر روح [و] روان مصطفی
 می‌توانش یافت این از امتنان مصطفی
 زان‌که در اعجاز، شان توسل شان مصطفی

ای ثناگوی تو از لطف حق شد خوی من

روز محشر یک نظر بهر خدا کن سوی من

بند پنجم

چون سُرایم من ثنایت یا امیرالمؤمنین؟
 ای ستوده مصطفایت، یا امیرالمؤمنین
 عرش بر پا کرده‌ای از حکم ربّ العالمین
 بی رضایت، امری از صانع، گهی صادر نشد
 قرص خور چون جرم انجم سر به سر باشد سیاه
 علم ماکان و یکنون^۳ از کبریا بگرفته‌ای
 اَشْهَدُ أَنَّ امیرالمؤمنین گفتا رسول
 دین و ایمان و عمل از هیچ‌کس مقبول نیست
 معدن قدس است از بس ذات تو، از لطف او^۴
 مُشْکِ زهد و عنبر تقوی چکد در هر کجا
 رایحه زشتی^۵ ندارد هر کلامت تا به حشر

برگزیده مر خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 ای ز تو باشد هدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 حکم او حَسْبِ رضایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از ره لطف و عنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پیش آن نور و ضیایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بس بود اندر ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از برای اقتدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پیش داور، بی‌ولایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پُر بود زان، هر روایت؛ یا امیرالمؤمنین
 چون کند راوی حکایت؛ یا امیرالمؤمنین
 هر روایت هم‌چو آیت؛ یا امیرالمؤمنین

۲. هر دو نسخه: حرفی
 ۴. نسخه ۲۷۹۸۹: از لطف تو

۱. حاشیه هر دو نسخه: ز بطن نون
 ۳. نسخه ۲۷۹۸۹: علم ماکان یکنون
 ۵. نسخه ۲۷۹۸۹: رایحه فسقی

ای حدیث تو بود لا ریب، چون قول خدا
 حَسْبِ دَسْتَوِرِ درایت؛ یا امیرالمؤمنین
 ناسخ و منسوخ را دانا تویی چون مصطفی
 آیه آیه جبهه سایت؛ یا امیرالمؤمنین
 سُرمه چشم ارادت کیش از دُور آست
 بوده است از خاک پایت؛ یا امیرالمؤمنین^۱
 ای نبخشد کبریا گاهی دل آزار تو را
 تا ابد هرگز نیامرزد گنه کار تو را

بند ششم

ای که اقلیم رضا در زیر فرمان شماس
 حکم ذات کبریا از بس که برهان شماس
 گردش عرش برین ایمای مژگان شماس
 زان، محیط عقل و ایمان سنگ میزان شماس
 بوقبیس و طور چون ذره^۲ نماید در حساب
 زان که بالاتر از این، صد چند احسان شماس
 ذات تو محسوب شد هر چند جزو ممکنات^۳
 ای تویی دست خدا و قدرت ذات خدا
 محفل هستی که عرفان گاه صانع آمده
 نقش تقدیر و قضا بر لوح امضایت بود
 فرد هر اثبات و محو از بدو فطرت تا به حشر
 ردّ شمس از بهر تو جان آفرین آورد و بس^۴
 عقل را آن کبریا از نور تو چون آفرید
 چون ز نورت عرش آمد، گشت بهر ما دلیل
 ای که طوبی را خدا در خانه تو آفرید
 طینت هر شیعه از فردوس چون مقسوم شد
 ای ز لطف کبریا، شان [و] جلالت آشکار
 هم چو رضوان، هر یکی کزوبی دربان شماس
 زان جهت هر عقل و دانش رو به اذعان شماس
 یعنی از عرش برین بالاتر ایوان شماس
 شاخ طوبی زان به هر داری^۵ ثناخوان شماس
 زان، دل هر شیعه هر دم رو به فرمان شماس
 زان جهت هر عقل و دانش رو به اذعان شماس

ای ثنای تو به دل، تا چند پنهان داشتن؟

گوهر مقصود، پنهان چند بتوان داشتن؟

۲. نسخه ۱۸۹۸۲: چون ذر

۴. نسخه ۲۷۹۸۹: آر بس ود

۶. هر دو نسخه: به هر دار

۱. نسخه ۱۸۹۸۲: این بیت را ندارد

۳. هر دو نسخه: زیر ممکنات

۵. نسخه ۱۸۹۸۲: این بیت را ندارد

بند هفتم

السلام ای جانشین حضرت خیر الانام
 ای تو بی شک مصطفی را بوده ای قائم مقام
 ای ولادتگاه تو شد کعبه بیت الحرام
 چون تو در خاک نجف تا حشر بگزیدی مقام
 ای تو گستردی زمین را بر سر آب محیط
 دین حق از تیغ تو جاری شده تا روز حشر
 حق به تو پیوسته، تو با حق به سان نور و ضوء
 حیدر کَرار باشد نام تو، ای صف شکن
 باب خیر از تو شد مفتوح، بی ریب و ریا
 شیر مردان، وصف تو باشد به هر سو، یا علی
 جبهه سای عتبه تو هر نبی و هر ولی
 حق پرستی سیرت توسست، ای امیر المؤمنین
 سگه حقانیت بر دل زدند از بهر تو
 در ثناخوانی تو تنها چو قنبر آمده

قهرمان کشور دین، حاکم دارالسلام
 دین و شرع احمدی را از تو آمد انتظام
 سجده گاه خلق زان گردید با صد احترام
 گفتمش وَالله اینک کعبه بیت الحرام
 عرش را چون کرسی و افلاک از تو شد قوام
 کفر بُزدودی سراسر، بر کشیدی چون حُسام
 واقعی با تو بود هر امر حق را التزام^۱
 روبه‌وش بگریختند از پیش تو قوم لئام
 ذوالفقار از بهر تو آمد دلیل اختتام
 ای زبان کبریایی، حق بیانی در کلام
 ای ز تو هر یک گرفته اعتقاد خاص، وام
 ای در این کوی وفا، نیکو برآوردی تو نام
 مُرسلان و انبیا، اینها کیانند و کدام؟
 روز محشر بخش^۲ بهر او ز لطف خویش جام

تا به مدّاحی تو نازان رود خلد برین

بشنود از گوش: طِبُّتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ

۱. هر دو نسخه: از تو بود هر امر حق را انصرام

۲. هر دو نسخه: روز محشر بخشی

پیوستها

چنان‌که در پیش‌گفتار به تفصیل مذکور افتاد علاوه بر شاعرانی که به پیروی از ملاحسن کاشی آملی هفت‌بند گفته‌اند، گویندگانی نیز بوده‌اند که بر پایه شعر او به سرایش تخمیس و تضمین همّت گماشته‌اند. من در بخش پیوست از هر یک از این دو دسته یک نمونه آورده‌ام.

پیوست یک: گوینده تخمیس، شاعری است به نام محمدرضاخان شاملو که زاد و مرگ وی را در کتب تراجم و احوال نیافتم. همین اندازه آشکار است که در اصفهان می‌زیست. در همین جا یادآور می‌شوم که تکه‌هایی از این تخمیس را به ملاحظات، از جمله درازناکی آن حذف کردم.

پیوست دو: سُراینده تضمین، شاعری ناشناخته است. نه او نام و نشانِ خود را در اثرش بر جا گذاشته و نه کاتب نسخه‌ای که شعر او را کتابت کرده است.

[تخمیس محمد رضا خان شاملو]

۱

السلام ای بارگاهت سجده گاه مُرسَلین السلام ای گردِ راحتِ سِرمه عینِ یقین
السلام ای جایگاهت^۱ برتر از عرش برین «السلام ای سایهات خورشید رب العالمین
آفتاب عزّ و تمکین، آسمان داد و دین»

آنکه باشد نقدِ عمرش پایه هر هشت خلد از طفیلش^۲ شد بلند، آوازه هر هشت خلد
فاش گویم چیست نزدش: نامه هر هشت خلد «مفتی هر چار دفتر، خواجه هر هشت خلد
داور هر شش جهت، اعظم امیرالمؤمنین»

نیست غیرش در دو عالم نامدارِ لَوْ کُشِف قائلِ سَرَّ لَدُنّی، پرده دارِ لَوْ کُشِف
حاکم دیوان محشر، تاج دارِ لَوْ کُشِف «عالمِ علم سلونی، شهسوارِ لَوْ کُشِف
ناصر حق، نفس پیغمبر، امام المرسلین»

آفتابِ اوج ایمان، مشرقِ انوارِ غیب گوهرِ دریایِ عرفان، مخزنِ اسرارِ غیب
عالمِ تأویلِ قرآن، مظهرِ آثارِ غیب «مقصد تنزیلِ بَلَّغ، مرکزِ اسرارِ غیب
مقطعِ یَتْلُوهُ شاهد، مطلعِ حبلِ المَتین»

نیست منظورِ الهی، غیرِ حق ز انشادِ خلق^۳ اوست این در را وکیل^۴، از او رسد امدادِ خلق
در اَلست او بندگان را نیز کرد ارشادِ خلق صورتِ معنی فطرت، باعثِ ایجادِ خلق
سرّ اصلِ نسلِ آدم، نفسِ خیر المرسلین

۱. متن: این خارگاهت

۲. متن: در طفیلش

۳. متن: غیر حق منشأ خلق

۴. متن: در وکیل

کیست در عالم، به جز، او شهسوار لافتا؟ زور بازوی نبوت، دهر را شیر خدا
 مهر رخشان ولایت، ماه برج هل اُتا «صاحب یوفون بالتندر، آفتاب انما
 قُرّة العین لَعمرُک، نازش روح الامین»

در جلالت، نیست همتایت کسی اندر جهان جز رسول الله که باشد خاتم پیغمبران
 قنبرت را نعل نعلین، افسر شاهنشاهان «بر جهان، از روی حشمت، چون جهانی بر جهان
 بر زمین، از روی رفعت، آسمانی بر زمین»

ای که باشد آستان خلق عالم را مطاف شد مقام قدسیان در درگاه^۱ عرش اتّصاف
 انبیا در کعبه کوی تو دایم در طواف «صاحب دیوان امرت، موسی دریا شکاف
 پرده دار بام قصر عیسی گردون نشین»

عقل هر عاقل ز درک ذات تو باشد جنون مدح هر مَدَح به ذکر فضل تو گردد فسون
 چهره پرداز ازل پرداخته با صد فنون «نقش بند کاف و نون از نور فطرت تا کنون
 ناکشیده چون مه رخسار تو، نقش مبین»

آنچنان مدحی که شاید مر تو را، باشد [خیال] در ثنایت جمله مدّاحان عالم گشته لال
 حدّ ممکن نیست در شانت به غیر این مقال «مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی مُحال
 ور بود ممکن، نه الا رحمة للعالمین»

هر که از سرّ امیرالمؤمنین آگه بود آن چه ملا گفت در مدحش کجا بره بود؟
 لیک در تو چند ملا سر به سر گمره بود «آن که مدّاحش خدا، همدم رسول الله بود
 گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود»

۲

تاخت هر پیغمبری در عرصه امکان فرس نور خورشید جمالت رهنمایش بود و بس
 هر یکی در عهد خود این نکته خواندی هر نفس «ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس
 بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس»

این بساطی را که بر هم چیده اند از نه فلک^۲ گر نه بهر لؤلؤت بودی^۳ نبود هیچ یک

۱. متن: اندرگاه

۲. متن: مه ملک

۳. متن: گر نه بهر لؤلؤ تو می بودی

قصه گرداننده گردان کجا بودی ملک؟^۱ «مهره مهر از گلوی چرخ برنارد فلک
گر نه از بوی تو آید صبح صادق را نفس»
آب تیغت^۲ گر چکد بر خرمن اعدا نزار باد آن بر خاک ره ریزد ز سرهاشان نثار
ساکنان رُبَع مسکون از نهیبت بی قرار «باشکوه صولت دستان نیاید در شمار
در بر عنقای مُغرب چون شکوه آرد مگس؟»
خلقِ عالم را تویی در هر دو عالم پادشاه بهر خرگاهت دو قبه گشته این خورشید و ماه
وسعت جولانگهت را حد بود^۳ این عرصه گاه «کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه
چرخ را بر دست پیشاهنگ بندد چون جرس»
افکنی گر لنگر تمکین به هر جا، بی خلاف خَم کنی گاو زمین را پشت، ماهی را ز ناف
قوّت سر پنجهات در کوه اندازد شکاف «صولت بازوت گر دستان بدیدی در مصاف
مرغ روحش بی گمان از بیم بشکستی قفس»
انس و جان را چون صلا بر خوان روزافزون زند همتت خرگاه را زین نه فلک بیرون زند
بحر و کان، پیش سخایت لاف بخشش چون زند؟ «گر دل دریا شکوهت موج بر گردون زند
لُجّه گردون در آن گردان نماید هم چو خس»
بارِ بَرّت را هزاران هم چو اسکندر کشند مسندت را از فراز لامکان بر سر کشند
جمله خلقان جهان از حکم تو کی سر کشند؟ «ور شکوهت را به میزان معانی برکشند
از ره خُفت، کم آید بوقُبُیس از یک عدس»
نیزه خطّی چو ارقم روی در میدان نهد بس عمود پرده در، سر بر سر مردان نهد
خنجر بُزان چه ها اندر میان جان نهد؟! «نِشترِ شمشیر شیران، روی در شیران نهد
چون طبیب مرگ گیرد ساعد جان را مَجَس»
از نبرد خصم بیداد و یلان نامدار چون شود بر دوستان تنگ^۴، راه کارزار
شامل احوالشان گردد چو لطف کردگار از میان مشرق هیجا برآیی میروار
رایت دولت ز پیش و آیت نصرت ز پس

۱. قصه گردان گرداننده کجا بود ملک

۲. متن: ذات تیغت

۳. متن: شد بود

۴. متن: بر دوستان مشک

در برابر، دشمنانت گر همه دستان شوند لشکرانِ روم و هند و چین و ترکستان شوند
وز شراب ناب نخوت، جمله سرمستان شوند «خلق هفت اقلیم اگر آنروز هم‌دستان شوند
از پی مردی نیارد رو به میدانِ تو کس»
تا رسند اعدا برابر، گاهِ رزمِ ای شهسوار غوطه‌ور گردی همان ساعت به بحر کارزار
بر عنانِ دستی و دیگر دست، تیغِ آبدار «صورتی گردد مجسم فتح، گوید آشکار:
لا فتنی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار»

۳

عقل، اصلِ نه فلک را از تو مصدر یافته جمله افعال حق را از تو مظهر یافته
ذات معصوم تو را خورشید انور یافته «ای سپهر عصمت از فرّ تو زیور یافته
آسمان از سایه چتر تو افسر یافته»
خاک پای زایرانت را ز راه افتخار می‌کشد بر دیده حورالعین به عین اعتبار
تا کزین اکسیر گردد چون زر صاحب‌عیار «از غبار درگه چرخ احترامت آشکار
کیمیاگر نسخه گوگرد احمر یافته»
صانعِ عالم ز حکمت از تقاضای عمل کرده خلق بی‌حد از قدرت، سراسر بی بدل
یک به یک پرداخته تا شد به زیبایی مثل «بر امید مثلِ رویت دست نقّاش ازل
نقش‌ها بر بسته، لیکن چون تو کم‌تر یافته»
هر که حبّ حُبّ تو^۱ در مزرع جان کاشته حاصل کونین را بر روی هم انباشته
نقد بحر و کان دنیا را ز کف بگذاشته «آن‌که دست حاجتی بر درگهت برداشته
دست خود را تا قیامت حاجت‌آور یافته»
از صفای سایه‌ات عنقay مُغرب در گداز طایر صبحت نماید بر خرویس^۲ عرش ناز
بلبل وحیِ الاهی از تو باشد سرفراز «باز قدرت هر کجا بال جلالت کرده باز
طایران سدره را در زیر شهپر یافته»
از طلای نابِ مه‌رت خانه دل هر که فرش کرد، می‌ساید ز عزّت تارک خود را به عرش

۱. متن: هر که حسب حبّ تو

۲. متن: نماید زجروش

کی به زر دارد نظر در زیر این طاق بنفش؟ «آن که مُهرِ مهرِ تو بر صفحهٔ جان کرد نقش
مخزن دل را چو کانِ زر توانگر یافته»

ماه کنعانی که طبلِ حُسن [و] زیبایی زده در شمار دودمانت^۱ صف به همتایی زده
انبیا در حضرتت کئی حرف دانایی زده؟ «آنکه اندر آفرینش لاف بالایی زده
رفعتت را ز آفرینش پایه برتر یافته»

حدّ انسان کئی بود حقّ شناسایی تو را؟ زان که کس نشناخت؛ غیر از خدا و مصطفی
مدح تو وردِ ملک در بارگاه کبریا «ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تو را
ای ز تو دریای فطرت عین کوثر یافته»

ای که^۲ سعی خود به راه حق فرو نگذاشته حرمت دین پیمبر را تو نیکو داشته
غنچهٔ نور نبوّت با تو یک سو داشته «با خدا و مصطفی رای تو یک رو داشته
از خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته»

ای سپهر عصمت [و] بحر حیا، کان ادب آفرینش را تو دادی رتبه [و] نام [و] نسب
عالم از بهر تو شد ایجاد، این نبود عجب «گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب
تا ابد، حوا سترون بودی و آدم عزب»

۴

تا نشستی در خلافت در مکان مصطفی گشت کامل دین حق^۳، آن دم به جان مصطفی
رکن ایمان شد قوی از دودمان مصطفی «ای معظم کعبهٔ اصل از بیان مصطفی
قبلهٔ دنیا و دین، جان جهان مصطفی»

باب شهر علم پیغمبر، ز ایزد شد بیانت زین سبب مفتاح قفل وحی مُنزل شد زیانت
بحر اسرار الهی موج زن شد در نهانت «وز نقود گوهر معنی لبالب شد دهانت
تا نهادی لب به صورت در دهان مصطفی»

گُفو دهرت در جهان، غیرت نباشد هیچ کس زبید اورنگ رسالت را وصیی چون تو کس
زان که احمد را چو موسی مثل هارونی و بس «ای به استحقاق، بعد از مصطفی غیر از تو کس،
نانهاد پای تمکین بر مکان مصطفی»

۱. متن: در شمارد تودمانت

۲. متن: آنکه

۳. متن: و نتن حق

شد خَجَل از برق تیغت آفتاب [و] تاب او مرگ می‌باشد به دشمن، زهر باشد باب او
قبضه‌اش بحر فنا و جوهرش گرداب او «تیغت آن ابری است دریا دل که فتح‌الباب او
تازه دارد ز آب نصرت بوستان مصطفی»

ای که درگاه تو باشد خلق عالم را پناه امثال امر تویی شک بود امرِ اله
هر که بر غیر درت رو کرد، شد حالش تباه «رهروان عالم تحقیق را نابوده راه^۱
بی‌زمین بوس درت بر آستان مصطفی»

عقل اگر گوید که درک ذات تو کار من است بی‌تصور کرده تصدیقی، ولیکن مؤمن است
هر قدر قدر تو را بالا شناسد ممکن است «رفعت بالای امکان صورت ناممکن است
ور بود ممکن، بود قدر توان مصطفی»

روی امید خلاق جز به درگاه تو نیست عقده کار جهان را فاتحی غیر از تو کیست؟
مهر خاموشی مرا بر لب، نه از دونه‌مندی است «عرض حاجت بر تو حاجت نیست؛ می‌دانی که چیست
حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی»

موسی اندر طور، بی‌خود از تجلیات تو صد چو عیسی زنده می‌گردند از آیات تو
مظهر نور خدایی؛ انبیا ذرات تو^۲ «از زبان خلق^۳ بر ناید صفات ذات تو
ور برآید، کی بود الا توان مصطفی»

تا ز مدحت ورد خود یاسین [و] طاهرا کرده‌ام هفت اقلیم سخن را سیور، تنها کرده‌ام
در ثنایت زینت اشعار ملاً کرده‌ام «گرچه در عالم به اقبال تو شاها کرده‌ام
آن چه حسان کرد^۴ روزی در زمان مصطفی»

ای محیط لطف [و] احسان، معدن جود و وفا کشتزار نامرادان را تویی ابر عطا
قطره‌ای از بحر انعامت دو عالم بس مرا «منت خلم به جان آورد؛ لطفی کن شها
وارهان از منت خلم به جان مصطفی»

وقت مردن چون کند تغییر، رنگ و روی من ریزد از شرم گنه، جوی عرق از موی من
آن زمان احباب را سازد جدا از کوی من «روی رحمت برمتاب- ای کام جان- از روی من
حُرمت جان پیمبر، یک نظر کن سوی من»

۱. متن: نابرده راه

۲. متن: در ذات تو

۳. متن: بر زبان خلق

۴. متن: آنچه حسان کرده

۵

شد ثنای حق ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین خلق شد کونین برایت؛ یا امیرالمؤمنین
 کرده ایزد پیشوایت، یا امیرالمؤمنین «ای گزیده مر خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 خوانده نفس مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین»
 تا ز جوش جیش نصرت گشته کشورگیر حکم شد عَلمَ اِنَّا فَتَحْنَا از پی تسخیر حکم
 گردنِ گردانِ عالم بسته بر زنجیر حکم «سرکشان دهر را آورده سرها زیر حکم
 پنجه خیرگشایت؛ یا امیرالمؤمنین»
 گر ز تمکین، پای خود را بر فلک بگذاشتی چرخ را در عین گردیدن نگه می داشتی
 سهل بودی آنچه مَلا گفتی [و] انگاشتی: «گر زمین را حلقه ای بودی ز جا برداشتی
 بازوی زورآزمایت؛ یا امیرالمؤمنین»
 ای وجود عالم از جودت علم افراخته هستی کون [و] مکان از بهر تو پرداخته
 همّت دریا و صحرا را توانگر ساخته^۱ «خازنان کان و دریا کیسه ها پرداخته
 از دل دریا عطایت؛ یا امیرالمؤمنین»
 ای که از درهای دریای تو زیور کرده است خون جگر^۲ الماس، چون یاقوت احمر کرده است
 کی زمرّد را به خود فیروزه منظر^۳ کرده است؟ «بس که لعل اندر دل کان، خاک بر سر کرده است
 روز بازار سخایت؛ یا امیرالمؤمنین»
 در بهار عمر، جز وصلت گلی نبود مراد با خزان مرگ هم رو[ح از تو می داریم شاد]^۴
 سهل بودی رونما صد جان اگر بایست داد «از نسیم بادِ نوروزی نشاید کرد یاد
 پیش خُلقِ جان فزایت؛ یا امیرالمؤمنین»
 ای شهنشاهی که عقل کل ندارد دسترس تا شود با بلبل مدح تو یک دم هم نفس
 سرّ حق، غیر حق حَقّت نداند هیچ کس «مدح اگر شایسته ذات تو باید گفت و بس
 کیست تا گوید ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین»
 غیر تو و آل تو ما را نیست مولایی دگر غیر پیغمبر به جاهت نیست همتایی دگر

۱. متن: توانگر یافته

۲. متن: چون جگر

۳. متن: فیروز منظر

۴. متن: محو شده است

در خورِ قدرت نمی‌بینیم مأوایی دگر «گر بُدی بالاتر از عرش برین جایی دگر،
گفتمی کان جاست؛ جایث یا امیرالمؤمنین»
ای که جبریل امین یک خادمیت در بارگاه
دین [و] دولت از تو رونق یافت؛ ای عالم پناه
این چه شان است؟ این چه رتبه؟ این چه حرمت؟ این چه جاه؟
«با همه بالانشینی، عـقل کل نابرده راه
زیر شادروان رایت؛ یا امیرالمؤمنین»
بی حضورِ حضرتت در مُلک هستی^۱ هیچ کس از عدم ظاهر نگردد، کی تواند زد نفس؟
قابض ارواح هم بی اذن تو ناید به کس «آنچه عیسی از نفس می‌کرد رمزی بود [و] بس
از دم معجزنمایت؛ یا امیرالمؤمنین»
تا ز مهرت دوش^۲ ایمان را ردایی می‌کنیم در صف محشر به عالم پیشوایی می‌کنیم
گرچه گاهی بینوایان را عطایی می‌کنیم «ما همه از درگه لطف گدایی می‌کنیم
ای همه شاهان گدایت؛ یا امیرالمؤمنین»
انبیا مجموع خیراتند اطوار تو را پی نبرده هیچ کس آثار انوار تو را
محرمِ سر حق، نامحرم اسرار تو را «فهم انسانی چه داند رتبه کار تو را؟
کافرینش برنتابد بار مقدار تو را»

۶

حضرت حق در کلام خود [ثناخوان] شماس است هَلْ أَتَى نَصَّ جلی در وصف احسان شماس
گوی تقدیر [و] قدر گو [پی به میدان] شماس «ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس
دور دورانِ فلک، دوری ز دوران شماس»
ای ز مهرت آفتابی در دل هر ذره‌ای است
بهر جودت^۳ قرص ماه و خور، دو قرصِ فطره‌ای است
هر یک از ذرات را از فیض عامت بهره‌ای است
«چشمه‌ای کز وی محیط آفرینش قطره‌ای است
قطره‌ای از لُجّة دریای احسان شماس»

۱. متن: در ملک هست

۲. متن: تا ز مهر دوش

۳. متن: بحر جودت

شش جهت از بهر جودت اعتباری بیش نیست هشت جنت از گل روی تو خاری بیش نیست
نه فلک بر آستان خاک ساری بیش نیست «آنچه در وی عالم امکان غباری بیش نیست

صورت ده چند او رکنی ز ارکان شماس

آنکه بر وحی الاهی انبیا را شد دلیل خِلْعَتِ خُلَّت^۱ فرود آورد از بهر خلیل
آنکه بر لوح [و] قلم آگه شد از ربّ جلیل «پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل

با همه ذهن و ذکا، طفل دبستان شماس

عرش از کرسی درگاهت فروتر پایه ای است شمس در جنب صفای شمس^۲ او سایه ای است
دفتر پیغمبران از فرّ شانت سایه ای است «هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیه ای است

از کمال فضل و احسان، خاصه در شان شماس

عقل کل را گر به عقل خویشتن افزون کنیم و ر به معراج تفکر سیر در گردون کنیم
گر دل خود را به رنگ نافه ها پر خون کنیم «نسبت قدر تو را با اوج گردون چون کنیم؟

زانکه اوج او حسیض قدر دربان شماس

بهر اظهار جلالت قادر قدرت نما کرده انزال کتب، ارسال جمله انبیا
هم به عهد آخرت از بهر دوران شما «قَبْهٌ نه چرخ را چون دانه برچیند ز جا

مرغ تعظیمی که او بر بام ایوان شماس

گرچه ماح، عمر خود در اصفهان کرده تباه^۳ لیک بر درگاهت آورده بهانه، عذرخواه
کرده تخمیزی^۴ که اصلش گفته اندر مدح شاه «بنده بیچاره، کاشی از دل و جان، سال و ماه

روز و شب در خطّه آمل ثناخوان شماس

[ز] اشتیاق درگهت، عمری است در سوز و گداز بوده ام- تا بوده ام- با اعتقاد^۵؛ ای چاره ساز
قائد توفیقم از لطف تو کرده سرفراز «بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز

با دل پردرد بر امید درمان شماس

ای که عادت کرده ای بر رنج عصیان داشتن تا به کی بر خود بلا [را] می توان بگماشتن؟

۱. متن: خلقت خلّت ۲. متن: شمس او

۳. متن: عمر خود را کرده اصفهان تباه

۴. متن: کرده تحمینی

۵. متن: تا بوده ام اعقید

با طبیعت رحمت غُفران و درمان داشتن «دردِ پنهان پیشِ درمان چند بتوان داشتن؟
عاقلی نبود ز درمان، دردِ پنهان داشتن»

۷

چون که طالع شد ز نصب‌الله آن بدرِ تمام زین سبب گردید آن‌جا قبله هر خاص و عام
گرچه هستند از شرافت کعبه [و] زمزم تمام «تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام
خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت‌الحرام»
از صفا دارد شرف دشت نجف بر هر زمین هر که ساکن شد در آن، باشد ز اصحاب یمین
هست مروه^۱ با صفا در جنب او خلدِ برین «کعبه اصل است بی‌شک نزد ارباب یقین
زان که دارد عروة الوثقی دین در وی مقام»
کیست دانی نافی^۲ کفر [و] ضلالت از زمین؟ باذلِ روح مقدس بهر خیرِ المرسلین
مشرق نورِ الاهی، مطلع حبل‌المتین «آفتاب آسمان دین، امیرالمؤمنین
والی مُلکِ ولایت، حاکم دارالسلام»
غایت [و] آغاز فطرت^۳، مصدر [و] انجام وحی یکه‌تاز دشت قدرت باشه اعلام وحی
منشی دیوان حکمت، صاحب ارقام وحی «مُبطِل بنیاد بدعت، مفتی احکام وحی
حامی دین شریعت، حاکم حلّ و حرام»
معطی لطفِ الاهی^۴ را شده ذاتش بیان از وجود اقدش جسم دو عالم یافت جان
این حقیقت گشته واضح بر جمیع انس و جان «پایه لطفش به معنی گر نبود در جهان
صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام»
رهروان راه حق را نیست جز راه تو راه در سپهر عزّ [و] شان، محو جمالت مهر [و] ماه
کس نداند رفعت قدر تو را غیر از الاه ای سریر سروری افزوده از جاه تو جاه
وی جهانِ آفرینش برده از نام تو نام

۳. آغاز قدرت

۲. متن: ناجی

۱. متن: جشت مروه

۴. متن: مفتی لطف الاهی

دفتر ایجاد حق را کرده سرمستِ رقم روز اوّل ثبت شد نام [تو] بر لوح [و] قلم
گر نبود، خلق بودی سربه سر اندر عدم^۱ «بر سپهرِ احترام، آفتاب از ذره کم
بر زمین احتشامت، ذره خورشید احترام»
سجده گاهِ اهل عالم شد سرایِ مولدت توتیای چشمِ حقیقین گشت خاکِ مرقدت
عرش اعظم را چه رتبه با وجود مسجدت؟ «باشکوه شقّه دستار و رکن مسندت
تاج جمشیدی چه و تخت سلیمانی کدام؟»
بنده مسکین تو، ماح که نام او رضاست «روز و شب در دار دنیا کار او یکسر خطاست^۲
گر ز لطف بگذری و بگذرانی^۳ هم رواست «پیرو تدبیر تو پیوسته تقدیر و قضاست
ننهد از روی ادب بیرون ز فرمان تو گام»
جانشینی^۴ رسول الله تو را باشد به جا زان که فایض بر تو شد این منصب از حکم خدا
دیده آحول، نبی را با تو می بیند دو تا «نسبت با سایر انسان خطا باشد، خطا
گوهر پاکیزه جوهر را چه نسبت با رُخام؟!»
هر که عازم شد به درگاه تو از راه یقین گشت زایر، مرقد پاک تو را با نور دین
می شود با اتقیا بی شک مُحَبَّت هم نشین^۵ «زایران حضرتت را بر در خلدِ برین
می دهند آواز: طِبُّنْمْ فَادْخُلُوْهَا خَالِدِینْ»

۱. متن: گر نبودندی خلق بودند سرسر در عدم

۳. متن: گر ز لطف بگذرانی بگذرانی

۵. متن: بحسب همنشین

۲. متن: کار دنیا بر خطاست

۴. متن: بانسلبنی

[تضمین سراینده ناشناس]

۱

«السلام ای سایهات خورشید ربّ العالمین»
«عرش علم و فضل، کرسی وقار [و] اقتدار»
«مفتی هر چاردفتر، خواجه هر هشت خلد»
«سید هر هفت کشور، در جهانبانی وحید»
«عالم علم سلونی، شهسوار لؤ کشف»
«فخر خاتم، زوج زهرا، باب شبّیر و شبّر»
«مقصد تنزیل بلغ، مرکز اسرار غیب»
«مظهر آیات ایمان، مبطل رایات کفر»
«صورت معنی فطرت، معنی ایجاد خلق»
«مقصد اقصای کون اندر فضای کن فکان»
«صاحب یوفون بالندر، آفتاب إنما»
«مشرق الشمسین، شاه قاب قوسین^۱ احتشام»
در جهان از روی معنی چون جهانی در جهان
بر فلک از خاکساری بوتربایی بر فلک
از عطای دست فیاض تو، دریا قطره‌ای

السلام ای شارح شرع تو قرآن مبین
«آسمان عزّ و تمکین، آفتاب داد و دین»
«پادشاه هر دو عالم، دادبخش آن و این»
«داور هر شش جهت، اعظم امیرالمؤمنین»
«مخزن اسرار کونین، منبع ماء معین»
«ناصر حق، نفس پیغمبر، امام راستین»
«مطلع الأنوار آی: هل أتى، فی کلّ حین»
«مقطع يتلوه شاهد، مقصد حبل المتین»
صاحب دریای فکرت، گنج حکمت را دفین
سرفراز نسل آدم، نفس خیر المرسلین
آیه امّ الکتاب، ای طا و ها و یا و سین
قُرّة العین لعمرك، نازش روح الامین
در بیان، از روی عبرت، عالمی با عالمین
در زمین، از روی رفعت، آسمانی بر زمین
در کفّ جودآفرینت، این زمین یک مشت طین

۱. متن: قاب و قوسین

[از بِحار] ساحت علم تو جبریل آبیاری
صاحب دیوان امرت موسی دریا شکاف
پیر درگاهت خلیل، آن سید کیوان شکوه
نقش بند کاف و نون از روی فطرت تاکنون
نافریده همسر قدر تو صاحب اقتدار
مثل تو چون شبه ایزد در همه حالت مُحال
گر بود جایز نه الا سید عالم نورد
ناشنیده از اوان عهد تا باقی عمر،
بی صلاح دین ز تو صوتی رقیب غیب دان
آن که مَداحش خدا، همدم رسول الله بود
همسرش گر هست در عالم، رسول الله بود

وز ریاض نُهت طبع تو رضوان خوشه چین
نایب حکمت سلیمان با همه نقش و نگین
پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین
صاحب دیوان دین تا صبح روز واپسین
ناکشیده چون مه رخسار تو نقش متین
غیر تو چون غیر یزدان در همه جا مُستکین
ور شود ممکن نه الا رحمة للعالمین
نانوشته از زمان مهد تا حین یقین،
بی رضای حق ز تو حرفی کرام الکاتبین
با وی اندر نور حق توأم رسول الله بود
گر کسی همتاش باشد، هم رسول الله بود

۲

ای به غیر از مصطفی، نابوده همتای تو کس
سرنوشت خوب و زشت از شیعینان شد بهشت
گر نه از مهر تو باشد سرخرو روی شفق،
مهره مهر از گلوی صبح برنارد فلک
کیست با قدرت سپهر و چیست با رای تو مهر؟
در علو وصف جاه تو^۱ سپهر و مهر گشت
کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه^۲،
دامن دهرش چو کانون پر شود از مهر و ماه
باشکوه صولتت دستان نیاید در شمار
بر سر لعل بدخشان جاکجا دارد خَرَف؟

قله قاف جلالت نیست کس را دسترس
بسته بر مهر تو ایزد، مهر خورالعین و بس
گر نه از مهر تو آید صبح صادق را نفس،
حلقه مه سازد از گوش شفق شق این قدس
آن منزّه از شکست و این مجرّد از دَس
آن ز قدرت مستعار و این ز رایت مقتبس
شحنه خیل سپاهت چون نگه دارد قَبَس،
چرخ [را] بر دست پیشآهنگ بندد چون جرس
در بر قول بلیغت هست رسوا کل دَس
در بر عنقای مُغرب چون شکوه آرد مگس؟

۱. متن: در علو وصف جاهت

۲. متن: چون فکند آهنگ راه

قوت بازوت گر دستان بدیدی در مَصاف
 گر به خواب گاو ماهی آمدی پرخاش تو
 گر دل دریا شکافت موج بر گردون زند
 گر ز رخس همّت گردی به گردون یافت راه
 و ر شکوهت را به میزان معانی برکشند
 در بر کوه وقارت، گر به وهم آید قیاس
 اندر آن میدان که مردان سعادت جوی را
 از ره شدّت نماید سرکشی رخس نژند
 نَشْتَرِ شمشیر بَران روی در شُرْیان نهد
 سنگ، روی شاهدِ هَمّت [ز] پروا، ز اضطراب
 از میان عرصه میدان برآیی مردوار
 سیف شوکت از یمین و رُمح عزّت از یسار
 خَلَقِ هفت اقلیم اگر آن روز هم‌دستان شوند
 با تو هم‌دستان نگرده هیچ‌کس یا هیچ‌چیز
 صورتی گردد مجسم فتح؛ گوید آشکار
 این بشارت آید از جبریل از پروردگار:

دادی از دست این هوئی و درگذشتی زین هوس
 مرغ روحش بی‌گمان از بیم بشکستی قفس
 گردی از گردون نخواهد دید چشم هیچ‌کس
 لَجَّة گردون در آن گردان بماند هم‌چو خس
 قَبَّة ذات‌البروج چرخ بگدازد چو رَس
 از ره خَفّت کم آید بوقُبُیس از یک عدس
 تیره شد عالم که شناسی عَسَق را از غَلَس،
 از ره مردی، عنان از دست بزیاید فرس
 تا کنند عزم وریدِ حرص، فِضاد عسس
 تا طیب مرگ گیرد ساعد جان را مَجَس
 وز کنار ساحت عزّت شوی فریادرس
 رایت دولت ز پیش و آیت نصرت ز پس
 خود نشاید خلق را خاک زمین‌بوس تو مَس
 از ره مردی نیارد تاب میدان تو کس
 جسمی از صورت مصوّر گشته اندر روزگار
 لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَیْف إِلَّا ذُو الْفَقَار

۳

ای سپهر عصمت از تو فرّ و زیور یافته
 گوش و هوش عرش و کرسی از تو دارد گوشوار
 از غبار درگه عرش احترام آشکار
 از کف طفل دبستان کز اکسیر است پُر
 بر امید مثل رویت دست نقّاش ازل

از تو شرح شرع دین محراب و منبر یافته
 آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته
 چشم عقل دوربین از سرمه بهتر یافته^۱
 کیمیاگر نسخه گوگرد احمر یافته
 بسته نقشی؛ لیکن از تو نقش، دیگر یافته

۱. متن: از سر مدبر یافته

ای جهان از نقش رخسار تو پُر، نقّاش صنّع
هر که مُهرِ مِهَرِ تو بر صفحهٔ جان نقش کرد
هر که سودای تو دید اندر سُودای دلش
روز فتح‌البابِ ابرِ دستِ دریا سیّرتو
صَفْقَةُ امواجِ جودت زد چو پهلوی بر فلک
آن‌که اندر آفرینش لاف بالایی زده
عقل کلّ - تا شد به بحرِ آفرینش غوطه‌ور -
بالِ حیرت هر کجا بازِ جلالت باز کرد
قدسیان را داده در فردوسِ اعلیٰ جای و جاه
با صفای گوهر ذات تو، گردون سال‌ها^۱
چاک فرق صورتت بر عرش دیده؛ زان جنان^۲
آن که دستت را به دریا کرده نسبت، بی‌گمان
کشتیِ هَمّت چو اندر اخضر جود تو دید
هر که دست حاجتی بر جود تو برداشته
هر که دستی بر ضریحت سود، شد پاک از سواد
ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تو را
هم به فطرت، نیک‌بختان مر تو را دارند دوست
با خدا و مصطفی رای تو یک رو داشته
چون خدا یار و رسولت یاور آمد شان تو
گر نبود ذات پاکت آفرینش را سبب
گر نه نسل پاک تو مقصود بود از این نَسَب

نقش‌ها بر بسته؛ لیکن چون تو کم‌تر یافته
جانِ جانانِ جوی را زان سگّه با فَر یافته
مخزن دل را چو کانِ زر توانگر یافته
عالمی را سیر از یک رشحه یک‌سر یافته
نَسَرِ طایر بر فلک چون بطِ شناور یافته
در برِ دریای نورت حلقه بر در یافته
رفعتت را ز آفرینش پایه برتر یافته
ثابت و سیّاره را یک رشحه بر پر یافته
طایرانِ سدره را در زیر شهر یافته
گشته و یک مُهره از مِهَرِ منور یافته
خاکِ خجلت بر جبینِ آب کوثر یافته
در کفِ دریائِ نَوالت، بحرِ بی‌مر یافته
رشحهٔ دست تو را دریای اخضر یافته
عالمی در دست خود یک‌بارِ دیگر یافته
تا قیامت دست خود را حاجت‌آور یافته
ای به مَنصبها ز یور، روز محشر یافته
ای ز تو دریای فطرت عین کوثر یافته
منبر و محراب با شُبَّیر و شَبَّار یافته
از خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته
شاهد ایجاد کُون از کاف و نون می‌بست لب
تا ابد حوّا سِتْرُونِ بودی و آدم عَزَب

۴

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس

عالم آبادان ز احسانِ نمایان شماس

۱. متن: گردد سالها

۲. زان جنان

از شوون هر دو نشئه، شرح شد شان شما
آفتابی کآسمان در سایه اقبال اوست
نوری از اعجاز کاعیان و معانی اندر اوست
چشمه‌ای کز وی محیط آفرینش قطره‌ای است
این منقش لُجّه موج کاندردش است
آن‌چه از وی عالم امکان غباری بیش نیست
این فلک کاو جمله انوار بروج است و صور
و آن‌چه گردون را بدان چشم جهان‌بین روشن است
در فلک، شمس و قمر کاصل نظام عالمند
پیر مکتب‌خانه ابداع یعنی جبرئیل
خضر عالم‌گرد و عالم‌بین و پیر سال‌خورد
هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است
آیه آیه مُصَحَف و تورات و انجیل و زبور
قُبّه نه چرخ را چون دانه برجیند ز جای
از خروس عرش، رعنا تر سُراید روز و شب
نسبت قدر تو را با اوج گردون چون کنم؟
نیست قدری نه فلک را نزد دربان درت
هر گهر کاندرد صمیم کان امکان قضاست
هر خبر کاندرد ضمیر آفرینش مُضمَر است
بنده بیچاره کاشی از دل و جان، سال و ماه
با دل پُر ز اشتیاق قرب درگاه شما
بر در دولت سرایت، روی بر خاک نیاز
کئی فرو ماند به درگاه الاهی شرمسار؟
درد خود را از تو پنهان چند بتوان داشتن؟

دور دورانِ فلک، دوری ز دوران شماست
دُر دریای ازل حرفی ز قرآن شماست
پرتوی از لَمعه گوی گریبان شماست
فیض چشمی از عنایت‌های پنهان شماست
قطره‌ای از لُجّه دریای احسان شماست^۱
ساحت بزم حضور نور ایمان شماست
صورتی چندند و آن رکنی ز ارکان شماست
برقی از معراج پُر ز امواج عرفان شماست
جز دو قرصی نیست: آن هم قرصی از خوان [شماست]
اولین شاگرد دل یک‌رنگ حیران شماست
با همه ذهن و ذکا، طفل دبستان شماست
بهر تعظیم شما، قرآن فرقان شماست
برکمال فضل و رحمت، جمله در شان شماست
قُتُس قدسی که موسیقار برهان شماست
مرغ تعظیمی که آن بر بام ایوان شماست
جمله زوار شما در عرش مهمان شماست
زان که اوج او حُضیض قدر دربان شماست
آن گهر وابسته در بیابان شماست
صورت اظهار آن موقوف فرمان [شماست]
نغمه سنج منقبت‌های فراوان شماست
روز و شب در خُطّه آمل ثناخوان شماست
گر بمیرد، من به قربانش که قربان شماست
با دل پر درد، بر امید درمان شماست
خود نشاید بی‌طیب امید درمان داشتن

۱. متن: از لُجّه دریای احسان

چون طبیبم گشت درمان، بایدم آن داشتن

عاقلی نبود ز درمان، درد پنهان داشتن

۵

ای معظّم کعبهٔ اصل از بیان مصطفّا
آمدی فاروق اعظم چون بُدی دّیان دین
از نقود گوهر معنی لبالب شد جهان
گشت اسرار ازل در روزگاران آشکار
ای به استحقاق، بعد از مصطفی غیر از تو کس
گر نه زهد خاص تو بود، از منافق هیچ کس
رهروان عالم تحقیق را نابوده راه
عقل دوراندیش فکرت کیش، کئی بگذاشت سر
تا سپهر شرع از او پر نور شد هرگز ندید
در شب پرشور فطرت^۱ از نجوم دین نافت
تیغ آن ابری است دریادل که فتح الباب او
لطف آن دریا، کز اقطار کرانت آبشار
گرچه در عالم به اقبال تو شاهی کرده ام
چون ز اسرار تو کردم هر دمی بحری روان
از بیان خلق برناید صفات ذات تو
خود برآید کی بیان^۳ از عهدهٔ اسرار تو؟
رفعت بالای امکان، صورتی ناممکن است
بار مقدار تو نتوان داشت کآمد ممتنع
لاف مدّاحی نمی یارم در این حضرت زدن
خرده بینان سخنور محو مدح قنبرند

هم تویی صدّیق اکبر در زبان مصطفّا
قبلهٔ دنیا و دین، جان جهان مصطفّا
تا گرفتی رنگ و بو از گلستان مصطفّا
تا نهادی لب به ظاهر بر دهان مصطفّا
در خلافت نیست ایمن در امان مصطفّا
تا نهادی پای تمکین در مکان مصطفّا
بی لب معجز بیانت بر روان مصطفّا
بی زمین بوی درت بر آستان مصطفّا؟
آفتابی جز تو کس صاحبقران مصطفّا
از تو روشن تر مَهی بر آسمان مصطفّا
سیل خیز آمد ز فیروزی به شان مصطفّا
تازه دارد ز آب نُصرت بوستان مصطفّا
لیک خواهم هم به تو جا در جنان مصطفّا
آن چه حسان کرد روزی در زمان مصطفّا
وز بیان، فضل تو^۲ افزون در لسان مصطفّا
ور برآید، نبود الا جز بیان مصطفّا
ای به تشریف وجود از حق به سان مصطفّا
ور بود ممکن، بود قدر توان مصطفّا
بل که شانت می نمایم از نشان مصطفّا
ای ثناخوان تو ایزد از زبان مصطفّا

۱. متن: در شب پرشور فطرت

۳. متن: خود برآید کی روان

۲. متن: وز بیان قصر تو

عرض حاجت بر تو حاجت نیست؛ می‌دانی که چیست
مر مرا بی‌پرده بنگر؛ چون [ز] تو پوشیده نیست
مَنْت خلقم به جان آورد؛ لطفی کن مرا
شد حجاب اندر حجاب این مَنْت خلقم همی
روی رحمت بر متاب ای کام جان از روی من
نیست شاهد چون که غیر از ذکر تو در کوی من

دردم؛ ای درمان درد بی‌کران مصطفی
حالِ اخلاص من اندر خاندان مصطفی
تا کنم جیب و بغل پُر زر ز کان مصطفی
وارهان از مَنْت خلقم به جان مصطفی
ای تمنّای تو در من عنبرین مینوی من
حُرمت جان پیمبر، یک نظر کن سوی من

۶

ای گزیده مر خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
[کرده در] قرآن ثنا در هَلْ اُتایت کردگار
گر زمین را حلقه [ای] بودی، ز جا برداشتی
بل که نه افلاک را بی‌حلقه بردارد ز جای
بس که لعل اندر دلِ کان، خاک بر سر کرده است
آفتاب، اشراق و دریا، لَجّه، ابر آورد بار
خازنانِ کان و دریا کیسه‌ها پرداخته
عالمی کرده گهر پُر، جام و جیب از بحر و بر
از نسیم بوی نوروزی نشاید کرد یاد
ز آبروی حور و غلمان کی توان تقریر کرد
مدح را شایسته ذات تو باید گفت و بس
پا به جای دست غیبت آمد، ای تاج رسول
خاطرِ هم‌چون من شوریده خاطر کی کند
خود نشاید صاحب الهام [و] وحی [و] کشف را
با همه بالانشینی، عقل کل نابرده راه
رای کُلّ فیلسوفانِ جهان افتاده است

داده تاج اِنمائیت؛ یا امیرالمؤمنین
خوانده نفس مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین
پنجه مشکل‌گشایت؛ یا امیرالمؤمنین
بازوی زورآزمایت؛ یا امیرالمؤمنین
مانده دور از ماسوایت؛ یا امیرالمؤمنین
از دل دریاعطایت؛ یا امیرالمؤمنین
بهر تشریف دعایت؛ یا امیرالمؤمنین
روز بازار سخایت؛ یا امیرالمؤمنین
نزد لطف پُربهایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین
پیش خُلق جان‌فزایت؛ یا امیرالمؤمنین؟
ای شرف بی‌منت‌هایت؛ یا امیرالمؤمنین
کیست تا گوید ثنایت؟ یا امیرالمؤمنین
ذکر فضل خاک پایت؛ یا امیرالمؤمنین
وصف قدر کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
بر شمارِ قصرهایت؛ یا امیرالمؤمنین
زیر شادروانِ رایت؛ یا امیرالمؤمنین

۱. متن: بهر لطف پربهایت

گر بُدی بالاتر از عرش برین جای دگر
 بر فراز خلوت خاص حق ار جا داشت جای
 آن چه تو شایسته آنی ز روی عزّ و جاه
 قَدَرَت اندر منظر اعلیٰ و بر مُلک ابد
 ما همه از درگه لطف گدایی می کنیم
 بر گدایانِ خود از روی ترخّم کن نظر
 آن چه عیسی از نَفَس می کرد رمزی بود و بس
 ای شفاها داده و برگشته چون گوی آفتاب
 فهم انسانی چه داند قیمت کار تو را؟
 عالمی نابرده پی، یک ذره گفتار تو را

بود جای دلگشایت؛ یا امیرالمؤمنین
 گفتمی کان جاست جایت؛ یا امیرالمؤمنین
 داده ذات کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
 کس نداند جز خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 چشم بر مهر [و] وفایت؛ یا امیرالمؤمنین
 ای همه شاهان گدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بود نام ایلیایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از لب معجزنمایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین
 عقل کل، طاقت نیارد ضبط اسرار تو را
 کآفرینش برنتابد بار مقدار تو را

۷

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مُقام
 برده دُرّ او سَبَق از مهر و ماه آسمان
 کعبه اصل است بی شک نزد ارباب یقین
 هر که بال همّتی زد، بر فراز عرش رفت
 آفتاب آسمان دین، امیرالمؤمنین
 نوربخش قبلتین و بیعتین و هجرتین
 مُبْطِل بنیاد بدعت، منشی احکام و حی
 عین آیت های ایمان، ضدّ اعلام نفاق
 بر سپهر احترام، آفتاب از ذره کم
 آسمان اندر زمینت با شکوه نجم، پست
 سایه لطف به معنی گر نبود در جهان
 گر نبود عالم از نور ولایت پرتوی

گشت طائف عرش و بر وی می کند هر دم سلام
 خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت الحرام
 قبله ارباب ایمان است و اصحاب کرام
 زان که دارد غُرُوة الْوُثْقٰی در این وادی مُقام
 نور حق، نفس نبی، صَمَصامِ یومِ انتقام
 والی مُلک ولایت، حاکم دارالسلام
 ماحی کفر [و] ضلالت، هادی دینِ اَنام
 حاکم دین و شریعت، حامی حِلّ [و] حرام
 ذره کویت، جهان تاب آفتابِ خوش خُرام
 بر زمینِ آسمانت، ذره خورشید احترام
 این مُقَرَّرَسُ سَقَفِ نیلی را نبود انتظام
 صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام

۱. متن: از لب معجزبیانت

ای سپهر سروری افزوده از جاه تو جاه
ای ریاض عرش بینش داده از بار تو بار
پیرو تدبیر تو پیوسته^۱ تقدیر قضا
نفس کل آمد یکی خادم، روان بر رخس تو

دارد اوج برتری از رفعت بام تو بام
وی جهان آفرینش برده از نام تو نام
نه سپهرت گشته یک توسن ز تسلیم تو رام
ننهد از روی ادب بیرون ز فرمان تو گام^۲

با شکوه شِقَّة دستار و رکنِ مَسندت
با فروزان مهر تو، از تاج قرب و تخت دین
نسبت با سایر انسان خطا باشد؛ بلی
لؤلؤ تر آید از دریا و دارد مهره هم
آنچه در تکریم و تعظیم سلیمان می‌رود
کوه تمکین سلیمانی که بود اندر ملوک
مثل تو جز مصطفی صورت نبندد عقل را
ز احتضار خویش تا جَنّت تو را داریم و بس
زایران حضرتت را بر درِ خُلد برین
قدسیان در باب جَنّت از یسار و از یمین

شِقَّة دین مستقر، رکنِ حکومت مستدام
تاج جمشیدی کجا؟ تخت سلیمانی کدام؟
چون تو معقول، اندر آن محسوس ثبوت خاص [و] عام
گوهر پاکیزه جوهر را چه نسبت با رُخام؟
در طلاق باین دنیا ز تو کاری است خام
اندکی بود آن هم از تمکین سلمان ناتمام
کُفُو تو، جز فاطمه، نسل تو، جز چندین امام
معنی ایمان ما این است روشن والسّلام^۳
می‌رسد هر دم سلام از عرش ربّ العالمین
می‌دهند آواز طِبَّتُمْ فَاَدْخُلُوهَا خَالِدِین

۱. متن: پیرو تدبیر تو هست پیوسته

۳. متن: این است و روشن والسّلام

۲. متن: ز دربان تو گام

توضیح دربارهٔ واژه‌نامه

۱. توضیح مربوط به هر واژه، فقط ناظر به کاربرد آن در شعر این کتاب است.
۲. بسا خوانندگان فاضلی که از این واژه‌نامه مستغنی‌اند. پیشاپیش از آنها پوزش می‌خواهم.
۳. در تدوین این بخش، علاوه بر قرآن، از منابع و مآخذ زیر بهره گرفته شده است:
 - بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی،
 - الغدير: عبدالحسين اميني،
 - لغت‌نامه: علی اکبر دهخدا،
 - برهان قاطع: ابن خلف شیرازی،
 - فرهنگ فارسی: محمد معین.

واژه‌نامه

فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾ (فتح / ١٠) کسی که به پیمانش وفادار باشد خدا به زودی او را پاداشی بزرگ می‌دهد.	آفتاب از حکم او ← ردّ شمس آذر آتش
أَحِبَّاءَ (جمع حبیب) دوستان، یاران أَحْبَابَ (در فارسی جمع حبیب) دوستان	آیه‌الکرسی آیه ۲۵۵ سوره بقره. برخی مفسران، آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ همین سوره را نیز جزو آیه‌الکرسی می‌دانند. وجه تسمیه آن، ذکر «کرسی خداوند» در این آیه است.
احتضار فرا رسیدن مرگ أَحْسَنَ بهترین أَحْوَلَ کژچشم، دوبین أَخْضَرَ سبز، سبزرنگ أَخْجَرَ خُرده آتش، شراره	آینه‌دار آن‌که آینه در پیش دارد تا چیزهایی مقابل آینه آشکار شود ابداعیان نوآورانِ دین إِبرام پافشاری، اصرار ابن عم پسرعمو
ادریس یکی از پیامبران که نامش دوبار در قرآن آمده و از بلندزیستان به شمار می‌رود أَدْنَى پایین‌تر، فروتر، کمتر، نزدیک‌تر أَذْفَر تیزبو، بسیار بویا أَرَامِلَ (جمع ارمل و ارمله) مستمندان، بیوگان، مردان (یا زنان) همسر از دست داده أَرْضِ زمین	ابوذر یکی از بزرگان صحابه. پس از پیامبر، حامی امیر بود و در زمان عثمان، به والی او در شام، معاویه اعتراض می‌کرد. از این رو عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرد و او در سال ۳۲ بدان جا درگذشت أَجْرًا عَظِيمًا بخشی از آیاتی چند، از جمله ﴿وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ﴾

اژدر در افسانه‌ها، مار بزرگی بوده که از
 دهانش آتش بیرون می‌ریخته است
 اژدر در شکننده و از میان‌برنده اژدر
 اَسْتَفِرُّالله از خدا آمرزش می‌خواهم
 استغنا بی‌نیازی
 اِشراق تابیدن، درخشش
 اَشْهَدُ أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... اصطلاحاً
 شهادت ثالثه نامیده می‌شود که به قول
 شاعر، پیامبر به منظور پیروی امت از آن
 حضرت گفته است
 اصحابُ الشَّمالِ یاران سمت چپ،
 کنایه از دوزخیان
 اصحابُ الیمینِ یاران سمت راست،
 کنایه از بهشتیان
 اِصْطَفَا (ء) برگزیدن
 اِطْعَمَ طعام دادن، خوراک دادن
 اِطْلَاق آزاد کردن
 اَطْلَس تهی کتاب مصوّر جغرافیایی، هر
 کتاب که دارای نقشه‌های متفاوت باشد.
 اَقْبَانُوس اطلس
 اَطْوَار (جمع طَوْر) رفتارها و حرکات
 اَظْهَر آشکارتر
 اِعْتَصَم چنگ درزدن، خود را از گناه
 بازداشتن
 اَعْمٰی کور، نابینا
 اَغْبَر گردآلود، خاکی

اِفسر تاج
 اِقْبَالَ توجّه و روی آوردن؛ نیک‌بختی
 اِکْسیر جوهری گدازنده که ماهیت
 اجسام را تغییر دهد و کاملتر سازد، هر چیز
 مفید و کمیاب
 اِکلیل گردی به رنگ‌های طلایی و
 نقره‌ای و سرخ و جز آنها که در نقاشی و
 نوشتن به کار رود
 اِکمالِ دین پس از اعلام جانشینی
 امیرالمؤمنین از سوی پیامبر در روز غدیر،
 خدا این آیه را بر حضرت رسول فرستاد:
 ﴿اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ
 نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا﴾ (مائده /
 ۳): امروز دین شما را کمال بخشیدم و
 نعمت و نواخت را بر شما تمام کردم و دین
 اسلام را برایتان برگزیدم
 التباس درهم آمیختن، پوشیده شدن
 التیام بهبود یافتن
 اَلْعَطَش تشنگی، وای از تشنگی!
 اَلَم درد
 اُمُّ الْقُرٰی قلب و مرکز، کنایه از مکه
 مکرّمه
 اِمْتِثَالَ فرمان‌بری، فرمان بُردن
 اِمْتِزَاج آمیخته شدن، آمیختگی
 اِمْتِنَان مَنّت داشتن، سپاس داشتن
 اِمکان قدرت و توانایی، امری که وجود

یا عدم آن ضروری نباشد

أَنَا الْحَقُّ الْمُبِينُ مِنْ أَنْ حَقَّ أَشْكَارِمْ

أَنَا مَآفِرِدْكَانَ

أَنْتَ جَنْبُ اللَّهِ تَوْ پهلوی خدایی

أَنْتَ مِنِّي اشارة به سخن پیامبر به

امیر المؤمنین - علیهما السلام: یا علی أَنْتَ مِنِّي

بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

بَعْدِي: علی جان، نسبت تو به من مانند

نسبت هارون به موسی است؛ جز این که

پس از من پیامبری نخواهد آمد

إِنْزَالُ فَرْوُفَرْسْتَادَنْ، فَرْوُدْآمَدَنْ

أَنْزَعُ الْبَطِينِ تعبیری است در احادیث که

درباره امیر المؤمنین به کار رفته است. شاعر

این دو کلمه را جدا از هم در دو جای شعر

خود به خدمت گرفته تا ترکیبی نو بیافریند

و مقصودش را بیان کند

إِنْعَامِ نَعْمَتِ دَادَنْ، نِیکِی کردن

أَنْفَاسَ (جَمْعُ نَفْسٍ) دَمَهَا، نَفْسُهَا

انگبین عسل، شهد

انگشتی به سایل اشاره به واقعه

اعطای انگشتی به سایل در اثنای نماز از

سوی امیر المؤمنین که در آیه ۵۵ سوره

مائده نیز آمده است

إِنَّمَا اشارة به آیه ۵۵ سوره مائده:

﴿هَٰمَانَا فَرْمَانْ گِذَارْ شَمَا خِدا وَ پِیامبر او وَ

ایمان آورندگانِ اَنْدْ که نماز برپا می دارند وَ

در حال رکوع زکات می دهند.﴾ منظور از

مؤمنی که در حال رکوع زکات پرداخت

امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - است

أَنْهَارُ مِنْ خَمَرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ رودهایی از

می که برای نوشندگان لذت بخش است

(محمّد / ۱۵)

إِنِّي أَنَا اللَّهُ مِنْ خِدايم؛ بخشی از آیه ﴿یا

موسی! إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (قصص /

۳۰)

أَنْسِ أَنْسِ گیرنده، همدم

أَوْ أَدْنَى برگرفته از آیه ﴿فَكَانَ قَابَ

قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (نجم / ۹)

اورنگ تخت، سریر پادشاهی، فرّ و

شکوه

أُولُوا الْأَبْصَارِ برگرفته از آیه ۲ سوره

حشر: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾: ای

صاحبان بصیرت، عبرت گیرید

ایلیا نام «علی» در کتب آسمانی پیشین

ایما (ء) اشاره، اشاره کردن

باب، باب مدینه علم اشاره به حدیث

معروف نبوی که آن را شیعه و سنی نقل

کرده اند: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا: من شهر

علمم و علی در آن است

بازگشت آفتاب ← رَدّ شمس

بازوی عَوْنِ بازوی یاری و کمک

بحرِ عَمَّانِ سَخَا دریای ناپیدا کرانه

بخشش و کرم

بُختی شتر قوی هیکل

بدرِ منیر ماه دوهفته درخشان و نورانی

بدعت عقیده تازه برخلاف دین

بِرِ نیکی، نیکوکاری

بر تافتن تحمل کردن

برزخ لایبغیان ← لایبغیان

برگشت خورشید ← ردّ شمس

بط مرغابی

بلافصل بی فاصله

بَلِّغْ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

مِنْ رَبِّكَ﴾ (مائده / ۶۷) ای پیامبر آن چه را از

سوی پروردگارت برای تو فرستاده شد (به

مردم) برسان. این آیه، حکایتگر فرمان خدا

به پیامبر مبنی بر اعلام جانشینی

امیر المؤمنین به مردم در روز غدیر خم است

بنده فرمان مطیع

بو تُراب ابوتراب، یکی از کنیه‌های

امیر المؤمنین - صلوات الله علیه -

بوفراس ابوفراس حارث بن سعید

حَمْدانی، شاعر و امیر شجاع شیعی در

سده چهارم

بوقُبیس ابوقُبیس، کوهی مُشْرِف به

مکه. در زبان فارسی مَثَل شده است برای هر

چیز سنگین یا سخت و بزرگ

بیت الحرام خانه محترم، کعبه

بی تحاشی بدون پرهیز کردن،

بی ملاحظه

بیخته (از مصدر بیختن) چیزی که از

غریب (اَلْكَ) رد شده باشد

بی ریب و ریا بی تردید، قطعاً

بیعتین در خطبه امام سجّاد در مجلس

یزید آمده است: «أَنَا ابْنُ مَنْ... هَاجَرَ

الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ:» من پسر کسی‌ام

که دو بار هجرت کرد و دو بار بیعت.

بی مَر بی شمار

بین الجانبین میان دو سو

بِئْسَ بد، ناگوار

بِئْسَ الْمَصِيرِ بد است آن جایگاه

بازگشت، کنایه از دوزخ

بهرام نام چند تن از شاهان ساسانی،

مراد شاه مقتدر است

پا به دوش مصطفی پیامبر مکرم پس از

فتح فیروزمندانه مکه در درون کعبه از

امیر المؤمنین خواست تا علی بر دوش او

برود و شماری دیگر از بته‌ها از جمله

بزرگ‌ت مسین قریش را سرنگون کند. در

طول تاریخ، بسیاری از شاعران و

نویسندگان راجع به این فضیلت علوی گفته

و نوشته‌اند. (الغدیر، ج ۷، صص ۱۰-۱۳)

پادشاه منظور نبی اکرم است

پاک سوز سوزنده و از بین برنده کامل

پای‌انداز پانداز، فرشی که به هنگام عبور بزرگی، زیر پای او اندازند	کردن
پروا سکون و قرار، جای سکون و قرار پیدا نمود خلق کرد، آفرید	تقیید به بند آوردن
پیدا نمودن خلق کردن، آفریدن	تَمَثَّلُ مانند چیزی شدن، مثال آوردن
پیس دورنگ، بسی‌رنگ، ناحیه‌ای از پوست که رنگ‌دانه ندارد	تنزّه دوری جُستن، پاک بودن
پیشاهنگ پیشرو قافله	توتیا سُرمه
پُل صراط	توقیفی آن‌چه موقوف است به فرمان خدا
پورِ عمران پسر عمران، موسی - علیه‌السلام -	تَهْلِيلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن
تَبَّتْ يَدَا بَرگرفته ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾ (مسد / ۱): بریده باد دو دست بولهب و نابود باد!	ثانی اثْنین دومین دو تا
تَحْرِیرِ سِجْلِ نوشتنِ سِجَل، نوشتن نامه احکام	ثناخوان ستایشگر، مدّاح
تَحِيَّات (جمع تحيَّت) درودگفتن‌ها، آفرین‌گفتن‌ها	جام مراد، جام حوض کوثر است
تخمیر سرشتن، مایه‌زدن	جانِ تو جانِ مصطفی اشاره به آیه ۶۱
تدویر گرد کردن، گردی	سوره آل عمران و رخداد مباحله که پیامبر به فرمان خدا، امیرالمؤمنین را نفس و جان خود خواند
تَرَكِ اَوَّلِي غفلت ورزیدن در انجام کار شایسته‌تر	جاه مقام، منزلت
تُرْكِي مشعل‌دار زیباروی روشن‌کننده، کنایه از خورشید	جَبَلِيّ از سر طبیعت و سرشت، ذاتی
تسَنیم چشمه‌ای در بهشت	جَبْهه پیشانی
تَغافل خود را به غفلت‌زدن، چشم‌پوشی	جَبین پیشانی
	جَرس زنگ
	جِلْد پوست، پوست بدن
	جَلِي آشکار، روشن
	جَناب درگاه، آستان
	جَنَاتُ عَدْنٍ فَادْخُلوها خالِدین
	بهشت‌های جاویدان، پس داخل شوید در آن برای همیشه. این عبارت، دو جمله از دو

جای قرآن است: ﴿جَنَاتُ عَدْنٍ﴾ (توبه / ۷۲) ﴿فَاذْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ (زمر / ۷۳)

جَنَاح بال، کناره لشکر

جَنَان (جمع جَنَّت) بهشت‌ها

جَنَّتُ الْمَأْوَى یکی از بهشت‌های

هشت‌گانه ﴿عندها جنة المأوى﴾ (نجم / ۱۵): نزد اوست جَنَّتُ الْمَأْوَى

جود بخشش و کرم

جولان تاختن، تاخت زدن

جِهَاتِ سِتَّة جهت‌های شش‌گانه، جلو،

عقب، راست، چپ، بالا و پایین

جَبَبْ گریبان، یقه

چاردفتر چهاردفتر، چهار کتاب آسمانی

قرآن، انجیل، تورات و زبور

چارْمُنْزَل ← چار دفتر

چرخ چنبری کنایه از آسمان

چشم‌داشتن امیدوار بودن، آرزو داشتن

چینه دیوار گلی

حَاتَم حاتم طایی، در دوره جاهلیت (و

آغاز اسلام) می‌زیست. در بخشندگی بدو

مَثَل می‌زنند

حَاشَ لِلَّهِ پناه بر خدا

حَبَّ دانه

حُبَّ دوستی، عشق

حَبْلُ الْمُتَمِّین ریسمان استوار؛ منظور از

«حَبْلُ اللَّهِ» در آیه و «حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَمِّین» در

حدیث، ولایت ائمه - علیهم السَّلام - است

حَجَرِ سنگ

حُذِیْقَه حذیفه بن الیمان، از یاران خاص

و صاحب سر رسول خدا و از یاران

امیر المؤمنین. وی در برخی از فتح‌ها پس از

وفات پیامبر نیز حضور داشت و از سوی

عمر فرماندار مداین شد و همان‌جا

درگذشت. پسرانش بنا به وصیت پدر، در

رکاب امیر المؤمنین در جنگ صفین شرکت

کردند و شهید شدند.

حِرْز پناه‌گاه، نگه‌دارنده، جای محکم و

استوار

حَزْم استوار کردن، احتیاط، دوراندیشی

در امری

حَزِین اندوهگین

حُسَام شمشیر

حَسَّان ابوالولید حسَّان بن ثابت. در سال

۴۷ پیش از بعثت زاده شد و به سال ۴۰ یا

۵۰ پس از هجرت درگذشت. نخستین کسی

است که در اسلام مدیحه و مرثیه سرود

حَسَب مطابق

حَسَبُ الْمَرَاد مطابق مقصود

حَصْن حصین دژ استوار

حَضِیْض نشیب، پستی

حق به تو پیوسته... اشاره به حدیث

معروف الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ و عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ: حق

از جنگ صفین به حکمیت رضا داده بود بر
او خروج کردند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را
سر دادند

خوان سفره، بساط

خور خورشید

خوشه‌چین تهیدستی که ته‌مانده درو را
جمع می‌کند

خیبر قلعه‌ای واقع در نزدیکی مدینه که
مقر یهودیان بود و به دست امیرالمؤمنین
(۷) گشوده شد

خیرالانام بهترین مردم، لقب پیامبر اکرم
خیربشر بهترین آدمیان، لقب پیامبر
اکرم

خیرالنساء بهترین زنان، مراد فاطمه
زهرا - سلام‌الله‌علیها - ست

خیرالوری بهترین آفریدگان، لقب
حضرت ختمی مرتبت

دار خانه، جا

دار درخت

دارالآمان جای امن و سلامت

دارالسلام جای سلام و آسایش
دُر مروارید

درایت بینش، علم فهم متن حدیث

در شهر علم ← شهر علم

در جنت نظیر درگاه بهشت‌گونه

دُرّة التاج مرواریدی که بر تاج نصب

همواره با علی و علی همواره با حق است

حوت ماهی

حورالعین، حور (جمع حوراء) زنان
بهشتی سفیدپوست که سیاهی چشمان
آنها به غایت باشد

حیدر شیر، یکی از القاب امیرالمؤمنین
حلّ و عقد گشودن و بستن، رتق و فتق؛
اهل حل و عقد: صاحبان رأی

حلّ و حرام حلال و حرام، روا و ناروا
خازن خزانه‌دار

خاصّ الخاص بسیار ویژه

خامه قلم

خُدّام (جمع خادم) خدمت‌کاران

خدیو پادشاه

خسرو انجم کنایه از خورشید

خسرو چرخ چهارم پادشاه فلک
چهارم، کنایه از خورشید

خُلد بهشت

خِلعت جامه دوخته که بزرگی به کسی
بخشد

خلیل، خلیل‌الله دوست خدا، ابراهیم
- علیه‌السلام -

خمر باده، شراب

خنگ اسب، اسب سفید

خوارج گروهی که در زمان امارت
امیرالمؤمنین به سبب آن که حضرتش پس

کنند	رَایَتِ بیرق، عَلم
دَس پنهان‌کاری	رایحه بو، بوی خوش
دَسْتار جای دست	رایض رام‌کننده، رام
دَسْتان لقب زال، پدر رستم. مراد، تواناترین پهلوانان است	رُبع مسکون قسمت معمور و مسکون
دَفین مدفون، پنهان‌کرده	سطح کره زمین که در حدود یک چهارم سطح آن است
دَلْدَل اَسْتَرِ سفیدرنگ پیامبر که حضرتش آن را به امیر المؤمنین بخشید	رُجال الله مردان خدا
دُنْبی دنیا	رَجعت اَفْتاب ← ردّ شمس
دوش احمد ← پا به دوش مصطفی	رَحْمَةُ الْعَالَمین مراد، پیامبر اکرم
دَوْر اَلْسْت زمانی که پروردگار از آدمیان راجع به ربوبیت خود گواهی گرفت: ﴿اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلٰی﴾ (اعراف/ ۱۷۲)	- صلوات الله علیه وآله - است که در آیه ۱۰۷ سوره انبیا نیز با این وصف از ایشان یاد شده است
دو کَوْن دو عرصه وجود، دنیا و آخرت	رِدا جامه‌ای که روی جامه دیگر بپوشند، بالاپوش
دولت نیکبختی، توانگری	رَدّ شمس بازگشت خورشید. اشاره به حدیثی است موسوم به ردّ الشمس با این مضمون: پیامبر به درگاه الهی دعا کرد تا خورشید که به مغرب خرامیده بود بازگشت و امیر المؤمنین - که به دلیل ملازمتش با پیامبر فریضه عصر را نگزارده بود - نمازش را برپا داشت. سپس آن آتشناک دوباره غروب کرد. (الغدیر، ج ۳، ص ۱۳۷)
دولت سَراکاخ سلطنتی، قصر	رُخام سنگ آهکی گم ارزش
دَهر روزگار، دوره	رَس زَرِ گذاخته
دِیَان داور و حاکم	رسم العمل دستور کار
دَبیح الله قربانی خدا، منظور جناب اسماعیل است	رَشحه چکه، قطره
دَر ذَرَه	
دَکَا هوشمندی، زیرکی	
دُلّ خوارشدن، خواری	
ذی اقتدار توانمند، با قدرت	
ذی شَأْن صاحب شوکت، ارجمند	
ذیل دامان، دنبال، آخر و پایین هر چیز	

از القاب امیرالمؤمنین	رَشک غیرت، حسد، محسود
سُبْحَانَ الَّذِي برگرفته از آیه معراج:	رضوان نگهبان بهشت
﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ (اسرا/ ۱):	رِقَاب (جمع رَقَبه) گردن‌ها
پیراسته است خدایی که شبی بنده خود	رُكْنِ رَکین ستون استوار
(محمّد) را از آن عبادتگاه محترم تا آن	رُكْنُ الظُّفَرِ ستون پیروزی، مایه موفقیت
سجده گاه دورتر سیر داد	روح‌الأمین جبرئیل
سَبْطَيْنِ دو نَواده، مراد حسنین	روز دین روز رستاخیز
- علیهما السلام - است	ریاض (جمع روضه) باغ‌ها
سَبَقِ خَوَان درس‌خوان، دانش‌آموز	راهبان راهدار، نگهبان راه
سِپهر آسمان	رفع طاعوت برکشیدن و به
سِتْرُونَ نازا، عقیم	حکومت‌رساندن حکمرانان باطل
سحاب ابر	رُمج نیزه
سِجِل زینهارنامه، امان‌نامه	روح‌الْقُدُس جبرئیل
سِجْن زندان	روشناس مشهور
سَخَا بخشش و کرم	روضه رضوان بهشت
سَخَى بخشنده، کریم	رُئِب شک و تردید
سِدْره درخت سِدْرَةُ الْمُتَنَّة در آسمان	زاد توشه
هفتم که در سورة نجم از آن یاد شده است	زاد الکثیر توشه بسیار
سُدّه آن‌چه که بر آن نشینند، کرسی	زاهل دور و دورافتاده
سَدید استوار، راست و درست	زِمَام مهار، عنان
سِرْزْدن سرباززدن، سرپیچیدن	زِنْدِیق مُلحد، بی‌دین
سَریر تخت، تخت پادشاهی	زُؤَار (جمع زائر) زیارت‌کنندگان
سُفْتِن سوراخ کردن	زُؤَار بسیار زیارت‌کننده
سَفَاهُ الله خدا سیرایش‌کناد	زیب آرایش و زیور
سُكَّان (جمع ساکن) باشندگان	زُیَان غضبناک و غُرَّان
	ساقی کوثر نوشاننده شراب کوثر. یکی

سُکُنَا جَائِ بَاش، مَأْوَا

سکندر: اسکندر مقدونی پسر فیلیپ (جلوس ۳۳۶ - مرگ ۳۲۳) در بیست سالگی به سلطنت رسید. طی جنگ‌هایی بسیار یونان، ایران، سوریه و مصر را تصرف کرد. سپس عازم هندوستان شد و تا دره پنجاب پیش رفت. سرانجام در ۳۲ سالگی در بابل مُرد.

سِلَک رده، ردیف، رشته

سلمان سلمان فارسی (ح ۵۷۰ - ۶۵۳ م.). یکی از صحابه مشهور پیامبر اکرم شمرده می‌شد. وی دهقان‌زاده‌ای از ناحیه «جی» اصفهان بود؛ اما در «رامهرمز» خوزستان بالید و پیش از اسلام، روزبه یا ماهو یا ماهبه نام داشت. حدود سال یکم هجرت روی به حجاز آورد و پس از اسارت به دست تاجران یهودی، به همت رسول گرامی آزاد شد و سرانجام اسلام آورد. در برخی از غزوات شرکت کرد. پس از رحلت پیامبر، خلافت ابوبکر را نپذیرفت. در ۱۷ ق از سوی عمر امارت مدائن یافت و بالأخره در ۳۳ ق وقتی ۸۳ ساله بود در همان شهر وفات کرد.

سَلِّمُوا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب / ۵۶): ای ایمان آورندگان بر او (پیامبر) درود فرستید و با

تعظیم بر او سلام گوید. در خطبه غدیر نیز از زبان رسول خدا می‌خوانیم: مَعَاشِرَ النَّاسِ! قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ وَسَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ: هان مردمان! آنچه برای شما گفتم بگوئید و به علی با لقب امیر المؤمنین سلام کنید

سَلُونِي سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي: از من بپرسید پیش از آن‌که مرا (در میانتان) نیابید. این سخن معروف امیر المؤمنین است که به مردم روزگار خود فرمود

سَمَا آسَمَان

سَمُومِ بَادِگَرِمِ مُهَلِک

سنگ میزان سنگ محک که سیاه رنگ است و درزرگری برای تشخیص طلا و عیار آن به کار می‌رود

سَوَادِ سیَاهِی

سَوَاءُ الْعَذَابِ بِدْتَرِینِ عَذَابِهَا

سود (از مصدر سودن) سایید، لمس کرد

سَوْدَا آرزو و خیال، میل شدید، عشق

سَوْرَن غوغَا و هیاهو

سوره اِنَّا فَتَحْنَا سوره فتح که سوره چهل

و هشتم قرآن است

سُوْدَا دَانَهُ دَل، ژرفای قلب

سُهَا ستاره‌ای ریز و خفی در دُب اکبر

سَهْم تیر، ترس

سَيْف شمشیر

شَمّه مقدار اندک، کم	سیماب‌وار همچون جیوه
شمیم بوی خوش	شاب جوان
شهرِ بالِ بزرگ	شاحِن پُرکننده، آکنده‌ساز
شه دلدل‌سوار مراد، امیرالمؤمنین است	شادرِوان (یا شادرِوان) خیمه، سایبان
شهربند باروی شهر، دیوار دورِ شهر	شافع شفاعت کننده، خواهشگر
شهر علم ← باب مدینه علم	شاهِ انجم کنایه از خورشید
شیخ پیر	شاهبازِ عرشِ حق کنایه از جناب
شیر آسمان آسد، ششمین برج از بروج	جبرئیل
دوازده‌گانه که در آسمان به صورت شیر است	شاهِ خاور کنایه از خورشید
شیراؤژن شجاع	شب آسری شبی که خدا، پیامبر اسلام را به معراج بُرد
صاحب‌قران کسی که همزمان با زادن او	شَبَر و شُبَیر شَبَر و شُبَیر: نام پسران
قِرانی در سیارات صورت گرفته باشد، کنایه از سعادت‌مند	هارونِ نبی بود که پیغمبر اسلام، فرزندانِ خود حسن و حسین را به نام ایشان نامید
پادشاه عادل و جهانگیری که دولتش دوام داشته باشد	شحنه داروغه، پاسبان
صائب درست، راست	شریان سرخرگ
صباح صبح، بامداد	شفق سرخی افق پس از غروب آفتاب
صبح دوم صبح صادق، هنگامی که روشنی روز در سیاهی شب به خوبی نمایان گردد	شفیعُ المذنبین شفاعت‌کننده گناه‌کاران
صبح کاذب صبح دروغین، صبحی است قبل از صبح صادق که دقایقی ظاهر و سپس ناپدید شود	شقُ القمر شکافتن ماه. پیامبر اسلام به درخواست کفار قریش و اذن پروردگار، ماه را منشق کرد؛ چنان‌که نیمی از آن در جانبی و نیم دیگر در جانبی دیگر بود
صِدِّیق اکبر بزرگ‌مرد بسیار راستگو، لقب امیرالمؤمنین در احادیث که دیگران آن	شقاوت نگون‌بختی، سخت‌دلی
	شَقّه پاره‌ای از چیزی
	شمسه آن‌چه به شکل خورشید سازند و بالای قُبّه و مانند آن نصب کنند

طَبِثُم فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (زمر/ ۷۳)	را به سرقت برده‌اند
پاکیزه شدید. پس، جاودان (به بهشت)	صَرَصَر باد بلندآواز، طوفان
درآید	صفا صخره‌ای است بلند در مگه
طَرَف گوشه، کنار	(دامنه کوه ابوقبیس) که حاجیان سعی خود
طُرفه تازه و مطبوع، شگفت‌آور، نیکو	را در آن جا تکمیل می‌کنند
طوبی شادی، خوبی. درختی است در	صَفَدَر شکننده صف، شجاع، یکی از
بهشت که گویند به هر خانه‌ای از اهل بهشت	القاب امیرالمؤمنین
شاخه‌ای از آن رسد و میوه‌های گوناگون	صَفقه دست بر دست دیگر زدن در بیع یا
خوشبو دارد	بیعت
طور، طورِ کلیم کوهی است در	صَفوة الله برگزیده خدا، مراد آدم
شبه جزیره سینا که موسی در آن نور الاهی را	- علیه‌السلام - است
مشاهده کرد	صَلا آواز دادن کسی یا کسانی را برای
طَوَف دور چیزی گشتن	إطعام یا چیزی دادن
طوق گردن‌بند	صَمصام شمشیر بُرنده
طین خاک، گِل	صَمیم میان، وسط
طینت سرشت، نهاد	صَوْب جهت، ناحیه
ظَل سایه	صور بوق، شیپور
ظَلَام به اقتضای شعر، در برخی جاها	صولت هیبت، قدرت
ظَلَام خوانده می‌شود: تاریکی؛ بسیار	ضَلالت گم‌راهی
ستم‌کننده	ضوء روشنائی، پرتو
عارضِ چهره، رخساره	ضیا نور، روشنائی
عاصم نگاه‌دارنده، حافظ، بازدارنده	طائف طواف‌کننده، گردنده
عاصی عصیانگر، سرکش	طا و ها طاهّا (طه) یکی از آیاتِ با
عاق نافرمان	حروف مقطّعه و نام سوره بیستم قرآن. یکی
عالم کَوْن و فساد دنیای فانی	از معانی آن، اسمی از اسامی پیامبر است
عالم ذر: جهانی که خدا از همه آدمیان	طالع طلوع‌کننده، سرنوشت

عصیان نافرمانی	درباره الوهیت خود، گواهی گرفت
عظام (جمع عظیم) بزرگان؛ ایضاً جمع	عَبَّهر گیاه نرگس
عظم: استخوان‌ها	عَتَبه عَتَبه، آستان در
عُقباُ اخروی، منسوب به اخری، آن	عَدَن همیشه بودن در جایی
جهانی، جهان آخرت	عُدوان ستم‌کردن، دشمنی
عقل اوّل آن‌چه نخستین بار از ذات حق	عِراق عراق عجم: ایالات جبال که
صادر شده است (در اصطلاح فلسفه مشاء)	شهرهای بزرگی داشت. از غرب به کرمانشاه
عقل کلی عقل اوّل	و همدان، از شمال به ری، از جنوب به
عقل مُستفاد مرحله چهارم نفس انسانی	اصفهان و از شرق به کویر بزرگ محدود
که مرتبه حصول همه علوم اکتسابی است	می‌شد. نیز نام پرده‌ای در موسیقی
(در اصطلاح فلسفه مشاء)	عَرَض آن‌چه قائم به جوهر باشد و خود
عقوبت سزای گناه و بدی	وجودی مستقل نداشته باشد
عَلَامُ الْغُیُوب داننده رازهای نهان، خدای	عرضه داشتن بیان‌کردن از طرف
متعال	کوچکتر به بزرگتر
علم‌الیقین مرحله اوّل یقین. یقینی که به	عُرُوةُ الْوُثْقَى دست‌آویز محکم و
واسطه دانستن معلوم برای عالم حاصل	استوار؛ برگرفته از آیه ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ
می‌شود	بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ (بقره/ ۲۵۶) که به ولایت
عَلَن آشکارکردن، هویدا، ظاهر	اهل بیت تأویل شده است
عَلِيٌّ كَالْقَمَر علی مانند ماه است؛ این	عَزَب مرد بی‌زن و مجرّد
معنا در برخی از احادیث نبوی به چشم	عُزَى یکی از بت‌های معروف قریش در
می‌خورد	عهد جاهلیّت
عماد دین تکیه‌گاه دین	عَسَس نگهبان، شبگرد
عماری کجاوه، محمّل	عُشر یک دهم، ده یک چیزی
عُمان دریایی است منشعب از اقیانوس	عصای موسوی عصای حضرت موسی
هند در جنوب پاکستان و ایران و مشرق	که در برابر فرعونیان به امر خدا ازدها شد
	عُصفور گنجشک

عربستان؛ مطلق دریا	برایش یقین حاصل می‌شود
عَمْرُو عَمْرِو بْنِ عَبْدِوَدَّ عامری از	غاشیه بر دوش کنایه از مطیع و
بنی‌لُؤی. از شجاعان سوارکار مشهور قریش	فرمانبردار
بود که در غزوه خندق به دست	غالی غلوکننده، کسی که برای
امیرالمؤمنین کشته شد.	امیرالمؤمنین، نبوت یا الوهیت قائل باشد
عَمیم تام، شامل و کامل	غزا جنگ، کارزار
عنان بر عنان داشتن برابری کردن، برابر	غَسَق تاریک شدن شب، تاریکی اول
بودن	شب
عَتَر عترة بن شداد، یکی از مشهورترین	غَضَنَفَر شیر بیشه
سوارکاران عرب در دوره جاهلیت. او شاعر	غُفْران آمرزیدن، بخشایش
بود و از اصحاب معلقات و حدوداً در سال	غَلَس تاریکی آخر شب که با سپیدی
۲۲ کشته شد	صبح درآمیزد
عَدْلِب بلب	غِلْمان (جمع غلام) پسران نورسته
عنقا مرغی است افسانه‌ای، سیمرغ	بهشتی
عَتَقای مُغْرِب سیمرغ بلع‌کننده و	غَمَام (جمع غمامه) ابر
فروبرنده: مراد، پرنده پُر پَرش و قوی‌بال	فَادْخُلُوها خالِدین ← طَبْثَم....
است	فارس اسب‌سوار، جنگاور
عَوْن یاری	فاروق اعظم بزرگ جداکننده حق از
عهد روزگار، یاد، پیمان	باطل، لقب امیرالمؤمنین در احادیث که
عیسی گردون‌نشین از آن‌جا که عیسی -	دیگران آن را به سرقت برده‌اند
علیه‌السلام - به آسمان عروج کرد در ادب	فائض فروریزنده، فیض‌دهنده
فارسی از او این‌گونه یاد می‌شود	فتح الباب گشودن در، کنایه از گشایش
عین‌الیقین مرحله دوم یقین. در	کارها
اصطلاح عرفا، سالک به سبب صفای	فَطَرَت سستی، فاصله میان دو دوره
باطنی، به کشف بسیاری از رموز موفق و	فتح قریب برگرفته از ﴿نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ

قوسینِ أو أدنی ﴿: (نجم / ۹)	فتحِ قریب ﴿ (صف / ۱۳) یاری از خداست
قاسم قسمت‌کننده، بخش‌کننده	و گشایش نزدیک است
قاسمُ الأرزاق بخش‌کننده روزی‌ها	قَرّ فروغی ایزدی که به دلِ هر که بتابد او
قارون یکی از افراد بنی‌اسرائیل که ثروتی فراوان داشت. خدا زلزله‌ای سخت پدید آورد و زمین، او و خانه و گنجش را به کام خود کشید	را بر همگان برتری دهد
قائد پیشوا، پیشرو	فردوس بهشت
قائم‌مقام جانشین	قَوس اسب
قَبَس شعله و پاره‌های آتش	قَرَق تارک سر
قبض روح جان ستاندن، گرفتن جان	قُرّان قرآن
قبلتین امیرالمؤمنین از جمله معدود مسلمانی به شمار می‌آید که هم رو به قبله مکه و هم رو به قبله بیت‌المقدس نمازگزارد	قَرقدان دو ستاره نزدیک قطب شمال
قُبّه گنبد و بارگاه	قَصَاد رگ‌زن (قَصَد: رگ زدن)
قَدَس پیکان با دسته	فصلُ الخطاب کلام فصیح که حق را از باطل جدا سازد
قُدوه پیشوا، مقتدا	فِطره زکات فطره، مطلق زکات
قِران نزدیک‌شدن	فَغفور بَغفور، پسر خدا، لقب پادشاهان چین
قُرّة العین آن که موجب روشنایی چشم گردد، نور دیده	فَکّار افکار، خسته، مجروح
قرین نظیر و مانند	فَوْقُ أیدیهِم برگرفته از ﴿ یدالله فوق ایدیهِم ﴾ (فتح / ۱۰) دست خدا فرادست ایشان است. خدا در این آیه ماجرای بیعت مسلمانان را با پیامبر یاد می‌کند
قَسیم بخش‌کننده، تقسیم‌کننده	فی طریقِ الحقّ قَدْ فَازَتْ بِأَنْوَارِ الْهُدَى در راه حق و حقیقت، با نورهای هدایت رستگار شد
قَضیم علف و جوِ ستور	قَابِض گیرنده، درآورنده
قطب اقطاب کامل‌ترین انسان	قَاب قَوْسین برگرفته از ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسینِ أو أدنی ﴾: (نجم / ۹)
قَفَا پس‌گردن، پشت	

دخترعموی خود لیلی بود	قِفَار (جمع قَفَر) بیابانها
کادناست که ادنی است	قفس کنایه از تن و جسم آدمی
کاف و نون مراد «کُن» (= باش) است.	قُقُنُس و موسیقار مرغی افسانه‌ای است
اشاره به آیه کُنْ فَيَكُون	به غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز. منقار او
کان معدن	سیصد و شصت سوراخ دارد و در کوه بلندی
کبریا عظمت؛ خدای تعالی	مقابل باد نشیند و صداهاى دل‌انگیز از منقار
کتف او معراج تو ← پا به دوش مصطفی	او برآید. گویند موسیقی را از آواز او
کُحل سرمه، توتیا	دریافته‌اند
کَرَّار بسیار حمله‌برنده، لقب	قلب میانه میدان جنگ
امیر المؤمنین - صلوات‌الله‌علیه -	قُلْ كَفَىٰ بِرِغْرَفْتِهِ از ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا
کرام (جمع کریم) بزرگواران، بلند همتان	بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾
کِرَامُ الْكَاتِبِينَ بزرگان نویسندگان،	(رعد/ ۴۳): بگو میان من و شما، خدا و
فرشتگانی که کارهای خوب و بد آدمی را	کسی که دانش کتاب دارد برای گواهی بس
ثبت کنند	است. بر پایهٔ احادیثی چند این آیه به علم
کَرْوَبی، کَرْوَبیان فرشتگانی که از حضور	الهی سرشار امیرالمؤمنین اشاره دارد
خدا فرستاده می‌شوند، یا آن‌که همواره در	قُلْ وَ دَلْ خَيْرُ الْكَلَامِ صورت دگرگون
نزدش حاضرند و دارای دو بال هستند	شدهٔ قول منسوب به امیرالمؤمنین: خَيْرُ
کَرْمَنَا بخشی از آیه ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ	الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ: بهترین سخن آن است که
وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ﴾ (اسرا/ ۷۰)	کوتاه و راهنما به مقصود باشد
کسر شکستن	قنبر غلام خاص امیرالمؤمنین که به امر
کسر جَنْب شکستن پهلوی، اشاره به	حجاج بن یوسف کشته شد
واقعهٔ آتش‌زدن خانهٔ امیرالمؤمنین و	قَوَام آن‌چه یا آن‌که امری بدان قایم باشد.
شکستن پهلوی دخت پیامبر - علیهم‌السلام -	پایه، ستون، عماد، نظام
کُسوف خورشید گرفتگی	قَویم درست، استوار
کِش که او را	قیس قیس عامری، مجنون که عاشق

کَشَفَ الْغِطَاءَ برافتادن پرده، اشاره به بیان
امیرالمؤمنین: لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ...

کُفُو مانند، همتا
کَلْب سگ

کمال دین ← اکمال دین

کن فکان مراد، آفرینش همه موجودات
است

کوثر چشمه یا حوض یا نهری در
بهشت؛ فاطمه زهرا - سلام الله علیها -

کوچک ابدال (در اصطلاح قلندران)
مرید خردسال، شاگرد صوفی و مبتدی در
سلوک را گویند

کومه خانه نبین، کلبه

کونین دو عرصه هستی، دنیا و آخرت

کیسه پرداختن کیسه ساختن

کیوان زحل، یکی از سیارات منظومه
شمسی که به گرد خورشید می‌گردد.
پاسداری و پاسبانی، صفتی است که در
ادبیات به کیوان داده‌اند

گاو زمین گاو اسطوره‌ای که زمین بر دو
شاخ او قرار دارد و آن گاو بر پشت ماهی
است

گاهی، گهی هیچ‌گاه

گردان گردنده، مراد پهنه هستی است
گردان دلیران، پهلوانان

گردَنان سَران، سروران

گرده قرص نان

گُل می‌کند نمودار می‌شود، جلوه می‌کند
گوگرد احمر گوگرد سرخ که در قدیم آن
را نوعی اکسیر می‌پنداشتند و چیزهای
کم‌یاب را به آن شبیه می‌کردند
گوی گریبان تکمه گریبان که در حلقه
اندازند تا بسته شود، دکمه یقه

لات یکی از بت‌های معروف قریش در
عهد جاهلیت

لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ عَهْدِنَا فِي قُرْبِكُمْ / بَلْ
رَزَقْنَا الْعُودَ ثُمَّ الْعُودَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ خدا آن را
واپسین زمان ما در نزدیکی به شما قرار
ندهد؛ بل بازگشت مکرر را روزی‌مان کند.
این دو جمله برگرفته از زیارات امامان
معصوم است

لاریب بی‌تردید، قطعاً

لَارِيبَ فِيهِ بخشی از آیه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ
لَا رِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره / ۲)

لَاعَيْنُ رَأَتْ بخشی از حدیث: إِنَّ
فِي الْجَنَّةِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا
خَطَرَ عَلَى قَلْبِ أَحَدٍ: همانا در بهشت
نعمت‌هایی وجود دارد که هیچ چشمی
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب کسی

خطور نکرده است

لَا تَفْتِ إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ هَيْج

جوانمردی همتای علی و هیج شمشیری

چون ذوالفقار نیست

لَالِي (جمع لؤلؤ) گوهرها، مرواریدها

لامع درخشان

لَا يَبْغِيَانِ برگرفته از ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾

لَا يَبْغِيَانِ ﴿ (رحمان / ۲۰): (ای رسول) میان

آن دو دریا، فاصله‌ای است که به یکدیگر

تجاوز نمی‌کنند

لَا يَغْنَى برگرفته از آیه ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى

مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ (یونس / ۳۶): گمان و

خیالات موهوم، هیچ از حق بی‌نیاز نمی‌کند

لُجَّةً میانه آب دریا، ژرف‌ترین جای دریا

لَحْدُگور

لَحْمُكَ لَحْمِي سخن نبوی خطاب به

امیرالمؤمنین است؛ یعنی تو از گوشت و

پوست منی

لَعْل از سنگ‌های گران‌قیمت که

رنگ‌های مختلفی دارد و در جواهرسازی

مصرف می‌شود

لَعْلٍ بَدَخْشَانِ لَعْلی که از بدخشان به

دست آید و رنگ سرخ روشن و زیبایی دارد

لَعْمُكَ سوگند به جان تو. بخشی از

آیه ۷۲ سوره حجر که مقام عظیم پیامبر را

نشان می‌دهد: ﴿لَعْمُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ

يَعْمَهُونَ﴾

لَعِين رانده، نفرین شده

لِقَا دیدار، دیدن

لِقَمَان مردی حکیم که حبشی بود و در

روزگار داوود می‌زیست. او به حکمت و

دانایی شهرت داشت

لَمَحَه یک بار تند و گذرا دیدن چیزی

لَمَعَان (جمع لمعه) روشنی‌ها

لَمْعَه روشنی، پرتو

لَمْ يَزَلْ بی‌زوال، جاودان

لِوَا پرچم

لَوْح محفوظ صفحه نگاه‌داشته شده.

خدا در قرآن (یک جا: بروج / ۲۲) ما را به

وجود آن خبر داده؛ اَمَّا حَقِيقَتُهُ بِرِ مَا أَشْكَار

نیست. شاید منظور، علم خدا باشد

لَوْ كُشِفَ لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ

يَقِينًا: اگر پرده‌ها برافتد، یقین من افزوده

نمی‌شود. این کلام امیرالمؤمنین است

(مطلوب کل طالب، رشید وطواط، کلمه

اول)

لَوْلَاک اشاره به عبارت معروفی که

مضمون احادیث فراوان است: لَوْلَاكَ لَمَّا

يَا تُيُكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ؟ ﴿٣٥﴾ (مُلک / ۳۵)	خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ: اگر تو نبودی، همانا که
ماء و طین آب و خاک	آسمان‌ها و موجودات را نمی‌آفریدم
مُنْذَنه جای اذان گفتن، گل دسته	لَوْلُو مروارید
مَأْوَا پناهگاه، جایگاه	لِثَام (جمع لثیم) فرومایگان
مُبِين آشکارکننده، آشکار	لیلی دخترعمو و معشوق قیس عامری
مُتین محکم، استوار	یا همان مجنون
مُثَمِّر بسیار مال دارنده	لیل و نهار شب و روز
مَجَس محلّ لمس، محلّ نبض	لی مَعَ الله بخشی از جمله منسوب به
مُجَرّی اجراشده، انجام گرفته	نبی مکرم: لی مَعَ الله وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ
مَحَامِد (جمع مَحَمَدت) ستایش‌ها	مَلِكٌ مُّقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ: من با خدا
مُحْتَبَس باز ایستاده، حبس شده	هنگامی دارم که در آن نه فرشته‌ای ارجمند
مُحْتَشَم با حشمت، با شوکت	می‌گنجد و نه پیامبر فرستاده شده‌ای
محظوظ حظ بُرده، بهره‌مند	مَأَب جای بازگشت
محو و اثبات محو، آنچه خدا نفی کند	ما أَوْحَى بخشی از آیه ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ
و اثبات، آنچه خدا ظاهر کند	عَبْدَهُ مَا أَوْحَى﴾ (نجم / ۱۰) خداوند آنچه
مُخَمَّر تخمیرشده، سرشته	را باید به بنده خود وحی کرد
مَدَّ کشیدن، بسطدادن	ماحی محوکننده، نابودکننده
مدایح (جمع مدیحه و مدیح)	مادح مدح‌کننده، ستایشگر
ستایش‌ها	ماسوی ما سَوَى الله، آنچه جز خداست
مدبّر تدبیرکننده	ماضی گذشته
مُذْنِب گناه کار	ما فیها آنچه در آن است
مُذْهَب زراندود	ماکان و یكون آنچه بوده و هست
مرام مراد، خواهش	مالک رِقَاب صاحب اختیار
مَرَجع جای بازگشت، محلّ رجوع	ماء مَعِين آبی گوارا، بخشی از آیه ﴿فَمِنْ

مردم مردمک، اصل چشم (۲۵۳)	بیرون آمدن
مَرَس طناب، ریسمانی که درگردن شیر	مِزمار نی که در آن نوازند
و سگ کنند	مُضَمَّر در ضمیر حفظ کرده، در دل نگاه
مُرْسَل فرستاده شده	داشته
مروه کوهی است به مکه و در مقابل آن	مَطَاف محلّ دورزدن و گشتن
کوه صفا قرار دارد. حاجیان در موسم حج،	مَعَاذَ اللَّهِ پناه به خدا
مسافت میان آن دو را هفت بار می‌دوند	مُعین کمک‌کننده، یاریگر
مَرَهَم دارویی که بر زخم نهند یا برآن	مُعَايِب کسی یا چیزی که در غیبتش از
بمالند	او سخن گفته شود
مَس سودن، دست مالیدن	مَغْفَرَت آمرزش
مَسَالک (جمع مسلک) راه‌ها، آیین‌ها،	مُفْتی فتوادهنده
شریعت‌ها	مَفْرَح شادکننده، فرح‌بخش
مُسْتَدَام دوام خواسته شده، پایدار	مُقَرَّنَس آن‌چه به شکل نردبان و پله‌پله
مُسْتَعَار به عاریت گرفته شده	ساخته شده؛ کنگره‌دار
مُسْتَعَان کسی که از او یاری خواهند	مُقْلِس تهی‌دست، نادار
مُسْتَعین یاری‌خواهنده	مُقْتَبَس روشنی‌گرفته، اخذشده
مُسْتَفید بهره‌گیرنده	مُقْتَضَب قطع شده، بریده
مُسْتکین فروتن، خاضع و ذلیل	مَقْسُوم قسمت‌شده، بخش شده
مُسْتوفی آن که تمام حق را بگیرد	مُکَدَّر تیره‌شده، دل‌آزرده
مُسَجَّل امر مستند و قطعی	مُکَلَّل تاج بر سر گذاشته
مَشْرَب طریقه دینی و آیینی	مَکین آن‌چه در مکانی جای گیرد،
مِشکات چراغدان	جای‌گزین
مَصَاف جنگ، میدان جنگ	مَلاحِت نمکین بودن
مَصْدَر جای صادرشدن، جای	مِلَّت دین، آیین

الله النَّاطِقُ و «أَنَا الْكِتَابُ النَّاطِقُ»	مَلَّتْ خَيْرَ الْبَشَرِ دین پیامبر
موسیقار یک نوع ساز	مُلْتَبَسٌ مُشْتَبِهٌ، به هم آمیخته
موهِن خوارکننده، توهین آمیز	مُلْتَمَسٌ درخواست شده
مَهَالِك (جمع مهلكه) جایهای هلاکت و نابودی	مِمَّا رَزَقْنَا يُنْفِقُونَ برگرفته از آیاتی چند،
مَهْدِ گهواره	از جمله آیه ۳ سورة بقره: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾: و از آن چه روزی شان دادیم
مینونشان آن چه از بهشت نشان دارد	می بخشند
نازَان ناز کننده، فخر کننده	مَمْسُوسٌ سوده شده، تماس یافته
نازِش نازیدن، مایه نازیدن و مباحثات کردن	مِنْبَرُهُ پایه عرش، فلک نهم
ناسخ و منسوخ نسخ کننده، باطل کننده	مُنْتَقِمٌ انتقام گیرنده، کینه کش
حکم سابق، نابود شده	منتظم نظم یافته، مروارید به رشته کشیده
ناصب آن که امیرالمؤمنین و خاندان او را دشمن دارد	مُنْجَلَى روشن شونده، جلوه گر
نافه کیسه ای که در زیر شکم جنس نر آهوی خُتن قرار دارد و در آن ماده ای تیره رنگ روغنی و بسیار خوش بو به نام مُشک است	مُنْدَرَسٌ کهنه، پاره، فرسوده
نافه صالح ماده شتری که صالح پیامبر به منزله معجزه خود از کوه پدید آورد و قوم عاد را از کشتن آن پرهیز داد؛ اما قوم پند او را نشنیدند و شتر را کشتند	مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ حدیث نبوی: آن که مرا ببیند همانا خدا را دیده است. (بحار، ج ۶۱، ص ۲۳۵)
ناکثین پیمان شکنان، کسانی که در مدینه با امیرالمؤمنین بیعت کردند و در بصره عهد	مُنْزَلٌ نازل شده، فرو فرستاده شده
	مُنْشُور فرمان نامه
	مُنْقَشٌ نقش و نگار شده
	مُنْكَشِفٌ آشکار شونده، هویدا
	مِنْ كَلَامِ نَاطِقٍ اشاره به بیان
	امیرالمؤمنین: «أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقِ» (بحار، ج ۸۲، ص ۱۹۹) و همانندهای آن: «أَنَا لِسَانُ

خود را شکستند	نقش بند احسن التَّقْوِيم آفریننده بهترین
نایب مناب جانشین	صورتها، خالق آدمی. اشاره به ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا
نُبی قرآن	الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین / ۴)
نتاج نسل، نژاد	نقش بند کاف و نون منظور، خداوند است
نجم ستاره	نقطه با اشاره است به بیانی منسوب به
نخوت کبر، غرور	امیرالمؤمنین مبنی بر این که قرآن در بسم الله
نژند اندوهگین، پژمرده	الرَّحْمَانِ الرَّحِيم خلاصه شده و آن در با و
نسر طایر یکی از ستارگانِ قدرِ اول	من نقطه زیر بایم
صورت فلکی عقاب	نقود (جمع نقد) سگه‌های پُربها
نشأه دنیا و آخرت	نکته بوی خوش
نَشْتَر نیشتر، آلت فلزی نوک‌تیز که	نمی‌یارم (از مصدر یارستن) نمی‌توانم
جراحان در زخم بدن فرو برند تا خون یا	نُواب (جمع نائب) وکیل‌ها، گماشتگان
چرک بیرون آید	نَوال بهره، عطا و بخشش
نُشور زنده‌شدن مردگان در قیامت	نون ماهی
نَص کلام صریح، لفظ آشکار	نهروان ناحیه‌ای است میان بغداد و
نَصَر یاری، یاری‌کردن	واسط که در آن (۳۸ ق.) بین امیرالمؤمنین و
نَصْرُ من الله بخشی از آیه ﴿وَأُخْرَى	خوارج جنگ درگرفت
تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ (صف /	نُه فَلَک مراد همه آسمان‌هاست
۱۳)	نیام غلاف شمشیر
نِعَم الثَّوَاب نیکو پاداش	نیر اعظم کنایه از آفتاب
نغمه سنج نغمه‌سُرا	نیران (جمع نار) آتش‌ها
نفس کلی صورتی است روحانی که از	نیزه خطی نیزه‌ای که در بندر خط از
عقل کل- که اول موجودات است- افاضه شود	کشور بحرین ساخته می‌شد و به مرغوبیت
نقّاش ازل منظور، خالق موجودات	شهرت داشت
است	

هم‌قران نزدیک و هم‌نشین	نیلِ مادری مراد، تیره‌رویی و شرمساری
هَلْ أَتَىٰ سِرَازِ سورهٔ انسان یا دهر. به	حاصل از ازالهٔ بکارت است
روایت شیعه و سنی، از آیه: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ	واقعی واقعاً، به حقیقت
يَشْرَبُونَ...﴾ تا ﴿وَكَانَ سَعِيكُمْ مَشْكُورًا﴾ در	واقف الأسرار دانندهٔ رازها، مراد
مدینه و راجع به علی و فاطمه و حسن و	خداوند است
حسین - علیهم السلام - و خادمهٔ آنان، فَضْه	واکنِ سرّ آشکارکنندهٔ راز
نازل شده است	وایه حاجت، مراد
هندو (مجازاً) نگهبانِ سیاه	وجهه منظور و مراد
هِنجا جنگ	وحید یکتا
یا و سین یس، سرآغاز سی و ششمین	وصّاف بسیار وصف‌کننده
سورهٔ قرآن و نیز نام همان سوره، یکی از	وَعَا جنگ، کارزار
نام‌های پیامبر - صلوات‌الله‌علیه‌وآله - است	وَقَاد بسیار روشن و فروزان، تیزخاطر،
یارا توانایی، جرأت، دلیری	روشن‌ضمیر
يَتْلُوهُ شاهد بخشی از آیه ۱۷ سورهٔ هود	وَقَع نهادن اهمیت دادن
که امیرالمؤمنین را شهادی صادق برای	ویس قَرَن اویس قرنی، یکی از
پیامبری پیامبر معرفی می‌کند	پارسایان و تابعیان است. او دیدار پیامبر را
يُحْيِي الْعِظَام اشاره به آیه ﴿قَالَ: مَنْ	درک نکرد. در جنگ صَفَيْن با امیرالمؤمنین
يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيم؟﴾ (یس / ۷۸):	بود و بیشتر برآند که وی در همین واقعه
گفت: این استخوان‌های پوسیده را چه کسی	(۳۷ ق.) به شهادت رسید
زنده می‌کند؟	هاتف فرشته‌ای که از عالم غیب آواز
يَدَالله دست خدا، مأخوذ از ﴿يَدَالله فَوْقَ	دهد
أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح / ۱۰) دست خدا فرا دست	هجرتین ← بیعتین
آن‌هاست	هم‌دستان شریک و موافق؛
يد بيضا دست سفید و روشن. یکی از	هم‌آورد، حریف

معجزات حضرت موسی که در چند آیه از
سور مختلف قرآن آمده است: وی دست
خود را از بغل برمی آورد و آن مانند آفتاب
می درخشید

یسار جانب چپ، طرف چپ میدان
نبرد

یلان شجاعان، دلاوران

یم دریا

یمن خجستگی، برکت

یمین جانب راست، سوی راست میدان
نبرد

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ بخشی از آیه ۷ سوره

انسان که به وفای نذر امیرالمؤمنین،

فاطمه زهرا و حسنین - علیهم السلام - اشاره
دارد

يَوْمُ الْغَدِير روز غدیر

يَوْمُ الْقِيَام روز رستاخیز

نمایه عام

آدم(ص)، ۱، ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۲۹،	افراسیاب، ۸۴
۴۳، ۶۰، ۷۱، ۷۷، ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۹،	افلاطون، ۲۲
۱۳۰	امام المُرسَلین ← امیرالمؤمنین
آمل، ۶، ۱۲۳، ۱۳۱	امیرالمؤمنین (علی - علیه السّلام)، ۱، ۲،
اباذر، ۱۳، ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۱۰۱	۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۲،
ابراهیم(ص)، ۵۴، ۷۵، ۷۸، ۱۲۳، ۱۲۸	۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹،
ابلیس، ۷۵، ۹۲، ۱۰۳	۴۳، ۴۶، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰،
ابوذر ← اباذر	۶۱، ۶۳، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹،
احسن، ۹۹، ۱۰۴	۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۹،
احمد ← پیغمبر(ص)	۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،
ادریس نبی، ۱۰۴	۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴،
آرس، ۴۴	۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴
اسرافیل، ۷۵	ایلیا، ۱۳۴
اسکندر، ۳۷، ۴۴، ۸۵، ۱۱۷	ایوب، ۹۹، ۱۱۰
اسماعیل، ۷۸، ۱۱	بَطْلیموس، ۸۴
اصحاب الیمین، ۳۵	بوثراب ← امیرالمؤمنین (علی -
اصفهان، ۱۲۳	

حوا، ۳، ۹۳، ۱۱۹، ۱۳۰	عليه السلام)
حيدر ← امير المؤمنين	بوذر ← ابادر
خاتم، ۸۲	بوفراس، ۳۶
خسرو، ۱۲	بوقبیس، ۲، ۶۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۹
خضر (ص)، ۲۰، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۱۰۱، ۱۳۱	بيت الحرام ← كعبه
خليل ← ابراهيم (ص)	بيت الحرم ← كعبه
خوارج، ۳۶	بيت الله ← كعبه
خير المرسلين ← پیغمبر (ص)	پور عمران ← موسى (ص)
خير الوری ← پیغمبر (ص)	پیغمبر (ص)، ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳-۴۵، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۱-۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵
داوود، ۱۱	تبریز، ۵۴
دریای اخضر، ۶۹، ۱۳۰	ترکستان، ۱۱۸
دریای عمان، ۹۴	تنها، ۱۱۲
ذبیح الله، ۱۱	جبرئیل، ۱، ۵، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸
رستم، ۲، ۸۴، ۱۰۰	۱۳۱، ۱۲۹
رسول الله ← پیغمبر (ص)	جمشید، ۷، ۱۵، ۱۲۵، ۱۳۵
رضا، ۱۲۵	چین، ۴۵، ۱۱۸
رضوان، ۱، ۱۱۱	حزین، ۹۵
رفیعی، ۶۲	
روح الامین ← جبرئیل	
روح القدس ← جبرئیل	
روم، ۱۱۸	
زهرا، ۸۴، ۱۲۷	
سکندر ← اسکندر	
سلطان الرسل ← پیغمبر (ص)	
سلمان، ۱۳، ۴۷، ۵۴، ۷۶، ۸۵، ۸۷	

فیاض، ۷۱	۱۳۵، ۱۰۱
قارون، ۲۲	سُلیمان، ۱۱، ۱۵، ۲۹، ۵۴، ۸۴، ۹۹،
قنبر، ۴۷، ۸۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲،	۱۳۵، ۱۲۸، ۱۲۵
۱۳۲، ۱۱۶	سَلیمی، ۱۵
قیس، ۱۰۸	شَبَّر، ۴۵، ۵۳، ۷۶، ۱۲۷، ۱۳۰
قیصر، ۴۵	شُبَّیر، ۴۵، ۵۳، ۷۶، ۱۲۷، ۱۳۰
کاشان، ۳۹، ۶۲	شیث، ۱۱
کاشی (حسن)، ۶، ۱۵، ۳۹، ۴۷، ۶۲،	شیطان ← ابلیس
۱۳۱، ۱۲۳، ۹۹، ۷۱	صائب، ۱۰۹
کِرَامُ الکاتبین، ۱، ۱۰۷	صابر، ۵۴
کربلا، ۴۴	صالح، ۶۲
کعبه، ۳، ۶، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۳۲، ۵۲،	طور، ۱۱، ۲۰، ۱۰۹، ۱۲۰
۵۵، ۷۱، ۷۹، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲،	طهما سب خان، ۵۵
۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۴	عبّاس شاه، ۴۷
کلیم ← موسی (ع)	عراق، ۳۲
کنعان، ۷۸	عرفی، ۴۷، ۸۷
لقمان، ۲۲، ۷۸	عزرائیل، ۴۶، ۸۴
لیلی، ۱۰۸	علی (ع) ← امیرالمؤمنین
محتشم، ۳۱	عمرو، ۴۲
محمّد ← پیغمبر (ص)	عیسی (ص)، ۱، ۵، ۱۱، ۱۲، ۵۹، ۷۵،
مرتضی ← امیرالمؤمنین	۸۲، ۹۱، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶،
مروه، ۱۲۴	۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۴
مریم، ۲۱، ۶۲	فاطمه، ۱۳۵
مسیح ← عیسی (ص)	فتیحی، ۷۹
مسیحا ← عیسی (ص)	فرعون، ۳۰
مصر، ۱۱، ۷۸، ۱۰۲	فریدون، ۷

۱۳۴، ۱۲۴	مصطفی ← پیغمبر(ص)
نمرود، ۱۱۰	مقبل، ۸۷
نوح، ۱۱، ۱۹، ۷۱، ۷۹، ۸۶	مقداد، ۴۷
نهروان، ۳۶	موسی(ص)، ۱، ۱۱، ۲۰، ۳۱، ۷۶، ۸۶
وئس قَرَن، ۶۲	۹۱، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
هارون، ۱۱، ۱۱۹	۱۲۸
هند، ۱۱۸	نبی ← پیغمبر(ص)
یعقوب، ۱۱	نثاری، ۳۹
یوسف، ۱۱، ۷۸، ۹۹، ۱۰۲	نجف، ۶، ۱۵، ۳۲، ۳۵، ۴۶، ۴۷، ۶۹
یونس، ۱۱۰	۷۱، ۷۹، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۲

کتابنامه

کتاب‌های چاپی:

۱. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الى تصانیف الشیعه، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸، مجلدات مختلف
۲. ابن خلف شیرازی، محمد حسین، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش مجلدات مختلف
۳. احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، به اهتمام ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.
۴. اسکندریک ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، شاهرودی، بی‌جا، طلوع و سیروس، ۱۳۶۴ ش.
۵. اعتصامی، یوسف، فهرست کتاب‌خانه مجلس، تهران، کتاب‌خانه مجلس، ۱۳۱۱ ش. ج ۲.
۶. خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الأشراف، به انضمام هفت‌بند حلاج، به اهتمام نجیب مایل هروی، مشهد، امام.
۷. خوانساری اصفهانی، سید محمد باقر، روضات الجنات، به اهتمام محمد باقر ساعدی، تهران، اسلامی، ۱۳۵۷ ش. ج، ص ۲.
۸. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به اهتمام ادوارد براون، [تهران] اساطیر، ۱۳۸۲ ش.
۹. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش (دوره جدید)، مجلدات مختلف.

۱۰. رستاخیز، سید عباس، منتخب الأشعار فی مناقب الأبرار، [تهران]، شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۲ ش، ج ۲.
۱۱. سالک قزوینی، دیوان، به اهتمام عبدالصمد حقیقت، [تهران]، ما، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. صفاء، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، ۱۳۶۴ ش، ج ۲ / ۵.
۱۳. طباطبایی بهبهانی، سید محمد، الشریعه إلى استدراک الذریعه، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۸۳ ش، ج ۱.
۱۴. عاطفی، حسن، ترانه زندگی، افشین عاطفی، کاشان، مرسل، ۱۳۸۲ ش، مقدمه.
۱۵. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، دیوان، به اهتمام امیربانوی کریمی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۶. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، اسلامی، ۱۳۷۶ ق، ج ۲.
۱۷. قانع تتوی، میرعلی شیر، مقالات الشعراء، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، انجمن ادبی سندھی، ۱۹۵۷ م.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلامی، ۱۳۷۴ ش. مجلدات مختلف.
۱۹. محتشم کاشانی، دیوان، به اهتمام مهرعلی گرکانی، بی‌جا، محمودی، ۱۳۴۴ ش.
۲۰. مدرّس تبریزی، میرزا محمد علی، ریحانة الأدب، تبریز، خیام، بی‌تا، مجلدات مختلف.
۲۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش، مجلدات مختلف.
۲۲. معین، محمد، «شماره هفت و هفت پیکر نظامی» در مجموعه مقالات، به اهتمام مهدخت معین، تهران، معین ۱۳۶۴ ش.
۲۳. مولوی محمد مظفر حسن صبا، تذکره روز روشن، به اهتمام محمد حسین رکنزاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ ش.
۲۴. میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ریا ض العلماء و حیا ض الفضلاء، به اهتمام محمد باقر ساعدی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۶ ش، ج ۱.
۲۵. نثاری تونی، سرو و تدری، محمد جعفر یاحقی، تهران، سروش، ۱۳۶۸ ش.
۲۶. نصرآبادی، محمد طاهر، تذکره نصرآبادی، به اهتمام محسن ناجی نصرآبادی، [تهران] اساطیر، ۱۳۷۸ ش، ج ۱.

۲۷. نصیری، محمدرضا، اثرآفرینان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش، ج ۴.
۲۸. نهاوندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
۲۹. واله اصفهانی، محمد یوسف، خلد برین، میرهاشم محدث، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲ ش.
۳۰. همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، [تهران]، هما، ۱۳۷۷ ش.

نسخ خطی و سنگی:

- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴ / ۳۱۰۹.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴۶۴.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۲۷.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۲۲ د الیات.
- کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۲۴۰۱.
- کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۵۸۹.
- کتابخانه مجلس، شماره ۷۵۹۴.
- کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۴.
- کتابخانه مجلس، شماره ۱۳۴۶۳.
- کتابخانه مجلس، شماره ۲۳۲۹.
- کتابخانه مجلس، شماره ۵۹۹۶.
- کتابخانه مجلس، شماره ۱۴۳۰۷.
- کتابخانه سنا، شماره ۸۴۵.
- کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۵۰۲۵.
- کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۱۸۹۸۲.
- کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۲۷۹۸۹.

کتابخانه مرکزی تبریز، شماره ۲۹۹۹.

کتابخانه ملی، شماره ۴۵۸.

بیاض افغانستان

مقدمه دیوان چاپ نشده کاشی.

دست نویس فهرست احمد منزوی.

نسخه سنگی موزخ ۱۳۰۴ چاپ هندوستان.

فهرست آثار منتشره
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
به ترتیب شماره ردیف انتشار

۱. فهرست [نسخه‌های چاپی و خطی] کتابخانه مجلس (ج ۱)، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۱۳۰۵
۲. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۲)، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۱۳۱۱
۳. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۳)، ابن‌یوسف شیرازی (ضیاءالدین حدائق)، چاپ اول ۱۳۲۱، (چاپ دوم با تکمله و اضافات و اصلاحات عبدالحسین حائری، ۱۳۵۳)
۴. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۴)، عبدالحسین حائری، ۱۳۳۵
۵. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۶)، سعید نفیسی، ۱۳۴۴
۶. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۵)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۵
۷. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۱)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۵
۸. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۷)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی امام جمعه خویی)، ۱۳۴۶
۹. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۹/۱)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۶
۱۰. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۲)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۶
۱۱. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۳)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۶
۱۲. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۴)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۷
۱۳. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۵)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۷
۱۴. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۸)، فخری راستکار، ۱۳۴۷
۱۵. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۹/۲)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۷

۱۶. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱/۱۰)، عبدالحسین حائری (با علامه اوحدی و سید ابراهیم دیباجی)، ۱۳۴۷
۱۷. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۲/۱۰)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۷
۱۸. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۳/۱۰)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۸
۱۹. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۶)، احمد منزوی (زیر نظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۸
۲۰. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۷)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۸
۲۱. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۸)، فخری راستکار (کتب اهدایی رهی معیری)، ۱۳۴۸
۲۲. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۹)، عبدالحسین حائری (نسخ پزشکی، ریاضی، هیئت، علوم)، ۱۳۵۰
۲۳. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۴/۱۰)، عبدالحسین حائری، ۱۳۵۲
۲۴. فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس سنا (ج ۱)، محمدتقی دانش‌پژوه، بهاءالدین علمی انواری، ۱۳۵۵
۲۵. تاریخچه کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۵۵ (چاپ دوم با عنوان «تاریخچه کتابخانه مجلس اولین کتابخانه رسمی کشور»، ۱۳۷۴).
۲۶. فهرست اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا (شورای ملی از آغاز مشروطه تا ۲۴ دوره؛ سنا ۷ دوره)، زیر نظر عطاءالله فرهنگ، قهرمانی، ۱۳۵۶
۲۷. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس (ج ۲۱)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی ناصرالدوله فیروز)، ۱۳۵۷
۲۸. فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا (کتابخانه شماره ۲)، (ج ۲)، محمدتقی دانش‌پژوه، بهاءالدین علمی انواری، ۱۳۵۹
۲۹. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۲۲)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی محمدصادق طباطبایی)، ۱۳۷۴
۳۰. مجموعه مقالات سمینار هفتادمین سال افتتاح رسمی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به‌کوشش غلامرضا فدایی عراقی، ۱۳۷۴
۳۱. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۱)، عبدالحسین حائری، ۱۳۷۴
۳۲. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۲)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۵
۳۳. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۳)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۶
۳۴. روزنامه مجلس (ج ۱-۵)، ۱۳۷۶
۳۵. مدینه الادب (۳ جلد)، به خط عبرت نائینی، (چاپ عکسی)، ۱۳۷۶
۳۶. مقالاتی پیرامون کتابخانه‌های مجالس دنیا، به‌اهتمام غلامرضا فدایی عراقی، ۱۳۷۷
۳۷. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس

- شورای اسلامی (مجلدات ۲۵، ۲۶ و ۳۵)، علی
صدرايي خويي (با همکاري مرکز انتشارات دفتر
تبليغات اسلامي حوزه علميه قم)، ۱۳۷۶
۳۸. نامه فرهنگيان، به خط عبرت نائيني، (چاپ
عکسي)، ۱۳۷۷
۳۹. مقدمه صحاح جوهری (در تاريخ واژه‌نامه‌های
عربی)، عبدالغفور عطار، ترجمه غلامرضا
فدائي عراقی، ۱۳۷۷
۴۰. گنجینه بهارستان مجموعه رسائل مکتوب،
به اهتمام میرهاشم محدث، ۱۳۷۷
۴۱. پل‌های تاریخی، امیرحسین ذاکر زاده، ۱۳۷۷
۴۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس
شورای اسلامی (مجلدات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸)، علی
صدرايي خويي (با همکاري مرکز انتشارات دفتر
تبليغات اسلامي حوزه علميه قم)، ۱۳۷۷
۴۳. خاتمه شاهد صادق، محمدصادق اصفهانی،
تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۷۷
۴۴. فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای
اسلامی (ج ۲/۲۳)، به اهتمام عبدالحسین
حائری، ۱۳۷۸
۴۵. واژه‌نامه نسخه‌شناسی و کتاب‌پردازی، حسن
هاشمی‌میناباد (با همکاري نشر فهرستگان)، ۱۳۷۹
۴۶. تاريخ کتابخانه‌های مساجد ايران، نادر
کریمیان‌سردشتی، ۱۳۷۸
۴۷. دو رساله فلسفی (عين الحکمه و تعليقات)،
میرقوام‌الدین محمدرازی تهرانی، تصحیح علی
اوجبی (با همکاري سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي)، ۱۳۷۸
۴۸. مناجات الهیات حضرت امیر (ع) و ما نزل
من القرآن فی علی (ع)، به روايت ابو عبدالله
- محمد بن عمران مرزبانی، تصحیح علی اوجبی (با
همکاري سازمان چاپ و انتشارات وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامي)، ۱۳۷۸
۴۹. تنبيه الغافلین عن فضائل الطالبین، تألیف
ابی‌سعد محسن بن محمد بن کرامی جشمی
بیهقی، تصحیح محمدرضا انصاری قمی (با
همکاري سازمان چاپ و انتشارات وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامي)، ۱۳۷۸
۵۰. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۴)، منصوره
تدین‌پور، ۱۳۷۹
۵۱. راهنمای مجالس قانونگذاری جهان، رضا
اردلان، ۱۳۷۹
۵۲. تاريخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی
نسخه‌های خطی، نجیب مایل هروی [به
مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی] (با
همکاري سازمان چاپ و انتشارات وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامي)، ۱۳۸۰
۵۳. مقدمه‌ای بر اصول و قواعد فهرست‌نگاری،
محمودفادار مرادی (به مناسبت سمینار مقدماتی
نسخه‌های خطی)، با همکاري مؤسسه پژوهش و
مطالعات عاشورا، ۱۳۷۹
۵۴. گنجینه دستنویس‌های اسلامی در ایران، دکتر
هادی شریفی، ترجمه احمد رحیمی‌ریسه [به
مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی] (با
همکاري انتشارات فهرستگان)، ۱۳۷۹
۵۵. فرایندهای غیر شیمیایی برای آفت‌زدایی
مجموعه‌های کتابخانه‌ای، مهرداد نیکنام [به
مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی].
۱۳۷۹
۵۶. یادمان سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی،

احسان الله شكر اللهی (گزیده سخنرانی‌ها و گفتگوها)، ۱۳۸۱

۵۷. گنجینه بهارستان (۱) حکمت (۱)، به‌اهتمام علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۹

۵۸. تاریخ ذوالقرنین، میرزا فضل‌الله شیرازی متخلص به خاوری (۲ مجلد)، تصحیح ناصر افشارفر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۵۹. المخلص فی اصول الدین، الشریف المرتضی ابوالقاسم علی بن حسین بن محمد الموسوی، تصحیح محمدرضا انصاری قمی (با همکاری مرکز نشر دانشگاهی)، ۱۳۸۱

۶۰. محبوب القلوب (تاریخ حکمای پیش از اسلام)، قطب‌الدین اشکوری، ترجمه سید احمد اردکانی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۶۱. گنجینه بهارستان (۲) ادبیات فارسی (۱)، به‌اهتمام بهروز ایمانی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۶۲. نزهة الاخبار (تاریخ و جغرافیای فارسی)، میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خورموجی، تصحیح سیدعلی آل داود (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۶۳. سفرنامه اصفهان، میرزا غلامحسین افضل‌الملک، تصحیح ناصر افشارفر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۶۴. فارابی و مکتبش، یان ریچارد نتون، ترجمه دکتر گل‌بابا سعیدی، ۱۳۸۱

۶۵. حدیث عشق (۱) (نکته‌ها، گفتگوها و مقالات استاد عبدالحسین حائری)، به‌اهتمام سهلعلی مددی، ۱۳۸۰

۶۶. گنجینه بهارستان (۳) علوم قرآنی (۱)، سید مهدی جهرمی، ۱۳۸۰

۶۷. الالهیات من المحاکمات بین شرحی الاشارات، قطب‌الدین محمد بن محمد رازی، تصحیح مجید هادی‌زاده (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱

۶۸. الاربعینات لکشف انوار القدسیات، قاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، تصحیح نجفقلی حبیبی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱

۶۹. چند امتیازنامه عصر قاجار، به‌کوشش میرهاشم محدث (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۷۰. دین و سیاست در دولت عثمانی، داود دورسون، ترجمه منصوره حسینی، داود وفاپی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس، (ج ۲۴)، دفتر ۱، کتب اهدایی سید محمدصادق طباطبایی، سید محمد طباطبایی بهبهانی (منصور)، ۱۳۸۱

۷۲. اللمعات العرشیه، مولی محمد مهدی بن ابی‌ذر النراقی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری کنگره بزرگداشت فاضلین نراقیین)، ۱۳۸۱

۷۳. اللمعة الالهية فی الحکمة المتعالیه و الکلمات

الوجیزه، ملامهدی نراقی، ترجمه دکتر علیرضا باقر (با همکاری کنگره بزرگداشت فاضلین نراقیین)، ۱۳۸۱

۷۴. الهیات فلسفی توماس آکوئیناس، لئو.جی.الدرز، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، ۱۳۸۱، (چاپ دوم، ۱۳۸۷)

۷۵. گنجینه بهارستان (۴) ادبیات عرب (۱)، محمدباهر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۶. گنجینه بهارستان (۵) فقه و اصول (۱)، حسنعلی علی اکبریان (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۷. لسان الغیب، کمال‌الدین محمد کریم صابونی، تصحیح شهاب‌الدین عباسی و علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۸. الضراط المستقیم، محمدباقر میرداماد، تصحیح علی اوجبی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱

۷۹. فائق المقال فی الحدیث و الرجال، احمد بن عبدالرضا مهذب‌الدین بصری، تصحیح محمود نظری (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۸۰. دیوان شاپور تهرانی، سروده ارجاسب بن خواجگی شاپور تهرانی، تصحیح یحیی کاردگر، ۱۳۸۲

۸۱. تسنیم المقربین (شرح فارسی منازل السائرین)، شمس‌الدین محمد تبادکانی طوسی، تصحیح سید محمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۲

۸۲. هدایة الاصول (شرح فارسی باب حادی عشر)،

از مؤلفی ناشناس، به کوشش اسماعیل تاجبخش، ۱۳۸۲

۸۳. روضة المنجمین، شهرمدان بن ابی‌الخیر رازی، تصحیح جلیل اخوان زنجانی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۲

۸۴. حدیث عشق (۲) (دانش‌پژوه در قلمرو جستارهای نسخه‌های خطی) (دفتر اول)، به‌مناسبت بزرگداشت استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی، سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۱

۸۵. وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین‌الملل، لکس تاکنبرگ، ترجمه محمد حبیبی، مصطفی فضائلی (با همکاری مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی)، ۱۳۸۱

۸۶. مکاتبات هانری کربن و ولادیمیر ایوانف، ترجمه علی‌محمد روحبخشان (با همکاری مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه)، ۱۳۸۲

۸۷. مفهوم خدا، جان باوکر، ترجمه عدرا لوعلیان لنگرودی، ۱۳۸۳

۸۸. ارمغان بهارستان (۱)، نامه معانی (یادنامه استاد احمد گلچین معانی)، به کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۸۳

۸۹. زندگی و آثار شیخ آقا بزرگ تهرانی، تألیف سید محمد حسین حسینی جلالی، ترجمه سید محمد علی احمدی اهری، ۱۳۸۲

۹۰. الشریعة الی استدراک الذریعة (ج ۱)، سیدمحمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۳

۹۱. حدیث عشق (۳) (دانش‌پژوه، نامه‌ها و گفتگوها) به‌مناسبت بزرگداشت استاد محمدتقی دانش‌پژوه (دفتر ۲)، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۲

۹۲. حدیث عشق (۴)، به مناسبت بزرگداشت استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه (دفتر ۳)، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، (چاپ نشده)
۹۳. حدیث عشق (۵) (زندگی‌نامه خودنوشت، گزیده مقالات و نامه‌های استاد احمد منزوی)، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۲
۹۴. گنجینه بهارستان (۸)، علوم قرآنی (۲)، محمدحسین درایتی، ۱۳۸۳
۹۵. حدیث عشق (۶) (دکتر اصغر مهدوی، از او با او) به مناسبت بزرگداشت استاد فقید دکتر اصغر مهدوی، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۳
- ۹۵/۱. گنجینه بهارستان (۶) تاریخ (۱)، به کوشش سیدسعید میرمحمدصادق، ۱۳۸۴
۹۶. گنجینه بهارستان (۹)، ادبیات فارسی (۲)، به کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۸۴
۹۷. قواعد السلاطین، سید محمد عبدالحسین بن سید احمد علوی عاملی، تصحیح رسول جعفریان، ۱۳۸۴
۹۸. سلوة الشیعه (کهن‌ترین تدوین موجود از سروده‌های منسوب به امیرمؤمنان علی-ع)، ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری، تصحیح جویا جهانبخش، ۱۳۸۴
۹۹. اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیته (مجموعه مقالات)، ترجمه مرتضی بحرانی، ۱۳۸۴
۱۰۰. نسخه پژوهی (دفتر دوم)، ابوالفضل حافظیان‌بابلی، ۱۳۸۴
۱۰۱. حدیث عشق (۷) (عرض‌حال، جستارها و گفتارها تقدیمی به استاد سیداحمد حسینی اشکوری)؛ به کوشش سید صادق اشکوری، ۱۳۸۴
۱۰۲. ساختارگرایی، ژان پیازه، ترجمه رضا علی‌اکبرپور، ۱۳۸۴
۱۰۳. کلیات زلالی خوانساری، سروده زلالی خوانساری، تصحیح سعید شفیعیون، ۱۳۸۴
۱۰۴. المشارع و المطارحات (راه‌ها و گفتگوها)، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، ترجمه سیدصدرالدین طاهری، ۱۳۸۵
۱۰۵. گنجینه بهارستان (۱۵)، علوم قرآنی و روایی (۳)، به کوشش سید حسین مرعشی، ۱۳۸۵
۱۰۶. حدیث عشق (۸) [مقالات و پژوهش‌های استاد سید عبدالله انوار]، به کوشش فریا افکاری، ۱۳۸۵
۱۰۷. نسخه پژوهی (دفتر سوم)، ابوالفضل حافظیان‌بابلی، ۱۳۸۵
۱۰۸. ازلیة النفس و بقائها، عزالدوله سعد بن منصور البغدادی، تصحیح انسیه برخواه، ۱۳۸۵
۱۰۹. الشریعة الی استدراک الذریعة (ج ۲)، سیدمحمد طباطبایی‌بهیانی، ۱۳۸۵
۱۱۰. رنج و گنج (یادمان میراث‌شناس برجسته معاصر علامه سید احمد حسینی اشکوری)، به کوشش سیدصادق حسینی اشکوری (با همکاری مجمع ذخایر اسلامی)، ۱۳۸۴
۱۱۱. اسناد بهارستان (۱) (گزیده‌ای از اسناد وقایع مشروطیت در کردستان و کرمانشاهان)، به اهتمام رضا آذی شهرزایی، ۱۳۸۵
۱۱۲. گنجینه بهارستان (۷)، علوم و فنون (۱)، پزشکی (۱)، به اهتمام مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶

۱۱۳. مرقع گلستان گلستانه (چاپ عکسی با مقدمه)، علی اکبر گلستانه، ۱۳۸۶
۱۱۴. بیانات مقام معظم رهبری به نمایندگان مجلس، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶
۱۱۵. گنجینه بهارستان (۱۰)، علوم و فنون (۲)، پزشکی (۲)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶
۱۱۶. العقد النضید المستخرج من شرح ابن ابی الحدید، الامام فخرالدین عبدالله بن الهادی الحسینی الزیدی الیمنی، تصحیح محمدرضا انصاری قمی، ۱۳۸۶
۱۱۷. کنز الاکتساب، سروده رحمتی بن عطاءالله، به کوشش عارف نوشاهی، با همکاری اقصی ازور [ضمیمه شماره ۱ فصلنامه «نامه بهارستان»]، ۱۳۸۷
۱۱۸. هدیه بهارستان (بزرگداشت مرحوم دکتر محدث ارموی)، به کوشش عبدالحسین طالعی، ۱۳۸۶
۱۱۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶
۱۲۰. فهرست مختصر نسخ خطی کتابخانه مجلس، سیدمحمد طباطبائی بهبهانی، ۱۳۸۶
۱۲۱. گنجینه بهارستان (۱۶)، علوم و فنون (۳)، فرسنامه، به اهتمام دکتر عبدالحسین مهدوی، ۱۳۸۷
۱۲۲. دیوان بدر چاچی، سروده بدرالدین چاچی، تصحیح علی محمد گیتی فروز، ۱۳۸۷
۱۲۳. ظفرنامه (ج ۱ و ۲)، تألیف شرف الدین علی یزدی، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ۱۳۸۷
۱۲۴. ایضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة، تألیف ابومنصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر «العلامة الحلّی»، تصحیح بی بی سادات رضی بهابادی، ۱۳۷۸
۱۲۵. گنجینه بهارستان (۱۱)، حکمت (۲)، [مجموعه ۱۲ رساله در فلسفه، منطق، کلام، عرفان، تصوّف]؛ به کوشش علی اوجبی، ۱۳۷۸
۱۲۶. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی در یک نگاه، ۱۳۸۷
۱۲۷. کارنامه مجلس شورای اسلامی، دوره هفتم، سال چهارم، تهیه و تدوین: اداره کل فرهنگی روابط عمومی مجلس شورای اسلامی و اداره تبلیغات و انتشارات، ۱۳۸۷
۱۲۸. شرح مثنوی، تألیف محمد نعیم، تصحیح علی اوجبی، ۱۳۸۷
۱۲۹. دیدگاه فخر رازی و اکوئیناس در باب قدم عالم، نوشته معمر اسکندر اوغلو، ترجمه عذرا لوعلیان (با همکاری نشر علم)، ۱۳۸۷
۱۳۰. فهرست اسناد بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی، گردآوری و تدوین عمادالدین شیخ الحکمایی، ۱۳۸۷

۱۳۱. دیوان سنجرکاشانی، تصحیح حسن عاطفی و عباس بهنیا، ۱۳۸۷
۱۳۲. گنجینه بهارستان (تاریخ ۲ - دوره قاجار)، به کوشش سید سعید میرمحمد صادق، ۱۳۸۷
۱۳۳. فريدة الاصقاع، سید نعمت‌الله بن سید عبدالهادی شوشتری، تصحیح عبدالکریم علی جرادات، ۱۳۸۷
۱۳۴. یکبار دیگر، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷
۱۳۵. رساله در پادشاهی صفوی، محمد یوسف ناجی، به کوشش رسول جعفریان - فرشته کوشکی، ۱۳۸۷
۱۳۶. منظر الاولیاء، تألیف محمدکاظم بن محمد تبریزی، تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۸۷
۱۳۷. فهرست موضوعی مندرجات مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی دوره هفتم ۷ خرداد ۱۳۸۳ تا ۶ خرداد ۱۳۸۷، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷
۱۳۸. رهاورد حسن، به کوشش حسن رهاورد، ۱۳۸۷
۱۳۹. فهرست مقالات و مطالب مجله خواندنی‌ها درباره تاریخ معاصر ایران، با همکاری مؤسسه تاریخ معاصر ایران و کتابخانه مجلس، ۱۳۸۷
۱۴۰. الايضاح عن اصول صناعة المساح، منسوب به ابومنصور بغدادی و رساله در علم مساحت، ترجمه ابوالفتح عجلی، به کوشش علی اوجبی، ۱۳۸۸
۱۴۱. میراث بهارستان (دفتر ۱)، نویسندگان مختلف: مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸
۱۴۲. معرفی نمایندگان مجلس شورای اسلامی دوره هشتم، به اهتمام اداره کل روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸
۱۴۳. الشافی فی شرح الکافی، ملاخلیل بن غازی قزوینی، مصحح محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷
۱۴۴. صافی [در شرح کافی]، ملاخلیل بن غازی قزوینی، تصحیح حمید احمدی جلفایی، جلد اول و دوم، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷
۱۴۵. الحاشیة علی اصول الکافی، ملا محمدامین استرآبادی، مصحح علی فاضلی، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷
۱۴۶. الحاشیة علی اصول الکافی، سید احمد علوی عاملی، مصحح سید صادق اشکوری، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷
۱۴۷. الحاشیة علی اصول الکافی، سید بدرالدین حسینی عاملی، مصحح علی فاضلی، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷
۱۴۸. الكشف الوافی فی شرح اصول الکافی، آصف شیرازی، مصحح علی فاضلی، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷
۱۴۹. الحاشیة علی اصول الکافی، میرزا رفیعا، مصحح محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه

دارالحديث، ۱۳۸۷

۱۵۰. الهدایا لشعبة ائمة الهدی، شرف‌الدین محمد بن

محمدرضا مجذوب تبریزی، مصححان:

محمدحسین درایتی، غلامحسین قیصریه‌ها، با

همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷

۱۵۱. الذریعة الى حافظ الشریعة، رفیع‌الدین

محمد بن محمد مؤمن گیلانی، مصحح محمدحسین

درایتی، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸

۱۵۲. الدر المنظوم، شیخ علی کبیر، مصحح

محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه دارالحديث،

۱۳۸۸

۱۵۳. الحاشیة علی اصول الکافی، شیخ علی صغیر،

مصحح محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه

دارالحديث، ۱۳۸۸

۱۵۴. تحفة الاولیاء، محمدعلی بن محمدحسن

فاضل نحوی اردکانی، تصحیح: محمد مرادی،

جلد ۱ و ۲، تصحیح عبدالهادی مسعودی، جلد ۳ و

۴، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸

۱۵۵. شرح فروع الکافی، محمدهادی بن محمدصالح

مازندرانی، جلد ۱-۳، تصحیح محمدجواد

محمودی، علی حمیداوی، جلد ۴ و ۵، با همکاری

مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸

۱۵۶. البضاعة المزجاة، نویسنده محمدحسین بن

قاریاغدی، تصحیح حمید احمدی جلفایی، با

همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸

۱۵۷. منهج الیقین، سید علاء‌الدین محمد گلستانه،

مصححان: سیدمجتبی صفی، علی صدراپی

خویی، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸

۱۵۸. مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی،

به کوشش مهدی سلیمانی آشتیانی، محمدحسین

درایتی، ۱۳۸۸

۱۵۹. اسناد دورة اول مجلس شورای ملی (اسناد

بهارستان ۲)، به کوشش مسعود کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۸

۱۶۰. نمایه روزنامه مجلس، به کوشش کتابخانه

مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸

۱۶۱. سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین، محمد بن

برهان‌الدین سمرقندی، تحقیق و تصحیح

احسان‌الله شکر‌اللهی، ۱۳۸۸

۱۶۲. تحفة العالم، سید ابوطالب موسوی فندرسکی،

به کوشش رسول جعفریان، ۱۳۸۸

۱۶۳. طبقات أعلام الشيعة (نقباء البشر فی قرن

الرابع عشر)، شیخ آقابزرگ تهرانی، تحقیق و

گردآوری سید محمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۸

۱۶۴. الإمامة والسیاسة، لأبی محمد عبدالله بن مسلم

بن قتیبة الدینوری (۲۱۳-۲۷۶)، إشراف: الدكتور

عبدالجبار ناجی و مكتبة مجلس الشوری

الإسلامی، ۱۳۸۸

۱۶۵. گنجینه بهارستان (تاریخ ۳- تاریخ و

جغرافیای شبه قاره هند)، به کوشش جمشید

کیان‌فر، ۱۳۸۸

۱۶۶. گزیده اسناد تجاری تجار و اصناف در عصر

قاجار، به کوشش راضیه یوسفی‌نیا، ۱۳۸۸

۱۶۷. آئین اسلام، صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر
 نصرت الله نوربانی، با مقدمه سید فرید قاسمی،
 ۱۳۸۸

۱۶۸. هفت‌بند هفتاد بند، (هفت‌بند حسن کاشی و
 مجموعه سیزده هفت‌بند و یک تخمیس و تضمین
 به اقتضای آن)، به کوشش سعید هندی، ۱۳۸۸

مراکز فروش

تهران

خیابان فلسطین، نبش میدان فلسطین، شماره ۱۳۰، مؤسسه فرهنگی هنری کتاب مرجع؛ تلفن: ۸۸۹۶۳۷۶۸
 خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، بین خ فروردین و فخر رازی، انتشارات طهوری؛ تلفن: ۶۶۴۰۶۳۳۰
 خیابان انقلاب، بین خیابان ابوریحان و دانشگاه، جنب بانک تجارت، انتشارات مولی؛ تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳
 خیابان انقلاب، نبش خیابان دانشگاه، انتشارات توس؛ تلفن: ۶۶۴۹۸۷۴۰؛ ۶۶۴۹۱۴۴۵

شهرستانها

اصفهان - خیابان چهار باغ، دروازه دولت، فرهنگسرای اصفهان؛ تلفن: ۰۲۲۰۴۰۲۹-۰۳۱۱-۲۲۳۹۰۰۳
قم - ابتدای خ صفائیه، جنب دفتر آیت الله سبحانی - کتابفروشی کلبه شروق؛ تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۶۴۲۴
قم - خیابان چهار مردان، پاساژ صاحب الزمان انتشارات بیدار؛ تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۹۴۲۹
قم - فروشگاه کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی؛ تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۱۹۷۱-۵
کاشان - کتابخانه کاشان شناسی آیت الله غروی؛ تلفن: ۰۹۱۳-۳۶۱۶۱۶۹
مشهد - چهارراه دکترا، انتشارات امام؛ تلفن: ۰۵۱۱-۸۴۳۰۱۴۷

Haft-Band-i-Haftād-Band

**(Haft-Band of Ḥasan Kāshī and the Collection of
Thirteen Haft-Bands, One Takhmīs and One Taḍmīn)**

Compiled and Edited by:

(The Late) Saʿīd Hindī

Tehran 2009

Preface

Mullā Ḥasan Kāshī Āmulī is one of the poets of 7th and 8th century A.H. who has spent his life totally in composing poetry in the praise of infallible Imams specially Amīr-al-Mu'minīn 'Alī (A.S.). He in spite of bearing hardships of poverty and difficulties of life never turned towards praising the kings.

One of the poems of this Shi'ite poet is the famous "haft-band" comprising of 91 couplets in the praise of Maulāy-i-Muttaqīyān (the lord of the virtuous [title of Imām 'Alī (A.S.)]) which has made his name eternal. This "tarkīb-band" [poem of several stanzas of equal size] which tells us of the sincerity and honesty of the poet at the threshold of Amīr-al-Mu'minīn is accomplished with different kinds of literary adornments and its content is totally taken from the verses of Quran and authentic traditions without hyperbolizing. This "tarkīb-band" achieved much fame among the men of letters and many of the poets wrote parody on it and some wrote it nicely to the extent that the "haft-band" itself became more famous and renowned than its versifier.

The author of this book has included fourteen haft-bands, from among the haft-bands composed in the imitation of Kāshī Āmulī's haft-band, which were found after bearing a lot of hardship, in this book after editing.

He, in a lengthy and scholarly preface, firstly talks about the life and works of Mullā Ḥasan and then his "haft-band" and finally his method of work in detail. After the preface, the illustrations of some pages of the manuscripts containing the poems attract the eyes and thereafter the main text of the book starts. The first "haft-band" belongs to Mullā Ḥasan and following it thirteen "haft-bands" are placed in order of the date of their composition. The author before each "haft-band" gives a short biography of its composer and at the end of haft-bands he writes the sources of biography and also the addresses of the texts which were the sources of poems.

The thirteen "haft-bands" belong to the following poets:

1. Salīmī Tūnī (d. 854 A.H.).
2. Sidqī Istrābādī (d. 952 A.H.).
3. Muḥtasham Kāshānī (d. 966 A.H.).
4. Nithārī Tūnī (d. 968 A.H.).
5. 'Urfī Shīrāzī (d. 999 A.H.).
6. Mullā 'Alī Ṣābir Tabrīzī (10th century).
7. Mīr Ḥaidar Mu'ammāyī Kāshānī (d. 1052 A.H.).
8. Fayyāḍ Lāhījī (d. 1072 A.H.).
9. Ḥājī Futūḥā Marāgheī (11th century).
10. Muqbil Iṣfahānī (d. 1157 A.H.).

11. Ḥazīn (12th century).
12. Muftī Aḥsan (13th century).
13. Mīr Fidā ‘Alī Ṣāhib Tanhā (13th century).

In addition to it one "Takhmīs" [composing "Mukhammas" or a verse containing five lines] by Muḥammad Reḍa Khān Shāmlū and one "taḍmīn"[inserting the verses of another in one's own poems] by an unknown poet show off. The last part of this book is the explanation of difficult, rare and compound words and also the list of sources.

This collection, in the field of religious literature, is considered a subjective research which shows some missing links of Persian literature and introduces some unknown Persian poets. It is hoped that this research work would be accepted by the authorities and they, along with benefiting from it, would endeavour for its accomplishment.